



This text may appear in English. The file has been auto-translated. Accuracy is not guaranteed. Please refer to the original document.



This field may contain sensitive information. The file has been scanned, cleaned or redacted where necessary for the purposes of the record. The user is notified.

هو العزيز

رساله مودت

تفسير آيه :

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

و نخستین قربانی

(حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما)

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ

ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مطالبی که در این کتاب آمده است، خلاصه

مباحثی است در تفسیر آیه مودت: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ**

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و لزوم محبت اهل بیت

علیهم السّلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

سّلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی قدّس الله نفسه الزّکیه در هشت

جمعه در ماههای ربیع الأوّل و جمادى الاولى و

جمادی الثانیہ سال ۱۳۹۱ ہجری قمری در مسجد قائم طهران ایراد فرموده‌اند.

و در همان زمان آیات و روایات مورد بحث و شالوده‌ای از مباحث را مکتوب نموده‌اند تا در موقعیت مناسب بازنویسی و تحریر شود. و سپس در ضمن مطالعات خود به مطالب و روایات دیگری بر خورد نموده‌اند (که به چند مورد در صفحه آخر کتاب اشاره نموده‌اند) و آوردن آنها را نیز در این کتاب مناسب دیده، و در آخر نوشته خود این معنی را متذکر گردیده‌اند:

«لا یخفی أنَّ آیةَ اللّٰهِ السَّیِّدَ شَرَفَ الدِّینِ العَامِلِ»

فی کتابه البَدِیعِ المُسَمَّی «الکَلِمَةُ الغَرَّاءُ فی تَفْضِیلِ

الزَّهْرَاءِ عَلَیْهَا السَّلَامُ» بَحْثَ عَن اَرْبَعِ آیَاتِ دَالَّةٍ عَلَی

تَفْضِیلِهَا: الأوَّلُ: آیةُ المُبَاهَلَةِ، الثَّانی: آیةُ التَّطْهِیرِ،

الثَّالِثُ: آیةُ المَوَدَّةِ، الرَّابِعُ: آیَاتُ الأَبْرَارِ؛ بَحْثًا تَامًّا

وَافِیَا جَامِعًا. و أوردَ بَحْثَهُ حَوْلَ آیةِ المَوَدَّةِ فی الفَصْلِ

الثَّالِثِ مِنْ هَذَا الكِتَابِ ص ۲۱۸ إِلَى ص ۲۳۰ مِنْ

مَجْمُوعَتِهِ الَّتِی فِیْهَا کِتَابُهُ: «الفُصُولُ المُهِمَّةُ» وَ هَذَا

الکِتَابُ مِنَ الطَّبَعِ الخَامِسِ.

فلا بُدَّ عِنْدَ إِخْرَاجِ كِتَابِنَا هَذَا مِنَ الْمُسَوَّدَةِ إِلَى
الْمُبَيَّضَةِ أَنْ يُجْعَلَ هَذَا الْفَصْلُ مَوْردًا لِلْمَطَالَعَةِ وَ يُسْتَفَادَ
مِنْ مَطَالِبِهِ الثَّمِينَةِ.

وَ أَيْضًا جَاءَ بِاثْنَيْ عَشَرَ حَدِيثًا فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي
تَفْضِيلِ الزَّهْرَاءِ وَ لُزُومِ مَوَدَّتِهَا وَ مَحَبَّتِهَا مِنْ ص ٢٣٩ إِلَى
ص ٢٤٥ لَا بُدَّ مِنَ الْمُرَاجَعَةِ إِلَيْهَا وَ إِيرَادِ مَا يَنَاسِبُ
مِنْهَا فِي كِتَابِنَا «الْمَوَدَّةِ». وَ عَلَى الْجُمْلَةِ جَمِيعُ مَا أُورِدَهُ
قَدَّسَ اللَّهُ نَفْسَهُ فِي «الْكَلِمَةِ الْغَرَّاءِ» نَافِعٌ نَقْلُهَا وَ حِكَايَتُهَا
فِي كِتَابِنَا هَذَا.

«مخفی نماند که آیه الله سید شرف الدین
عاملی در کتاب بدیع و ابتکاری خود به نام «الکلمة
الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام» درباره چهار
آیه که بر فضیلت حضرت فاطمه سلام الله علیها
دلالت دارد بحثی مستوفی و جامع نموده است:

اوّل: آیه مباهله، دوّم: آیه تطهیر، سوّم: آیه
مودّت، چهارم: آیات ابرار؛ و بحث خود پیرامون آیه
مودّت را در فصل سوّم از این کتاب (ص ٢١٨ تا ص
٢٣٠ از طبع پنجم کتابی که مشتمل بر مجموعه‌ای از
آثار او من جمله کتاب «الفصول المهمّة» می‌باشد)

آورده است.

بنابراین لازم است که هنگام بازنویسی نهایی

این کتاب ما، این فصل مورد مطالعه قرار گرفته و از مطالب گرانقدر آن استفاده شود.

همچنین مرحوم سید شرف الدین از ص ۲۳۹

تا ص ۲۴۵ کتاب خود ۱۲ حدیث در فضیلت

حضرت زهرا سلام الله علیها و لزوم دوستی و مودت

آن حضرت آورده است که لازم است به آن مراجعه

گردد و آنچه با کتاب ما: «مودت» مناسبت دارد آورده

شود. و بالجمله نقل و حکایت تمامی مطالب ایشان

در کتاب «الکلمة الغراء»، در این کتاب ما مناسب و

نافع است.»

بدینجهت موارد منتخب به تناسب بحث، و

همچنین ترجمه عبارات عربی که توسط مؤلف

محترم قدس سره ترجمه نشده، در ذیل صفحات

مربوطه داخل قلاب [] آورده شده است.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

خطبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ الْغُرِّ

الْمِيَامِينَ الْأَيْمَّةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ وَالْعَنِّ أَعْدَاءَهُمْ

أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ. اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ

ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَعَالِ مُحَمَّدٍ وَءَاخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

اللَّهُمَّ الْعَنْ الَّذِينَ بَدَّلُوا دِينَكَ وَغَيَرُوا سُنَّةَ نَبِيِّكَ

وَاضْطَهَدُوا عَالَ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ يُحْفَظُوهُ فِي وُلْدِهِ وَ قَهَرُوا

شِيعَتَهُ وَ شِيعَةَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صِهْرِهِ وَ أَخِيهِ وَ ابْنِ

عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ وَ خَلِيفَتِهِ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنَا وَبِيَلَا

وَ عَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا. اللَّهُمَّ اشْهَدْ بِأَنَّنا بَرَاءَةٌ مِنْهُمْ كَمَا

أَنَّ رَسُولَكَ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ مَوَالِيَهُمْ بَرِيئُونَ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ

يَقُومُ الْأَشْهَادُ. ﴿هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ

رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ﴾^١ و^٢

^١ قسمتی از آیه ٣٠، از سوره ١٠: یونس

^٢ [«پروردگارا! بر محمد و آل او که طاهر و کریم و مبارکند و امامانی هدایتگر و معصوم میباشند درود بفرست. و تمامی دشمنان آنان را از اکنون تا روز قیامت مورد لعن قرار ده.

پروردگارا! اولین کسی را که نسبت به حق محمد و آل محمد ظلم کرد و آخرین تبعیت کننده از او را لعنت نما.

پروردگارا! لعنت نما کسانی را که دین تو را مبدل ساخته و سنت پیامبرت را تغییر دادند و نسبت به آل محمد ظلم نموده و حرمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در برخورد با فرزندان او رعایت نکردند و بر شیعیان او

و علی امیرمؤمنان که داماد و برادر او و پسر عمو و وصی و وزیر و جانشین او بود ستم نمودند. پروردگارا! آنها را لعنی شدید و عذابی دردناک بنما. پروردگارا! تو شاهد باش که ما از این ظالمان بیزاریم همانگونه که رسول تو و اوصیاء رسالت و دوستان آنها از ایشان بیزارند و این بیزاری ما تا روز قیامت که شاهدان به گواهی قیام می کنند ادامه دارد. در آن روز هر کس به حقیقت اعمال گذشته خود می رسد و همگان به سوی خدا که مولای حقیقی آنهاست بازگردانده می شوند.» [

گفتار اوّل: خلاصه گفتار در روز جمعه

۱۷ ربیع الاول ۱۳۹۱ هجریه قمریه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

تفسیر آیه مؤدّت: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. »

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

(قسمتی از آیه ۲۳، از سوره شوری: چهل و

دوّمین سوره از قرآن کریم)

جای تردید و شبهه نیست که جمیع انبیاء و

پیغمبرانی که از ساحت مقدّس ربوبی برانگیخته

شده‌اند، از امت خود هیچگونه مزد و پاداشی طلب

نموده‌اند، هیچ مالی و جاهی نخواسته‌اند، هیچ حقّی

را برای خود از حقوق مردم ذخیره نکرده‌اند، هیچ

کس را به استخدام و بیگاری نگرفته‌اند.

عدم درخواست مزد از سوی پیامبران دلیل بر

صِحّت نبوّت آنان است

در قرآن مجید در پنج مورد در سوره ۲۶:

شعراء، آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ که شرح

حال حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب

بیان شده، به یک نسق و منوال پاسخ آنها را به قوم

خود بیان میکند که هر یک از آنها گفتند: **وَمَا أَسْأَلُكُمْ**

عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«من از شما هیچگونه پاداش و مزدی در

خواست نمی‌کنم؛ پاداش من فقط بر خدای تعالی

پروردگار جهانیان است.»

آری حقّ مطلب همین است که پیمبران از

امت خود و غیر آنها اجری

نخواهند و مزدی طلب ننمایند؛ چون مزد هر کس بر عهده کسی است که او را اجیر کرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنی بر وحی و اتصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنی خداوند تبارک و تعالی است.

و این حقیقت را می‌توان دلیل بر صحّت نبوّت و دعوی پیغمبری گرفت؛ چون کسی که از ناحیه غیر خدا بر مردم حکومت کند، خواهی نخواهی برای منظور و مقصدی حکومت میکند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزای او محسوب می‌شود. و چون بنا به فرض، به مقام توحید نرسیده و انگیزه او الهی نبوده است، هر چه منظور و هدف او عالی باشد، باز در عین حال خالی از شوائب افکار نفسانی نیست، گرچه مال و زن و فرزند نباشد، لکن از حبّ جاه و دواعی مخفیة دیگر خالی نبوده و نخواهد بود. و همان جنبه وزن اجتماعی و محبوبیت ملّی و آمریت و مطاعیتی که در خود می‌بیند بزرگترین هدف و آرزوی اوست.

تمام أعمال انبیاء فقط بخاطر رضای خدا بوده

است

فقط پیمبرانند که چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به اسرار عالم اطلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تکامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوک به وطن حقیقی رسیده و ابدیت را إدراک نموده‌اند و جان آنها با خدای خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، أعمال آنها فقط و فقط خالصاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ بوده و در مقابل زحمات و لطماتی که در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار میدارند مزدی نمی‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضای خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

روی همین زمینه، حبیب نجار که در دورترین نقطه شهر أنطاکیه سُکنی داشت و برای یاری دو فرستاده حضرت عیسی علیه السّلام خود را به آن دو نفر رسانید، در مقام مجادله و مباحثه با مردم می‌گوید: **اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا**

در اینجا این مرد بزرگ و روشن دل یکی از دو رکن اساسی حاکم و پیشوا را همان عدم درخواست مزد و پاداش معرفی میکند، و رکن دیگر را بصیرت و وصول و اهتداء آنان به مقام انسانیت و معرفت حضرت باری. و قرآن مجید این موضوع را امضاء نموده و در مقابل این کلام، جرح و تعدیلی به عمل نیاورده است؛ و این خود دلیل بر صحت این حقیقت است.

دریافت اجر و پاداش، حرّیت و آزادی را از

پیامبران سلب می کند

اگر بنا بشود پیمبری برای خود مزد بخواهد آن حرّیت و آزادی در تبلیغ از دست میرود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل افرادی که از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائی در شخص مورد إحسان پیدا می شود که او را در مقابل إحسان کننده پست و زبون میکند و از قاطعیت تبلیغ ساقط می نماید.

^۱ آیه ۲۱، از سوره ۳۶: یس

نوح پیغمبر به امت خود میگوید: **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ**

فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ.^۱

در اینصورت هر که خواهد دعوت را می‌پذیرد و هر که خواهد نمی‌پذیرد، و پیغمبر در مقابل افراد متمرّد شرم و حیائی ندارد و خود را رهین منت آنان نمی‌بیند و جداً آنها را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد.

حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله صلی الله

علیه وآله وسلم نیز از این حکم کلی استثناء نشده‌اند و

از مردم هیچ تقاضای مزدی ننموده‌اند. در سوره أنعام

که مکالمه آن حضرت را با قوم خود بیان می‌فرماید،

خداوند به آن حضرت امر میکند که: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ**

عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.^۲ «بگو من از شما

هیچ پاداشی نمی‌خواهم؛ نزول قرآن در مقابل مزد و

جزائی

نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب

^۱ صدر آیه ۷۲، از سوره ۱۰: یونس؛ [اگر از من إعراض نمائید به من ضرری نمی‌رسد، زیرا من از شما اجر و مزدی تقاضا ننموده‌ام].

^۲ آیه ۹۰، از سوره ۶: الأنعام

تذکر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»

پیغامبر عظیم الشان نیامده تا آنکه باری بر گرده

مردم بگذارد و در مقابل دعوی نبوت، آنها را به تعب

بیندازد و حاصل کار و دسترنج آنها را ببرد و از کار و

کسب آنان به نفع خود استفاده کند؛ **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ**

عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.^۱ «بگو من از شما

مزدی نمی‌خواهم و شما را به سختی و رنج نمی‌افکنم،

و من از نزد خود چیزی نمی‌آورم و سخنی نمی‌گویم.»

در دو جای قرآن یکی در سوره طور، و دیگر در

سوره قلم که خداوند مشرکین و متمرّدین را مورد

مؤاخذه و خطاب قرار میدهد و شدیداً آنها را در عدم

پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب میکند

می‌فرماید: **أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ.**^۲

(چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز

می‌زنند) مگر تو از آنها مزدی خواستی که آنان شانه

خود را در أداء آن غرامت، سنگین ببینند؟»

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص

^۲ آیه ۴۰، از سوره ۵۲: الطور؛ و آیه ۴۶، از سوره ۶۸: القلم

آیات وارده درباره عدم درخواست مزد توسط

پیامبر صلی الله علیه و آله مگر در دو مورد

ولی در آیات قرآن دو مورد به چشم می خورد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل نبوت و زحمات رسالت مزد و اجر از امت خود خواسته اند. باید در این دو مورد با دقت مطالعه نمود و حقیقت را دریافت.

اول: در سوره فرقان: **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ**

أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا.^۱ «بگو ای

پیغمبر من از شما مزدی طلب نمی کنم؛ مزد من همان راهیست که مردم بسوی خدای خود بجویند و آن طریقی است که بسوی

پروردگار خود پیدا کنند.»

دوم: در سوره شوری: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ**

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.^۲ «بگو ای پیغمبر من از شما

مزدی نمی خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبت و مودت بنمائید.»

^۱ آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان

^۲ آیه ۲۳، از سوره ۴۲: الشوری

با دقت و توجه در این دو آیه مبارکه اوّلًا

استفاده می‌شود که در حقیقت این دو چیز که مورد استثناء قرار گرفته‌اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و

در واقع دو استثناء بر عموم **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا**

و **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** وارد نشده است؛ بلکه

حقیقت این دو مستثنی یک چیز بیش نبوده ولی

دارای دو عنوان و معرفّ بوده است. در آیه اوّل راه

پیدا نمودن بسوی خدا استثناء شده و در آیه دوّم

مودّت ذوی القربی. این دو عنوان دارای یک حقیقت

واحد هستند؛ راه خدا همان مودّت ذوی القربی

است و مودّت به ذوی القربی همان راهی است که

بنده برای وصول به مقام توحید اتخاذ میکند.

و نتیجه بعد از ضمّ این دو آیه به یکدیگر

چنین می‌شود که: ای پیغمبر بگو من از شما هیچ

مزدی طلب نمی‌کنم مگر آنکه شما با مودّت به

نزدیکان من راهی بسوی خدای خود اتخاذ کنید.

راه خدا همان مودّت ذوی القربی است

بنابراین با ملاحظه انحصار این دو استثناء از

عموم آیه، و ملاحظه اتّحاد این دو معنی نتیجه چنین

می‌شود که: مودّت ذوی القربی یگانه راه بسوی

خداست و تنها راه بسوی خدا مودّت به ذوی القربی
است و بس؛ یعنی هر مسلمانی که بخواهد مزد
پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به
مقام توحید و اتّصاف به صفات حضرت حقّ
جلّ و علا در تکاپو باشد، و وصول بدین مقام و
اتّصاف بدین صفات فقط و فقط در سایه مودّت به
ذوی القربی

حاصل خواهد شد.

مراد از اجر و مزد در این آیات

و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر به مستثنی منه خود استثنائی در واقع نمی‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتی که دلالت دارد بر آنکه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمی‌کنند، منظور اجر و مزدی است که راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و اما اجر و مزدی که عائد مردم شود که همان اتّصاف به صفات ربوبی و خروج از عالم بهیمنیت و وصول به ذروه انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبری است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ* وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^۱

«اوست خدائی که در میان امّیین برانگیخت از

^۱ آیه ۲ و ۳، از سوره ۶۲: الجمعة

خود آنان رسولی را که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند، و دائماً آنها را در سیر نفسانی نموّ و رشد بدهد، و از کتاب و أسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات بدانها تعلیم کند و همانا قبل از آن در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند. و نه تنها بر آنان بلکه بر کسانی هم که در آن زمان نیامده و بعداً می‌آیند نیز مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبری میکند و خداوند عزیز و حکیم است.»

انگیزه رسالت، رسیدن به خدا بواسطه مودّت

ذوی القربی است

بنابراین، این دو آیه که در آنها استثناء واقع شده است یک حقیقت مسلم را بیان می‌کنند و آن علّت غائی و انگیزه رسالت و داعی بر بعثت است. و طبق آیه مذکوره در سوره جمعه و بعضی از آیات دیگر، علّت رسالت را بیان میکند نه چیز دیگری را. و نتیجه چنین می‌شود که: تلاوت آیات خدا بر مردم و تعلیم

کتاب و حکمت و تزکیه آنان، راهی است بسوی خدا که بواسطه مودّت با ذوی القربی، بسوی خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید. و این راجع به خود امت پیغمبر اکرم است و عائد آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدی است که به پیغمبر برسد، و موجب نقص دیگران و زیادی در مال و مآل و حیثیت و جاه پیغمبر اکرم گردد؛ مانند پدری که به فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتی که در دوران طفولیت و صباوت و جوانی برای تربیت و تعلیم تو و برای سلامتی و دفع آفات از تو متحمل شدم، هیچگونه پاداشی توقع ندارم الا آنکه یک فرد سالم با تربیت و منظم و مؤدّب به آداب بوده باشی.

نفع مودّت به ذوی القربی راجع به امت است نه

پیامبر

شاهد بر این معنی آنکه خداوند تبارک و تعالی در

سوره سبأ خطاب به پیغمبر اکرم نموده می فرماید: **قُلْ**

مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ^۱

^۱ آیه ۴۷، از سوره ۳۴: سبأ

«بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام

برای خود شماست؛ مزد و اجری که عائد من گردد فقط

بر خداست نه بر شما.»

آیا عمل به دستورات دینی بدون محبت به

ذوی القربی نتیجه می‌دهد؟

حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه

خداوند مودت به ذوی القربی را نتیجه و حاصل و

مزد رسالت قرار داده است؟ مودت به ذوی القربی

چه تأثیری در سلوک راه الهی دارد؟ چه رابطه‌ای بین

راه خدا و بین محبت آل محمد است؟ آیا ممکن

است که انسان کاملاً به دستورات عملی پیغمبر اکرم

عمل کند، نماز بپای دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید،

حج بنماید، و تمام تکالیف را یک به یک عمل کند،

ولی به ذوی القربی مودت نداشته باشد، آیا چنین

فردی به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خدای

خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این اعمال هنگامی

نتیجه می‌دهد که با محبت و مودت ذوی القربی توأم

باشد.

از ضمّ دو آیه سابق الذّکر به یکدیگر استفاده نمودیم که پیمودن راه خدا همان مودّت اهل بیت است و بدون آن کسی راه به خدای خود نخواهد یافت.

تأثیر نفس محبوب در محبّ و اتّحاد آن دو

حال در سرّ این مطلب و تأثیر محبّت در صلاح عمل و در روش تکاملی انسان بحث می‌نمائیم و برای توضیح این حقیقت می‌گوئیم که: محبّت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حسب افراد و شرائط دیگر مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعّالیت آن در نفس محبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس محبّ اثر بیشتری داشته باشد، به همان درجه این قوه کشش و جاذبه در محبّ شدیدتر خواهد بود و تعلق نفس محبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علّت

این جاذبه و کشش روحی نفس محبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در محبّ منعکس خواهد شد، تا به سر حدّی که اگر جاذبه بین دو نفس به اندازه‌ای باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئی آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متّصل و یا متّحد شده است که هر دو دارای نفس واحدی شده‌اند.

طلوع و ظهور صفات محبوب در محبّ

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در محبّ طلوع میکند؛ چون بنا به فرض این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطه محبّت و جاذبه روحی محبّ، نفس محبوب در کارگاه وجودی محبّ حکمفرما می‌شود و بجای نفس او امر و ناهی خواهد بود؛ و در اینصورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس محبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتّصال به ارواح طیبه است.

بسیار دیده شده است که عاشقی متّصف به اوصاف محبوب شده است گرچه از اختیار او خارج بوده است، یا در هنگام مرض و ابتلاء معشوق، او نیز مریض و مبتلی گردیده است در حالی که اصلاً از مرض و ابتلاء معشوق خبری نداشته است. بسیاری از علوم و ادراکات محبوب خود به خود در نفس محبّ پیدا می‌شود. محبّ بدون رابطه مادّی و حسّی از امور محبوب اطلاع پیدا میکند و با او در پنهانی گفت و شنود دارد و از گزارشات و جریانات او مو به مو خبردار میگردد.

و از این بالاتر صفات محبوب در حبیب طلوع میکند؛ ممکن است شخصی مبتلی به صفات رذیله مانند حسد، بخل، حبّ مال و شرّ و غیره باشد، و چون عشق به معشوقی ورزیده که در او صفت ایثار و گذشت و عفت بوده است، او نیز خواه ناخواه متّصف به عفت و ایثار شده است. عشق به بی‌حیا عاشق با کمی حیا را بی‌حیا گرداند و عشق به باحیا عاشق بی‌حیا را باحیا کند. محبّت به شخص مالدوست شخص مُنفق را حریص و محبّت به منفق شخص حریص را منفق گرداند. عشق به عالم و

دانشمندی خاص، علوم و ادراکات او را بطور اجمال، و بالاتر آنکه بطور تفصیل در نفس عاشق جلوه‌گر کند. و محبت شدید به بعضی از طوائف جهّال مانند بعضی از طبقات نسوان، دانشمندان ورزیده را کودن و جاهل گرداند.

باری، اثر عشق و محبت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحی محبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و کم و بیش برای خود افرادی که دچار محبت شده‌اند واضح و روشن است.

چون این مقدمه واضح شد میگوئیم که: اگر کسی محبت به شخص ستمگر و ظالمی داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولی

خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا می‌شود.
و اگر کسی محبت به شخص عادل و منظم و
مستقیمی داشته باشد که طهارت و تقوی در روح او
مُهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود به
خود دارای صفت عدالت و استقامت و طهارت
خواهد شد.

حرکت در راه خدا بدون تحصیل محبت خدا محال است

بنابراین بر افرادی که طالب راه خدا هستند
لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند
و این معنی بدون تحصیل محبت خداوند محال
است؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به کارهای خیر
مشغول باشد و از بدی‌ها اجتناب کند، ولی محبت
خدا را در دل نپروریده باشد، جان او از صفا و وفا
کاملاً تهی بوده و مانند قبری است که روی آنرا با
نقش و نگار زینت نموده باشند.

جان و حقیقت انسان همان قوه جاذبه و
کشش روحی اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر
خراب چه تفاوتی دارد. عمل صالح که از جان زنده
و روح صفا و محبت برنخیزد چون گوشوار و دست

بَرَنجَنی^۱ است که در دست مرده و در گوش او
آویزند. ولی اگر با محبّت توأم شد، مانند زیتنی که
به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او
خواهد بود.

محبّ خدا بواسطه اعمال نیک، دائماً محبّت
خدا را در دل خود شدید میکند و با مخالفت هوای
نفس و موافقت رضای محبوب عشق خدا را در دل
زیاده میگرداند، تا به حدّی که مورد رضای او واقع
شده، از هوای خود بیرون آمده، به هوای دوست
زنده است. در اینحال خدا در وجود او حکومت
میکند، تمام اعمال و رفتارش خود به خود به اراده
خدا خواهد شد؛ کأنّه از خود خالی گردیده و از خدا
سرشار است. از حرکت به خود دست کشیده و به
حرکت خدا متحرّک است.

^۱ دست بَرَنجَن: دست بند، النگو (دهخدا)

موعظه‌ای از خداوند به حضرت عیسی بن

مریم علیهما السلام

در «روضه کافی» مرحوم کلینی از علی بن
ابراهیم، از پدرش، از علی بن أسباط، از ائمه علیهم
السلام در ضمن پندها و مواعظ حضرت باری جل و
علا به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام روایت
میکند که:

يا عِيسَى اَوْصِيكَ وَصِيَّةَ الْمُتَحَنِّنِ عَلَيْكَ بِالرَّحْمَةِ
حَتَّى حَقَّتْ لَكَ مِنِّي الْوِلَايَةُ بِتَحَرُّيكِ مِنِّي الْمَسْرَةَ.^۱

«ای عیسی مانند شخصی که از روی محبت و
ترحم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در
آید، تو را وصیت میکنم، تا آنکه قوه طلب در تو زیاد
گردد و در جستجوی رضا و محبت من در آئی؛ و در
این حال ولایت من در وجود تو حکمفرما خواهد
شد و به تمام صفات و اسماء من متصف خواهی
گشت.»

دین اسلام میزان صحت اعمال را بر معیار

محبت اندازه‌گیری کرده است

^۱ «روضه کافی» طبع دوم دارالکتب الإسلامیة، ص ۱۳۱

دین مقدّس اسلام که خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحی و طبیعی کاملترین نظامات و دستورات را متکفّل است نیز میزان صحّت و سلامت اعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیری کرده است، و سریع‌ترین راه را برای وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوی راه بشر قرار داده است؛ و آن محبّت به رسول خدا و اقارب آن حضرت است.

مقصود از اقارب افرادی هستند که به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سرّ و سویدای آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرک بر آمده، و در هیچ موطنی از موطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزی را نتوان یافت؛ افرادی هستند که در هر حال چشم از عوالم کوتاه و ظلمانی طبیعت برداشته و به جمال ابدیت دوخته‌اند؛ افرادی هستند که حکومت شهوت و غضب و خیال در وجود آنها مفهومی ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منور و به مقام بلوغ و

کمال انسانی رسیده‌اند؛ افرادی هستند که به علت عبور از مراحل کوتاه و تاریک هوی، دیگر در افق آنان شوائب نفس اماره و میل حیوانی و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده‌اند و به نور حقّ، منور شده‌اند و گناه که لازمه آن غفلت است در آنها مصداقی ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم گردیده‌اند.

عشق به معصومین انسان را به افق فکری آنها

نزدیک می‌کند

بدیهی است که عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فکری و وجودی آنها نزدیک میکند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیکتر میگردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملکات و عقائد پاک آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوی و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد.

محبّت مانند برقی که بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به کومه خاکستر کند، صفات رذیله

از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شره، جبن و غیره
را می‌سوزاند و در وجود محبّ بر باد فنا می‌دهد؛ و
معلوم است که این است راه خدا و بس. یعنی
سریع‌ترین راه و بهترین و کامل‌ترین و آسانترین راه
وصول به مقصد است.

بخلاف آنکه انسان بدون عشق و محبّت آنان
بخواهد این راه دور و دراز را به پای خود و به اتّکاء
عمل خود طی کند؛ هیئات که به مقصد برسد. هر روز
که گامی جلو گذارد شوائب نفس امّاره و خواطر
شیطانی، او را چند گام به عقب می‌برد، و دائماً مانند
حمار طاحونه به دور خود می‌چرخد؛ و کَلَّمَا ازْدَادَ سَيْرُهُ
لَا يَزِيدُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. عاقبة الأمر با تلاش بسیار و
زحمت فراوان با دست تھی، غارت زده، سرمایه از
دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترك
گفته و جان می‌سپارد.

گفتار دوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه

۲۴ ربیع الاول ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

اعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَاٰلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ

وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

قالَ اللهُ الحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الكَرِیْمِ:

قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی.

(قسمتی از آیه ۲۳، از سوره شوری: چهل و

دومین سوره از قرآن کریم)

شدیدترین درجات گناه، توجه و محبت به اهل

معاصی است

سابقاً ذکر شد که اس و مُخّ دین و طیّ راه

خدا، محبت به خدا و منسوبین به اوست و لذا

بهترین و سریع‌ترین راه برای این مقصود تحصیل

محبت است. و به عکس شدیدترین درجات گناه، توجه و محبت به اهل معاصی و دشمنان خداست؛ چون محبت به افراد منحرف و ستمگر در دل اثر قساوت و شقاوت میگذارد و دل را به نقش دل آنان منقش میگرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تبع آن، کردار و اعمال آنان در انسان پیدا میشود.

لذا نفسِ محبت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمرده شده است؛ **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**.^۱ و محبت به جمع‌آوری مال و ذخیره کردن آن گناه شمرده شده است؛ **وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا**.^۲

و گذشته از آنکه مُنکرات یکایک گناه شمرده شده است، محبت به کارهای قبیح و انتشار آن در بین جامعه اسلامی و مؤمنین نیز گناه شمرده شده، بلکه چون این محبت خود مولد گناه و سرچشمه پیدایش معاصی است دارای کیفی بسیار سخت خواهد بود؛

^۱ آیه ۲۰، از سوره ۷۵: القيامة؛ [«هرگز! بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست میدارید.»]

^۲ آیه ۲۰، از سوره ۸۹: الفجر؛ [«و مال دنیا را بسیار دوست میدارید.»]

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.^۱

محبت استقلالی به غیر خدا شدیداً در قرآن

مورد انتقاد قرار گرفته است

و همچنین نفس محبت به غیر خدا، به محبت

استقلالی، و محبت به بتها و به افرادی که انسان آنها را

مورد تبعیت و اطاعت خود قرار میدهد و به عنوان

شركاء خدا محسوب می‌گردند، شدیداً در قرآن مجید

مورد انتقاد قرار گرفته است؛ **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ**

مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا

أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.^۲

آیات ناهیه در مورد محبت به غیر خدا

و در مقابل این آیات که جداً انتقاد از محبت دنیا

و جمع مال و شرکای خدا و غیره می‌کند، آیاتی است که

^۱ آیه ۱۹، از سوره ۲۴: النور؛ [«حقاً کسانی که دوست دارند اعمال زشت و ناپسند در بین مؤمنین رواج یابد، عذابی دردناک برای آنها در دنیا و آخرت خواهد بود؛ و خدا میداند و شما نمی‌دانید.»]

^۲ قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة؛ [«برخی از مردم شریکانی را در برابر خدا اختیار می‌کنند که آنان را همانند دوستی و محبت به خدا، دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند با شدتی بیشتر خداوند را دوست میدارند.»]

بنحو اتمّ از محبتّ به خدا و اولیای خدا تمجید و تحسین می‌نماید؛ **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**.^۱ «بگو ای پیغمبر: اگر محبتّ به

خدای دارید باید از من پیروی کنید تا بالنتیجه شما نیز مورد محبتّ خدا واقع شوید و گناهان شما را بیامرزد.»

محبتّ به خدا شریف‌ترین موهبت الهی

معلوم می‌شود که محبتّ به خدا گرانمایه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهی است که او را خدا موضوع کلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتب نموده است، در حالیکه ممکن بود بگوید: اگر می‌خواهید بهشت بروید یا جهنّم نروید، یا جامعه شما اصلاح گردد، یا دارای نفس متّقی و پاکیزه گردید و غیر اینها.

اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم، لازم غیر قابل انفکاک محبتّ به خداست

ولی ملاحظه می‌شود که فقط محبتّ به خدا را

عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به

^۱ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران

عنوان لازم غیر قابل انفکاک، ملازم آن قرار داده است. و در جایی که مؤمنین را از ارتداد می ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم می دهد و غنای خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان می فرماید، جماعتی از مؤمنین را که محبت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبت دارد، معرفی می نماید که آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرف آنها در کمال و مزایای انسانی محبت آنها به رسول خدا است؛ **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ**.^۱

و در آیه دیگر محبت به طهارت و تزکیه نفس را بهترین معرف و شاهد مزایا و کمال افراد میگرد؛ **لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ**.^۲ در اینجا

^۱ قسمتی از آیه ۵۴، از سوره ۵: المائدة؛ [«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد، در آینده خداوند (به جای مرتدین) جماعتی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست میدارند، در مقابل مؤمنین خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرین با عزت رفتار می‌کنند.»]

^۲ قسمتی از آیه ۱۰۸، از سوره ۹: التوبة؛ [«سوگند که مسجدی که تأسیس

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که در مسجد قبا نماز بگذارد و در آنجا قیام به عبادت کند؛ چون علاوه بر آنکه از روز اوّل بنیادش با تقوی پایه گذاری شده است، جماعتی از مؤمنین که حبّ طهارت و صفای باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال می‌نمایند.

و از همه بالاتر آنکه خداوند کسانی را که با مبارزین با خدا و پیغمبرش مودّت و دوستی بنمایند یکسره از زمره مؤمنین اخراج کرده است، گرچه آن مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله آنان باشد.

محبت به دشمنان خدا و رسول، انسان را از

ایمان خالی می‌کند

معلوم می‌شود محبت به دشمنان خدا و رسول چنان اثر قوی در نفس انسان میگذارد که به کلی زمینه نفس را از ایمان خالی می‌کند و رائج‌های

آن از ابتدای امر براساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزاری! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد.» [

از آن باقی نمی‌گذارد. و در این صورت اعمال صالحه انسان چون خس و خاشاکی خواهد بود که در سرزمین خشک و بی‌آب و علف روئیده، هیچ بو و طراوتی و جمال و زیبایی نخواهد داشت. مثال عمل صالح به انضمام محبت به دشمنان دین، مثال گل و گیاهی است که در مزابل روئیده باشد؛ اگر فرضاً ظاهری فریبا داشته باشد ولی باطن و اصل آن متعفن و زشت است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۱

در این آیه مبارکه ملاحظه می‌شود که علاوه

^۱ آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة؛ [نمی‌یابی جماعتی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و با این وجود با کسانی که خدا و رسول او را دشمن میدانند دوستی نمایند، اگرچه این دشمنان، پدران یا پسران یا برادران و یا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب این مؤمنین ایمان را تثبیت نموده و با روحی از نزد خود، آنان را تأیید کرده است. و آنان را در باغهایی وارد می‌سازد که از زیر آنها نهرها جاری و روان است و به طور ابدی در آن بهشتها زندگی می‌کنند و خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی هستند. ایشان حزب و گروه خدا میباشند. آگاه باشید که تنها حزب و گروه خدا، رستگاران واقعی اند.]

بر آنکه محبّین به دشمنان خدا را از صفّ مؤمنین بطور قاطع جدا می‌کند، بهترین صفت مؤمنین و روشن‌ترین اثر روحی آنان را عدم محبّت به دشمنان خدا قرار داده که بدین مناسبت دائماً از روح خدا بدانها افاضه می‌گردد و در بهشتهای جاودان زیست خواهند نمود، آنان مورد رضای خدای خود بوده و خود نیز از خدای خود راضی خواهند بود. و از همه بالاتر آنکه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را که روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرفی نموده و علناً سعادت و نجات مطلق را منحصرأً بدین افراد سپرده است.

اصل حبّ و بغض در روایات به حدّ تواتر و

از اصول دین است

در کتب أخبار أبوابی راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این أخبار که مجموعاً می‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیه اعمال صالحه را از متفرّعات آن قرار داده است.

أبو عُبَيْدَةَ حَدَّثَنَا أَنَّ حَضْرَتَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روایت میکند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ

أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ.^۱

حضرت فرمودند: «کسی که برای خدا

دوست داشته باشد هر کس یا هر چیزی را که مورد

محبت خداست، و مبغوض بدارد هر کس یا هر

چیزی را که مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل

و اعطاء بنماید؛ چنین مردی از افرادی است که ایمان

او به سرحد کمال رسیده است.»

و سعيد أخرج از حضرت امام جعفر صادق

عليه السلام حديث میکند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَوْثِقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ يُحِبَّ

فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ.^۲

«حضرت صادق فرمودند که: از محکمترین

دستاویزهای ایمان آن است که دوست داشته باشی

هر چه را که خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۴

^۲ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

باشی هر چه را كه خدا دشمن دارد، و عطا كنى در

راه خدا هر چه را كه

خدا عطاى آن را دوست دارد، و منع كنى در راه

خدا هر چه را كه خدا منع آنرا مى پسندد.»

روایت: «هل الإيمان إلا الحبُّ والبُغْضُ»

فضیل بن یسار میگوید: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالبُغْضِ أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَ هَلِ

الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ البُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: **حَبَّبَ**

إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ
الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ^۱

فضیل میگوید: «از حضرت صادق علیه

السَّلَام سؤال کردم از حبّ و بغض که آیا این دو از

ایمان محسوب می شوند؟ حضرت فرمودند: مگر

ایمان غیر از حبّ و بغض چیز دیگری هم هست؟

سپس این آیه را بعنوان استشهاد تلاوت فرمودند که:

خدا ایمان را در نزد شما محبوب گردانید و آنرا در

دلهاى شما زینت داد، و کفر و فسوق و عصیان را در

نزد شما مکروه و زشت جلوه داد؛ افرادی که چنین

باشند آنان راه یافتگانند.»^۲

دو روایت از رسول خدا درباره محبت به

^۱ قسمتی از آیه ۷، از سوره ۴۹: الحجرات

^۲ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

نهی از دشمنی و کینه مؤمنین با یکدیگر (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکدیگر را آشکار ننمائید، و در معاملات قیمت متاع را بی جهت بالا نبرید، حسد نورزید و به هم دشمنی نکرده و رشته ارتباط خود را قطع نکنید و بغض و کینه نداشته باشید. و ای بندگان خدا! و برادر یکدیگر باشید؛ حلال و جائز نیست که مسلمانی از برادر مسلمان خویش بیشتر از سه روز دوری کند.»

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كَرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَةً مِنْ كَرْبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُؤْمِنًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

«و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی کند و او را خوار نساخته و به دشمن واگذار نمی نماید. و کسی که در برآورده کردن حاجت برادر دینی خود سعی میکند خداوند حاجت او را بر می آورد، و کسی که غصه ای را از دل مسلمانی برطرف کند خداوند غمی از غمهای آخرت او را برطرف می سازد، و کسی که عیب مؤمنی را بپوشاند خداوند در روز قیامت عیب او را می پوشاند.»

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرْءَاتُهُ وَ دَلِيلُهُ؛ لَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْدَعُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَكْذِبُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ.

«و امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمان برادر مسلمان است و چشم او و آئینه او و راهنمای اوست؛ به او خیانت نکرده و فریبش نمی دهد و به او ستم ننموده و دروغ نمی گوید و پشت سر او غیبت نمی کند.»

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَمَاعَةٍ مِنْ شِيعَتِهِ: اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مَتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَوَاضِعِينَ مُتَرَاحِمِينَ، تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ أَحْيُوا أَمْرَنَا.

«و امام صادق علیه السلام به گروهی از شیعیان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه خود سازید و برای یکدیگر برادرانی نیکو باشید، بخاطر خدا با یکدیگر دوستی نموده و پیوند داشته باشید، نسبت به یکدیگر تواضع کنید و دلسوز و مهربان باشید، به زیارت هم بروید و یکدیگر را دیدار نمائید و امر ما را زنده کنید.»

وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا [ادامه در صفحه بعد]

صفات متحابون فی الله (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الْمُوَاطُّونَ ^(۱) أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤَلَّفُونَ. «و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که فرمود: تحقیقاً نزدیکترین شما به من از جهت جایگاه کسانی هستند که اخلاقشان از همه نیکوتر باشد؛ آنانکه با مهربانی و تواضع رفتار می کنند، کسانی که انس و الفت می گیرند و مورد انس و الفت نیز واقع می شوند.»

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمُؤْمِنُ إِنْ لَفَّ مَأْلُوفٌ، وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤَلَّفُ.

وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤَلَّفُونَ، وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرَقُونَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ.

«و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن اهل الفت بوده و نیز مورد انس و الفت دیگران است؛ و کسی که با دیگران الفت نمی گیرد و دیگران نیز با او انس و الفت نمی گیرند هیچ خیری در او نیست.

و در حدیث دیگری وارد است که: تحقیقاً محبوبترین شما نزد خداوند کسانی هستند که با دیگران انس و الفت داشته و مورد انس و الفت نیز هستند. و تحقیقاً مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که بین مردم برای سخن چینی رفت و آمد دارند و باعث جدائی برادران دینی می شوند.»

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ عَلَى عَمُودٍ مِنْ يَأْقُوتَةَ حَمْرَاءَ، رَأْسُ الْعَمُودِ سَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ، يُشْرَفُونَ عَلَى الْجَنَّةِ يُضِيءُ حُسْنُهُمْ كَمَا تُضِيءُ الشَّمْسُ، عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خَضِرٌ، مَكْتُوبٌ عَلَى جِبَاهِهِمْ: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يُنْصَبُ لِطَائِفَةٍ مِنَ النَّاسِ كِرَاسِيٌّ حَوْلَ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، يَفْرَعُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَفْزَعُونَ وَيَخَافُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَخَافُونَ، أَوْلَيْكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. فَقِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: هُمُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.

«و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسانی که بخاطر خدا [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکدیگر را دوست دارند در آخرت بر ستونی از یاقوت سرخ سکنی دارند، بالای این ستون هفتاد هزار غرفه است، و آنها در حالیکه جمال و صورت زیبایشان مثل خورشید می درخشد از آن غرفه‌ها بر بهشت اشراف دارند، بر قامت آنان لباسهائی سبز از سندس است و بر پیشانی‌شان نوشته شده است: دوستداران در راه خدا.

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت برای جماعتی از مردم کرسی‌هائی در اطراف عرش نصب میشود، چهره‌های ایشان مانند ماه شب چهارده میدرخشد. در آن روز همه مردم به استغاثه و فزع افتاده و هراسان میگردند، ولی آنها فزعی ندارند و هراسان نمی‌باشند؛ آنها دوستان و اولیاء خدا هستند که هیچ خوفی بر ایشان نیست و محزون نمی‌شوند. پس سؤال شد: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آنان دوستداران در راه خدا هستند.»

وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَزَاوَرُونَ مِنْ أَجْلِي، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَحَابُّونَ مِنْ أَجْلِي، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَبَاذَلُونَ مِنْ أَجْلِي، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَنَاصَرُونَ مِنْ أَجْلِي. وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ؟ بِجَلَالِي الْيَوْمَ أَظْلَهُمْ فِي ظِلِّي.

«و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدرستی که خدای تعالی می‌فرماید: محبت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من به زیارت یکدیگر میروند، و محبت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من یکدیگر را دوست میدارند، و محبت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من بذل و بخشش می‌کنند، و محبت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من به نصرت یکدیگر می‌شتابند.

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید: کجا هستند کسانی که نسبت به یکدیگر محبت می‌ورزیدند؟ قسم به جلالم امروز آنها را در سایه رحمت خود می‌گیرم.»
وَعَنْ بَاقِرِ غُلُومِ النَّبِيِّ عَنِ آبَائِهِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَنْ جَدِّهِمْ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ حَدِيثِ طَوِيلٍ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ جِيرَانِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي دَارِهِ؟ فَيَقُومُ عُتُقُ مِنَ النَّاسِ فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمَرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مَاذَا كَانَ عَمَلُكُمْ فَصَرِّتُمْ بِهِ جِيرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ؟ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَتَحَابُّ فِي اللَّهِ وَ نَتَبَاذَلُ فِي اللَّهِ وَ

لعن امام بر کسی که برادر دینی خود را فریب

دهد (ت)

تَزَاوَرُ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قَالَ: فَيُنَادِي مُنَادٍ صَدَقَ عِبَادِي، خَلُّوا سَبِيلَهُمْ لِيَنْطَلِقُوا إِلَى جِوَارِ اللَّهِ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

«و از باقر علوم نبیین از پدراناش آنانکه جانشینان دارای رشد و هدایت هستند از جدشان سید و آقای پیامبران صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین در ضمن حدیثی طولانی وارد است که آن حضرت فرمود: چون روز قیامت شود منادی ای ندا میکند: کجا هستند کسانی که همسایگان خداوند جل جلاله در خانه او میباشند؟ پس گروهی از مردم بر می خیزند و جماعتی از ملائکه به استقبال آنان میروند و به ایشان میگویند: شما چه عملی انجام داده‌اید که به واسطه آن همسایه خدا در خانه او شده‌اید؟ آنها در جواب می گویند: ما بخاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم و بخاطر خدا بذل و بخشش می کردیم و بخاطر خدا به زیارت یکدیگر میرفتیم. حضرت فرمود: پس منادی ای از جانب حق ندا می کند: راست میگویند این بندگان من، راه آنها را باز کنید تا بدون حساب بسوی جوار خداوند حرکت کنند.»

وَعَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: "دَخَلْتُ عَلَى الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ (الْكَاظِمِ) عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِيُّ. فَتَبَسَّمتُ إِلَيْهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَجِبْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَمَا أَحْبَبْتُهُ إِلَّا لَكُمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ أَخُوكَ، وَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَآمِهِ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ غَشَّ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ لَمْ يَنْصَحْ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اسْتَأْثَرَ عَلَى أَخِيهِ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اغْتَابَ أَخَاهُ."

«و از عبد المؤمن أنصاری وارد است که میگوید: بر حضرت أبوالحسن امام کاظم علیه السّلام وارد شدم و محمد بن عبد الله جعفری نیز نزد آن حضرت بود. من به او لبخند زدم. آن حضرت فرمود: آیا او را دوست داری؟ عرض کردم: بله و این دوستی نیست مگر بخاطر شما. پس آن حضرت فرمود: او برادر دوست، مؤمن در حکم برادر ابوینی مؤمن [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است؛ ملعون است ملعون است کسی که به برادر دینی خود بهتان بزند، ملعون است ملعون است کسی که برادر دینی خود را فریب دهد، ملعون است ملعون است کسی که ناصح و خیرخواه برادر دینی خود نباشد، ملعون است ملعون است کسی که خوشیها و خوبیها را به خود اختصاص داده و برادر دینی اش را از آنها بهره‌مند نسازد، ملعون است ملعون است کسی که پشت سر برادر دینی خود غیبت نماید.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الثَّنَاءِ عَلَى الْإِخْوَةِ فِي الدِّينِ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ أَوْ ذَكَرَ أَعَانَهُ. وَ مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ إِذَا التَّقَى مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى. وَ مَا التَّقَى مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا أَفَادَ اللَّهُ أَحَدَهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ خَيْرًا.

«و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدح و ثنای برادران دینی فرمود: خداوند خیر هر کس را که بخواهد دوست صالحی نصیب او میکند که اگر خدا را فراموش کرد آن دوست بیادش آورد، و اگر بیاد خدا بود او را در این کار کمک نماید. مثل دو برادر دینی هنگامی که به یکدیگر میرسند مثل دو دست است که یکی دیگری را می‌شوید. و هرگز دو برادر مؤمن با یکدیگر ملاقات نکردند مگر اینکه خداوند به هر یک از طرف دیگری فائده و خیری را عطا نماید.»

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالْإِخْوَانِ، فَإِنَّهُمْ عُذَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى قَوْلِ أَهْلِ النَّارِ: فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ* وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ. [۲]

«و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بر شما باد که برادران دینی داشته و بدانها توجه کنید، چرا که آنها ذخیره و کمک انسان در دنیا و آخرت هستند؛ آیا به سخن اهل آتش گوش فرا نمی‌دهید که میگویند: برای ما نیست هیچ شفاعت کننده‌ای و نه هیچ دوست مهربانی!»

وَ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ النَّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ.

«و از جریر بن عبد الله روایت است که میگوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ایامه نماز و پرداخت زکات و نصیحت و خیرخواهی برای هر یک از مسلمانان، بیعت نمودم.» و الْأَخْبَارُ فِي هَذَا مُتَوَاتِرَةٌ وَ الصَّحَاحُ مُتَظَافِرَةٌ، وَ إِذَا رَاجَعْتَ حَدِيثَ الْفَرِيقَيْنِ رَأَيْتَ الصَّبْحَ قَدْ أُسْفِرَ لَذِي عَيْنِينَ. وَ فِي هَذَا كِفَايَةٌ لِمَنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ هِدَايَةٌ.»

«و اخبار در بیان این معنی متواتر و روایات صحیحه متظافر میباشند. و چون به احادیث فریقین (خاصه و عامه) مراجعه نمائی، می بینی که صبح صادق برای هر انسانی که چشم دارد طلوع نموده است. و در این مقدار که ما آورده

روایت امام صادق علیه السلام درباره حبّ و

بغض فی الله

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت

است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَعْلَمُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ

مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ. وَ لَكِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ

فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ

أَعْدَاءِ اللَّهِ^۱.

«حضرت صادق علیه السلام از حضرت

ایم برای هر انسانی که هدایت الهی شامل حالش شده باشد کفایت است.»

(۱) - این کلمه در منابع روایی («اصول کافی» ج ۲، باب حسن الخلق، ص

۱۰۲، حدیث ۱۶؛ و «بحار الأنوار» از طبع حروفی، ج ۶۶، باب ۳۷ (صفات

خيار العباد و اولیاء الله)، ص ۳۰۶، حدیث ۲۸؛ و...) به صورت: «المُؤَطَّن»

آمده که ظاهراً صحیح همین است.

(۲) - آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشعراء]

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند.

و بعضی از اصحاب گفتند: نماز. و بعضی گفتند: زکات. و بعضی گفتند: روزه. و بعضی گفتند: حجّ و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

حضرت فرمودند: تمام این اموری را که ذکر

نمودید دارای فضیلت و شرافتند، ولی محکمترین
دستاویزهای ایمان نیستند. و لیکن محکمترین
دستاویز ایمان همان محبت در راه خدا و بغض در
راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبری و
دوری از دشمنان خداست.»

روایت امام باقر علیه السلام درباره حبّ و

بغض فی الله: «... المرء مع من أحبّ»

و نیز جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام حدیث میکند که آن حضرت فرمودند:

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ؛

فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ

فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يَحِبُّكَ، وَ إِنْ كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ

وَ يَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يَبْغِضُكَ؛ وَ

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.^۱ و^۲

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

^۲ در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول، ص ۱۸۱، از بخاری و مسلم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله حدیث کند: المرء مع من أحبّ. و از ترمذی: المرء
مع من أحبّ و له ما اكتسب. و نیز از ترمذی: المرء مع من أحبّ و أنت مع
من أحببت.

حضرت فرمودند که: «اگر بخواهی بدانی که در تو خیری هست در دل خود نظر بیفکن؛ اگر دیدی دل تو اهل طاعت خدا را دوست دارد و از اهل معصیت متنفر است، بدان که در تو خیر وجود دارد و خداوند تو را دوست دارد. و اگر دیدی که دل تو از اهل طاعت خدا متنفر است و اهل معصیت را دوست دارد، بدان که در تو خیری وجود ندارد و خداوند نیز از تو بیزار است؛ چون انسان ارتباط کامل با محبوب خود دارد، بلکه با محبوب خود جنبه اتحاد و معیت دارد.»

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه از «دعوات»

راوندی نقل میکند که:

خطاب خداوند به حضرت موسی درباره حب

و بغض فی الله به عنوان بهترین اعمال

رُوی أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ
عَمِلْتَ لِي عَمَلًا قَطُّ؟ قَالَ: صَلَّيْتُ لَكَ وَ صُمْتُ وَ
تَصَدَّقْتُ وَ ذَكَرْتُ لَكَ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ أَمَّا
الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جَنَّةٌ، وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ
الذِّكْرُ (الزَّكَاةُ - خ ل) نُورٌ. فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟ قَالَ
مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: دُنِّي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ! قَالَ:
يَا مُوسَى! هَلْ وَآلَيْتَ لِي وَآلِيًا؟ وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ؟
فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي
اللَّهِ.^۱

مرحوم راوندی حدیث میکند که: «روایت
شده است که حضرت باری تعالی به حضرت موسی
خطاب فرمود: آیا تا بحال برای من عملی انجام
داده‌ای؟ حضرت موسی عرض کرد: برای تو نماز
خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، صدقه داده‌ام، و ذکر تو را

^۱ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۵، ص ۲۸۴؛ و از طبع حروفی، ج ۶۹، ص

بجای آورده‌ام.

خداوند خطاب فرمود: و اما نماز، دلیل و برهان بر ایمان و شخصیت تست، و روزه سپر از آتش است، و صدقه سایه رحمت خداست، و ذکر خدا موجب نور است؛ و تمام اینها راجع به خود تست. ای موسی! برای من چه عملی انجام داده‌ای؟ موسی عرض می‌کند: بار پروردگارا! مرا بر عملی که فقط برای تو است راهنمایی بفرما.

حضرت حق خطاب میکند: آیا برای خاطر من با دوستی از دوستان من طرح دوستی و محبت ریخته‌ای؟ و آیا برای خاطر من از دشمنی از دشمنان من تنفر و بیزاری جسته‌ای؟ حضرت موسی از این خطاب خدا دانست که بهترین کردارها حبّ و بغض در راه خداست.

سپس مرحوم راوندی میگوید:

مَحَبَّة نَسَبَتْ بِه آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

در کلام حضرت رضا علیه السلام

و إِلَيْهِ أَشَارَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكْتُوبِهِ: كُنْ مُحِبًّا

لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَ إِنْ كَانُوا

فَاسِقِينَ. «و به همین مطلب حضرت رضا علیه السلام

در نامه خود اشاره فرموده‌اند که: دوستدار آل محمد

باش و اگرچه فاسق هستی، و دوستدار دوستداران آل

محمد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

و نیز (مرحوم راوندی) میگوید:

و مِنْ شُجُونِ الْحَدِيثِ^۱ أَنَّ هَذَا الْمَكْتُوبَ هُوَ الْآنَ

عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ كَرْمَنْدَ قَرْيَةٍ مِنْ نَوَاحِينَا إِلَى إِصْفَهَانَ، مَا

هِيَ. وَ وَقَعْتُهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهَا كَانَ جَمَّالًا لِمَوْلَانَا أَبِي

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ تَوَجُّهِهِ إِلَى خِرَاسَانَ، فَلَمَّا أَرَادَ

الانصرافَ قَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَرَّفَنِي بِشَيْءٍ مِنْ

^۱ قال المجلسی (ره): «و فی «القاموس»: الشَّجَنُ: الغُصْنُ المُشْتَبِكُ، و الحدیثُ ذو شُجُونٍ: فنون و أغراض. قوله: ما هِيَ، أی ما هِيَ مِنْ إِصْفَهَانَ لکنَّها فی تلك النّاحية.»

خَطُّكَ أَتَبَرَّكَ بِهِ. وَ كَانَ الرَّجُلُ مِنَ الْعَامَّةِ. فَأَعْطَاهُ ذَلِكَ
الْمَكْتُوبَ.

«و از مطالب راجع به این حدیث آن است که
این مکتوب الآن در نزد بعضی از اهالی قریه کرمند
که بین راوند و اصفهان است و جزء نواحی اصفهان
محسوب نمی‌گردد وجود دارد. و داستان این
مکتوب چنین است که مردی از اهالی کرمند شتربان
حضرت أبالحسن الرضا علیه السلام بود هنگامی که
آن حضرت متوجه خراسان بودند. چون خواست از
نزد حضرت مراجعت کند، عرض کرد: یا بن رسول
الله! مرا به صفحه‌ای از خط خود تشریف کنید تا بدان
تبرک جویم. و این مرد از عامه بود. حضرت از خط
خود، این مکتوب را به او مرحمت فرمودند.»

امام باقر علیه السلام: اگر سنگی ما را دوست

داشته باشد با ما محشور می شود

و از تفسیر عیاشی روایت است که بُرید بن

معویة العِجلیّ می گوید که:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ

قَادِمٌ مِنْ خُرَاسَانَ مَاشِيًا فَأَخْرَجَ رِجْلَيْهِ وَ قَدْ تَغَلَّفَتَا. وَ

قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكُمْ أَهْلَ

الْبَيْتِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجْرٌ

حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: قُلْ

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمْ اللَّهُ. ^۱ وَ قَالَ: يُحِبُّونَ

مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ. ^۲ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ ^۳

برید بن معاویه میگوید: «در نزد حضرت امام

محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل خراسان

که پیاده از آنجا حرکت نموده بود بر حضرت داخل

^۱ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: ءآل عمران

^۲ قسمتی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر

^۳ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۷۷؛ و از طبع حروفی، ج ۲۷، ص

شد و پاهای خود را بیرون آورده نشان داد که همه شکافته و پاره پاره شده بود. عرض کرد: یابن رسول الله! به خدا سوگند که انگیزه حرکت من از خراسان تا اینجا جز محبت شما اهل بیت نبوده است.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگی ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبت چیز دیگری است؟ خداوند در قرآن میفرماید: ای پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا شما نیز مورد محبت خدا قرار گیرید. و نیز می فرماید: انصار مدینه مهاجرینی را که از مکه بدانجا هجرت کردند دوست داشتند. و مگر دین غیر از محبت چیز دیگری است؟»

محبت مرد بیابانی به خدا و رسولش، و کلام

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره معیت

محبّ با محبوب

و از «علل الشرائع» با إسناد خود از انس

حدیث میکند که:

جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ - وَ كَانَ يَعْجِبُنَا أَنْ يَأْتِيَ

الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ

الْبَادِيَةِ يَسْأَلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ وَسَلَّمَ -
 فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ فَحَضَرَتِ
 الصَّلَاةُ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟
 قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ: وَاللَّهِ
 مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرٍ عَمَلٍ صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ
 مَنْ أَحَبَّ. قَالَ أَنَسٌ: فَمَا رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرِحُوا بَعْدَ
 الْإِسْلَامِ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ فَرِحِهِمْ بِهَذَا.^۱

انس روایت میکند که: «روزی مردی از
 مردمان بیابانی نزد رسول خدا آمد - و هر وقت که
 شخصی بیابانی به خدمتش مشرف می شد، گفت و
 شنودهای تازه که رخ می داد بسیار برای ما مسرت
 بخش بود - آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا! برای

^۱ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۱۹۵؛ و از طبع حروفی، ج ۱۷، ص

آیه الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ۴۱ و ۴۲
 میفرماید: لا يخفى أنّ شيعة عليّ و أهل البيت هم أتباعهم في الدّين و أشياغهم
 من المسلمين. و نحن و الحمد لله قد انقطعنا إليهم في فروع الدّين و عقائده
 و [ادامه در صفحه بعد]

من ساعت قیامت را تعیین بنما. در این حال موقع نماز رسید. چون حضرت نماز را بپا داشتند گفتند: آن مرد سائل کجاست؟

عرض کرد: من حاضرَم ای رسول خدا! حضرت فرمودند: برای قیامت خود چه تهیه دیده‌ای؟ عرض کرد: من عمل فراوانی ندارم؛ نماز زیادی ندارم، روزه فراوان ندارم، مگر آنکه خدا و رسول خدا را دوست دارم.

حضرت رسول فرمودند: مرد با محبوبش پیوستگی و اتّحاد دارد. (یعنی تو با پیغمبر خدا و با خدا معیت داری. و معلومست که این خبر بسیار عظیم و مسرّت آمیز است.)

انس می‌گوید: از این کلام بهجت‌زا چنان بر مسلمانان فرح و انبساطی رخ داد که پس از موهبت اسلام هیچگاه مسلمانان را فرحناکتر از این موقع ندیدم.»

کلام سیّد شرف الدّین عاملی در «الفصول

المهمّة» درباره محبّت به شیعیان (ت)

روایاتی از «الفصول المهمة» در اثرات محبت

به اهل بیت علیهم السلام (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اصول الفقه و قواعدیه و علوم السنّة و الكتاب و فنون الأخلاق و السلوك و الأداب؛ بُخوعاً لإمامتهم و إقراراً بولايتهم، و قد وَايْنَا أَوْلِيَاءَهُمْ وَ جَانِبْنَا أَعْدَاءَهُمْ، عملاً بقواعد المحبة و طبقاً لأصول الأخلاق في المودة، فكنّا بذلك لهم شيعة و كانوا لنا وسيلة و ذريعة.

والحمد لله على هدايته لدينه و التوفيق لما دعا إليه الرسول من التمسك بثقلیه و الاعتصام بحبلیه و دخول مدينة علمه من بابها باب حطة و أمان أهل الأرض و سفينة نجاه هذه الامّة. و الحمد لله الذي هدا لنا لهذا و ما كنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

وَ أَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ (كما في صفحة ۹۱ من «الصواعق») عَنْ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَجِبُونَا؟ قَالَ: مِنْ وَرَائِكُمْ.

وَ أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ (كما في «الصواعق» أيضاً) مرفوعاً: إِنَّمَا سُمِّيَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مُجِيبُهَا عَنِ النَّارِ. (۱)

وَ أَخْرَجَ ابْنُ حَنْبَلٍ وَ التِّرْمِذِيُّ (كما في صفحة ۹۱ من «الصواعق») أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِينِ وَ قَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ امَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

«مخفی نماند که شیعیان علیّ و اهل بیت (علیهم السلام) آنانی هستند که از ایشان در دین خدا تبعیت کرده و پیروان آنها در بین مسلمین هستند. و ما بحمدالله در فروع دین و عقائد آن و در اصول فقه و قواعد آن و در علوم سنّت و قرآن و فنون اخلاق و رفتار و آداب، به تمام و کمال به آن بزرگواران روی آورده ایم؛ چرا که در برابر امامت آنان حقیر و مطیع بوده و به ولایتشان مقرر و معترفیم و حقاً که دوستدار دوستانشان هستیم و از دشمنانشان کناره می گیریم، زیرا که قواعد محبت و اصول اخلاقی در مودت اقتضاء می کند که چنین عمل کنیم. و ما به همین جهت شیعه آنان بوده و آنها برای ما وسیله تقرّب و سبب رسیدن به خدا هستند. حمد و ستایش مختصّ خداوند است که به دین خود هدایت فرمود و به آنچه که پیامبر بدان دعوت نموده است توفیق داد، که همان تمسک و اعتصام به دو ثقل و حبل إلهی یعنی قرآن و اهل بیت، و نیز ورود در مدینه علم نبوی از باب آن که باب حطّه و امان [ادامه در صفحه بعد]

اعطاء برات آزادی از آتش به محبان اهل بیت

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اهل زمین و کشتی نجات این امت (أمیرالمؤمنین علیه السلام) است می باشد. حمد و ستایش مختص خداوندی است که ما را بدین نعمت هدایت فرمود و اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد نمی توانستیم هدایت شویم.

و ابن سعد از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که: اولین کسانی که وارد بهشت می شوند، من و فاطمه و حسن و حسین هستیم. من عرض کردم: ای رسول خدا! دوستداران ما چگونه؟ فرمود: آنها پشت سر شما وارد می شوند.

و دیلمی به صورت مرفوع از رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمود: اسم دختر من فاطمه گذارده شد زیرا که خداوند او و محبین او را از آتش جدا و منقطع ساخته است.

و ابن حنبل و ترمذی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که آن حضرت دست حسنین را گرفته و فرمود: هر کس مرا و این دو فرزند مرا و پدر و مادر آنها را دوست بدارد در روز قیامت در درجه من با من خواهد بود.

و سپس در ص ۴۳ و ۴۴ می فرماید:

و أَخْرَجَ أَحْمَدُ (كما في أواخر الفصل الثاني، من الباب ۹ من «الصواعق») (۳) عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: طَلَبَنِي النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَوَجَدَنِي فِي حَائِطٍ فَقَالَ: قُمْ وَ اللَّهُ لَأَرْضِيكَ، أَنْتَ أَخِي وَ أَبُو وَوَلَدِي تُقَاتِلُ عَلِيَّ سُنَّتِي. مَنْ مَاتَ عَلِيَّ عَهْدِي فَهُوَ فِي كَنْزِ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ مَاتَ عَلِيَّ عَهْدِكَ فَقَدْ قَضَى نَحْبَهُ، وَ مَنْ مَاتَ يُحِبُّكَ بَعْدَ مَوْتِكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ.

و آورد ابن حجر (فی أواخر المقصد الثاني من المقاصد التي ذكرها في آية المودة في القربى من صواعقه) حديثاً هذا لفظه (۴): إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَ وَجْهُهُ مُشْرِقٌ كدَائِرَةِ الْقَمَرِ، فَسَأَلَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

بَشَارَةٌ أَتَتْنِي مِنْ رَبِّي فِي أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي وَ ابْنَتِي، بَأَنَّ اللَّهَ زَوَّجَ عَلِيًّا مِنْ فَاطِمَةَ وَ أَمْرَ رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ فَهَزَّ شَجَرَةَ طُوبَى فَحَمَلَتْ رِقَاقًا - يَعْنِي صِيكَاكَا - بَعْدَ مُجِبِّي أَهْلِ بَيْتِي. [ادامه در صفحه بعد]

عليهم السّلام (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ أَنْشَأَ تَحْتَهَا مَلَكَةً مِنْ نُورٍ دَفَعَ إِلَى كُلِّ مَلَكٍ صَكَ، فَإِذَا اسْتَوَتْ الْقِيَمَةُ بِأَهْلِهَا نَادَتْ الْمَلَكَةَ فِي الْخَلَائِقِ، فَلَا يَبْقَى مُجِبٌّ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا دَفَعَتْ إِلَيْهِ صَكَ فِيهِ فَكَأَكُهُ مِنَ النَّارِ؛ فَصَارَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ ابْنَتِي فَكَأَكُ رِقَابِ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أُمَّتِي مِنَ النَّارِ. وَ الْأَخْبَارُ فِي هَذَا لَا يَحْتَمِلُهَا هَذَا الْإِمْلَاءُ، وَ فِي هَذَا الْقَدْرِ كَفَايَةٌ لِمَنْ كَانَتْ لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ عَنَايَةٌ.

فَعَسَى أَنْ يَعْرِفَ الشَّيْءُ بَعْدَ هَذَا أَنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ قَدْ أَنْصَفُوا وَ اعْتَرَفُوا، وَ عَسَى أَنْ يَعْرِفَ السُّنِّيُّ لَا وَجْهَ بَعْدَ هَذِهِ الْمُبَشِّرَاتِ لِشَيْءٍ مِنَ الضَّعَائِنِ أَوْ الْهِنَاةِ. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ السُّنْنَ وَ جَانِبَ الْفِتْنِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ.

«و احمد از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جستجوی من بود و مرا در بوستانی یافت، پس فرمود: برخیز که قسم به خدا من تو را خشنود می سازم، تو برادر من و پدر فرزندان من هستی و برای احیاء سنت من جنگ می نمائی. هر کس بر عهدی که با من بسته بمیرد او در گنجینه بهشت خواهد بود، و هر کس بر عهدی که با تو بسته بمیرد تحقیقاً نذر خود را آداء نموده است، و هر کس بعد از وفات تو با دوستی تو بمیرد- تا زمانی که خورشید طلوع یا غروب کند- خداوند عاقبت امر او را با امن و ایمان ختم می نماید.

و ابن حجر حدیثی را نقل میکند که عین الفاظ آن چنین است: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر اصحاب وارد شد در حالیکه چهره اش مثل قرص ماه می درخشید، عبد الرحمن بن عوف از علّت این حال سؤال نمود، پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از جانب پروردگارم بشارتی درباره برادر و پسر عمویم و نیز دخترم به من رسیده است؛ و آن اینکه خداوند فاطمه را زوجه علی قرار داده و به رضوان خازن باغهای بهشتی امر فرموده و او شجره طوبی را تکان داده است، و این درخت دارای برگه های براتی به عدد محبّان اهل بیت من گردیده است. و خداوند فرشتگانی را از نور در زیر درخت طوبی خلق فرموده و به هر کدام از آنها یک ورقه برات داده است، پس چون بساط قیامت با همه اهل آن گسترده شود فرشتگان الهی در میان خلایق نداء می کنند، پس هیچ محبّی از محبّان اهل بیت نمی ماند مگر اینکه ورقه براتی به او می دهند که در آن مژده آزادی از آتش است؛ پس برادرم و پسر عمویم و نیز دخترم بری کننده ذمه مردان و زنانی از امت و نجات دهنده آنان از آتش گردیده اند.

و اخبار در این باره به قدری است که این نوشته گنجایش آنرا ندارد، و در همین مقدار برای کسی که خداوند تعالی به او عنایتی داشته باشد کفایت

توصیه سید شرف الدین به شیعیان و اهل تسنن

(ت)

است.

امید است که بعد از بیان این روایات، شیعیان بدانند که اهل تسنن در این مقام انصاف به خرج داده و اعتراف نموده‌اند، و امید است که اهل تسنن بدانند که بعد از این بشارتها دیگر وجهی برای کینه‌ها یا شرّ و فسادها باقی نمی‌ماند. و سلام و رحمت و برکات خدا بر کسی که از سنت‌های پیامبر تبعیت کرده و از فتنه‌ها کناره گیرد.»

(۱) - و أخرج النسائيُّ نحوهً كما في صفحة ٩٦ من «الصّواعق». (تعلیقه)
(۲) - و أخرجه أيضاً أبو داود (كما في صفحة ١٠٣ من «الصّواعق») و زاد فيه: "ومات مُتَّبِعاً لِسُنَّتِي، و بها يُعلم أن اتّباع سنّته لا يكون إلّا بمحبّتهم عليهم السّلام. (تعلیقه)" -

(۳) - صفحة ٧٥ (تعلیقه)

(۴) - راجعه في صفحة ١٠٣ من «الصّواعق»؛ و رواه غيرُ واحد ممّن كتب في المناقب والفصائل. (تعلیقه)

در روایات شیعه و سنی بسیار وارد شده است
که حضرت رسول الله حضرت فاطمه را بسیار
دوست داشتند و آن حضرت را سیده نساء عالمیان
معرفی کردند.^۱

روایاتی از «الکلمة الغراء» درباره مقام و
موقعیت و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام
(ت)

^۱ [آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة الغراء» ص ۳۳۹ به بعد،
روایاتی را در مقام و موقعیت و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها آورده
است که تعدادی از آنها (حدیث ۱ و ۲ و ۴ و ۵) آورده می شود:
۱- "قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَءَاسِيَا بِنْتُ مَزَاحِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنِ،
وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ."

(أَخْرَجَتْهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ كَثِيرُونَ كَالْإِمَامِ أَحْمَدَ مِنْ حَدِيثِ رِوَاهِ عَنْ
ابْنِ عَبَّاسٍ فِي صَفْحَةِ ۲۹۳ مِنَ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنْ مُسْنَدِهِ، وَ أَبِي دَاوُدَ كَمَا فِي
تَرْجُمَةِ خَدِيجَةَ مِنْ [ادامه در صفحه بعد]

روایاتی درباره بهترین زنان عالم و بهشت (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «الاستیعاب»، و قاسم بن محمد کما فی ترجمه الزهراء من «الاستیعاب»، و جماعة من حملة الآثار و حفظة الأخبار لایسع المقام استیفاءهم.

«گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: با فضیلت ترین زنان اهل بهشت، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم زن فرعون و مریم دختر عمران هستند.»

۲- «قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَءَأْسِيَا بِنْتُ مُزَاحِمٍ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.»

(أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ كَمَا فِي تَرْجَمَةِ خَدِيجَةَ مِنْ «الاستیعاب» بِالْإِسْنَادِ إِلَى أَنَسٍ وَرَوَاهُ عَبْدُ الْوَارِثِ بْنِ سُفْيَانَ كَمَا فِي تَرْجَمَتِي الزَّهْرَاءِ وَخَدِيجَةَ مِنْ «الاستیعاب» بِالْإِسْنَادِ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، وَنَقَلَهُ غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ ثِقَاتِ الْمُحَدِّثِينَ بِطُرُقِهِمْ إِلَى أَنَسٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ.)

«گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: برگزیده زنان عالمیان چهار نفرند: مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.»

۴- «(ما استخرجه أبو داود كما في ترجمة خديجة من «الاستیعاب» بسنده إلى ابن عباس) قال: "قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): سيده نساء أهل الجنة بعد مريم بنت عمران، فاطمة بنت محمد وخديجة وآسيا- انتهى.»

و هذا كالأحاديث السابقة في الدلالة على تفضيل الأربع على من سواهن من نساء العالمين، إلا أنه ربما يستشعر منه تفضيل العذراء على الزهراء؛ لكن الأدلة الأخر التي هي أكثر عدداً و أصح سنداً و أصرح دلالة من هذا الحديث و نحوه توجب الإعراض عما يستشعر منه على أنه لا يروى من طريق أصحابنا كما لا يخفى.

«ابن عباس میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بعد از مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد و خدیجه و آسیه سیده زنان اهل بهشت هستند.»

و این روایت در دلالت بر افضلیت این چهار زن نسبت به سائر زنان عالم مانند روایات سابقه است، مگر اینکه چه بسا از آن افضلیت مریم عذراء بر فاطمه زهراء برداشت شود؛ ولیکن أدله دیگری که تعدادشان بیشتر و

سندشان صحیحتر و دلالتشان صریحتر از این [ادامه در صفحه بعد]

روایت عائشه در اینکه حضرت زهرا عليها

السَّلام سيده زنان امت است (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] روایت و أمثال آن است موجب إعراض از این برداشت می شود، علاوه بر اینکه این روایت از طریق اصحاب ما نقل نشده است، چنانچه مخفی نیست. « ۵- (ما أخرجَهُ البُخارىُّ^(۱) و مسلمٌ^(۲) و الترمذیُّ فی "صِحاحِهِم، و صاحبُ الجمعِ بین الصَّحیحین، و صاحبُ الجمعِ بین الصَّحاحِ السَّتِّة، و الإمامُ أحمدٌ مِن حَدِيثِ الزَّهراءِ مِن مُسْنَدِهِ^(۳)، و ابنُ عبدِ البرِّ فی ترجمَتِها مِن استیعابه، و مُحَمَّدُ بنُ سعدٍ فی ترجمَتِها مِن الجزء الثَّامن مِن طبقاتِهِ و فی بابِ ما قاله النَّبِيُّ فی مرضِهِ مِن المجلدِ الثَّانِي مِن الطَّبقاتِ أيضاً، و اللفظُ الَّذِي تسمَعُهُ للبُخارىُّ عَآخِرَ ورقَةٍ مِن كتابِ الاستئذانِ مِن الجزء الرَّابِعِ مِن صَحیحِهِ، قال:)

حدَّثَنَا موسى عن أبي عوانة عن فراس عن عامر عن مسروق حدَّثتني عائشة أمُّ المؤمنین قالت:

إنا كنا أزواج النَّبِيِّ عندهُ جميعاً لم تُغادرِ مِنَّا واحدةٌ، فأقبلت فاطمة تمشي، لا والله ما تخفي مشيتها مِن مشيةِ رسولِ الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). فلما رآها رَحَبَ وَ قَالَ: مَرَحَبًا بِابْنَتِي! ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَن يَمِينِهِ أَوْ عَن شِمَالِهِ ثُمَّ سَارَّهَا، فَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا. فَلَمَّا رَأَى حُزْنَها سَارَّها الثَّانِيَةَ إِذَا هِيَ تَضْحَكُ. فَقُلْتُ لَهَا أَنَا مِن بَيْنِ نَسَائِهِ: خَصَّكَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِالسَّرِّ مِن بَيْنِنَا ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ! فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَأَلْتُها: عَمَّا سَارَّكَ؟ قَالَتْ: ما كنتُ لِأَفْشِيَّ عَلى رَسُولِ اللهِ سِرَّهُ.

فَلَمَّا تُوَفِّي قُلْتُ لَهَا: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِمَالِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ لَمَّا أَخْبَرْتَنِي؟ قَالَتْ: أَمَّا الآنَ فَنَعَمْ. فَأَخْبَرْتَنِي قَالَتْ: أَمَّا حِينَ سَارَّتَنِي فِي الْأَمْرِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلَ كانَ يُعَارِضُهُ [بِالْقُرْآنِ] كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أَنَّهُ قَدَ عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَ لَا أَرى الْأَجَلَ إِلَّا قَدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقَى اللهُ وَ اصْبِرِي فَإِنِّي نَعَمْ السَّلْفُ أَنَا لَكَ. قَالَتْ: فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ. فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَّتَنِي الثَّانِيَةَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ - انتهى.

و لفظه فيما ذكره ابن حجر في ترجمتها من «الإصابة» و غير واحد من المحدثين: "ألا ترضين أن تكوني سيِّدة نساء العالمين"، و كيف كان فالحديث صحيحٌ و النَّصُّ في تفضيلها صريحٌ.

و أخرج ابنُ سعدٍ (في بابِ ما قاله النَّبِيُّ لها في مرضِهِ، مِن المجلدِ الثَّانِي مِن طبقاتِهِ) [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بالإسنادِ إلى امّ سلمةَ قالت: "لَمَّا حَضِرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دَعَا فَاطِمَةَ فَنَاجَاهَا فَبَكَتْ، ثُمَّ نَاجَاهَا فَضَحِكَتْ. فَلَمْ أَسْأَلْهَا حَتَّى تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَسَأَلْتُهَا عَن بُكَائِهَا وَضِحْكِهَا فَقَالَتْ: أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُمُوتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ" - الحديث.

(وَأَخْرَجَهُ أَيْضاً أَبُو يَعْلَى كَمَا فِي تَرْجَمَةِ الزُّهْرَاءِ مِنَ الْإِصَابَةِ بِالْإِسْنَادِ إِلَى امِّ سَلْمَةَ، وَرَوَاهُ عَنْهَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ.) «موسی برای ما نقل کرد از ابوعوانه از فراس از عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنین برای من حدیث نمود که روزی همه ما زنان پیامبر بدون استثناء در محضر او بودیم که فاطمه از راه رسید، و قسم به خدا نحوه راه رفتن او هیچ فرقی با راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نداشت. چون آن حضرت او را دید جائی باز نمود و فرمود: مرحبا به دخترم! بعد او را در طرف راست یا چپ خویش نشانند و با او نجوی نمود و سرّی را برای او بیان کرد که یکباره گریه شدیدی بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانی سخنی گفت که این بار فاطمه ناگهان خندان شد. از بین زنان پیامبر من به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان همه ما تنها تو را مخصوص به سرّ خویش گرداند و با تو نجوی نمود، آن وقت تو گریه می کنی! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، من از فاطمه پرسیدم: پیامبر چه سرّی را برای تو بیان نمود؟ او گفت: من اینچنین نیستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

وقتی رسول خدا از دنیا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّی که بر تو دارم قسم می دهم که از آن سرّ پیامبر مرا با خبر سازی؟ او گفت: بله الآن مانعی ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: اما مرتبه اوّل به من اینطور فرمود که جبرائیل سالی یک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله می نموده، ولی امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً أجل من نزدیک شده است، پس تقوای الهی را پیشه ساز و صبر نما، پس بدرستی که من سلف و نیای خوبی برای تو هستم. فاطمه گفت: در این هنگام همانطور که دیدی من گریستم. چون پدر جزع و اندوه مرا دید در مرتبه دوّم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی پسندی که سیّده زنان مؤمنین یا سیّده زنان این امت باشی؟ لفظ این روایت بنابر آنچه ابن حجر در «الإصابة» در ترجمه احوال آن بانو و نیز بسیاری از مورّخین دیگر ذکر کرده اند اینطور است: آیا نمی پسندی که سیّده زنان عالمیان باشی؟

به هر حال این روایت صحیحه است و متن آن در برتری دادن آن حضرت صریح و روشن می باشد.

روایت: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعْزَابِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى

لِرِضَاهَا»

از «مجالس» مفید روایت است به سند متصل خود، از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام از پدرش از جدش که:

قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعْزَابِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.^۱

«حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

فرمودند: خداوند به غضب در می آید از غضب

فاطمه و راضی می شود به رضای فاطمه.»

روایات وارده از رسول خدا صلى الله عليه و

و ابن سعد با إسناد خود روایت کرده است از امّ سلمه که او میگوید: چون هنگام وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم رسید فاطمه را طلبیده و با او نجوی نمود و فاطمه گریست، سپس دوباره با او نجوی نمود و فاطمه خندان شد. من در این باره سؤالی ننمودم تا اینکه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم وفات نمود، آنگاه در مورد آن گریه و خنده سؤال کردم. فاطمه گفت: پدرم خبر داد که از دنیا می رود و سپس خبر داد که من سیده زنان اهل بهشت هستم؛ تا آخر روایت.»

(۱) - راجع آخرَ صفحة ٦٤، من الجزء الرابع من صحيحه المطبوع بالمطبعة المليحية سنة ١٣٣٢. (تعليقه)

(۲) - راجع باب فضائل فاطمة، من الجزء الثاني من صحيحه، تجد طرقة في هذا الحديث إلى عائشة متعددة. (تعليقه)

(۳) - راجع صفحة ٣٨٢ من الجزء السادس من المسند. (تعليقه)

^۱ بحار الانوار طبع کمپانی ج ۱۰ ص ۷ و از حروفی ج ۱۹۴۳.

آله دربارہ مقام فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا

و نیز از «مجالس» مفید و از «امالی» شیخ طوسی

رضوان اللہ علیہما بہ اسناد متصل از سعد بن مالک

یعنی ابن ابی وقاص قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنِّي؛

مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَهَا فَقَدْ سَاءَنِي؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ
النَّاسِ إِلَيَّ.^۱

«سعد بن ابی وقاص میگوید: از رسول خدا

شنیدم که میفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ کسی
که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و کسی که او
را محزون کند و به او بدی برساند، مرا محزون نموده
و به من بدی رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین مردم
در نزد من است.»

محبوبترین زنان و مردان در نزد رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

و از «أمالی» شیخ طوسی حدیث میکند با سند

متّصل از جمیع بن عمیر قال: قالت عمّتی لعائشة و أنا

أسمعُ له: أَنْتِ مَسِيرُكَ إِلَى عَلِيٍّ مَا كَانَ؟ قَالَتْ: دَعِينَا

مِنْكَ! إِنَّهُ مَا كَانَ مِنَ الرَّجَالِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ

و لَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ.^۲

^۱ همان مصدر ص ۹ و از طبع حروفی ص ۲۳

^۲ فخر رازی در تفسیر، طبع دوّم دار الکتب العربیّة، ج ۲۷، در ذیل تفسیر آیه
مودّت، ص ۱۶۶ می گوید: قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنِّي

گفتار سوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۲
جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كتابه الكَرِيمِ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ
مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
شَكُورٌ.

(بیست و سومین آیه، از سوره شوری: چهل

و دومین سوره از قرآن کریم)

معانی مختلف از تفاسیر اهل تسنن درباره

«مودّة فی القربى»

در تفاسیر و روایات شیعه خلافی نیست که

مقصود از «مودّت فی القربی» مودّت اُقرباء و نزدیکان حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است. و اما در تفاسیر اهل تسنن «قربی» را به معانی مختلفی تفسیر نموده‌اند. ما برای روشن شدن حقیقت امر، تمام معانی‌ای را که آنها برای این لفظ ذکر نموده‌اند بیان نموده و پاسخ آنها را نیز ذکر می‌نمائیم.

معنای اوّل: به علّت قرابتی که با شما دارم با

من مودّت کنید

معنای اوّل که نسبت به جمهور از مفسّرین اهل تسنن داده شده است آنکه: خطاب به قریش است و مزدی که مورد سؤال واقع شده است دوست داشتن آنهاست پیغمبر را، چون آن حضرت با آنها قرابت رحمی داشتند؛ و علّت آن بود که چون آنها پیغمبر را مبعوض داشتند و تکذیب میکردند به جهت آنکه پیغمبر متعرّض آله آنان می‌شد، پیغمبر از طرف خدا مأمور شدند که به آنها خطاب نموده بگویند که: اگر ایمان نمی‌آورید لا اقل به علّت قرابت رحمی که با

شما دارم با من مودّت کنید و بغض و عداوت را کنار بگذارید. بنابراین «قُربی» مصدر است به معنی قرابت، و لفظ «فی» به معنای سببیت استعمال شده است.

این معنی را فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه ذکر نموده و از شَعْبِی نسبت به ابن عَبَّاس میدهد.^۱ و در «مجمع البیان» نسبت به ابن عَبَّاس و قَتَادَةَ و مُجَاهِد و جماعت دیگری میدهد.^۲

و حاصل معنی آن میشود که: **إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِي و لَمْ تَوَدُّونِي لِأَجْلِ النَّبُوَّةِ فَوَدُّونِي لِأَجْلِ الْقَرَابَةِ الَّتِي بَيْنِي و بَيْنِكُمْ.**^۳

در «لسان العرب» گوید: والقَرَابَةُ و القُربِي: الدُّنُوُّ فِي النَّسَبِ، و القُربِي فِي الرَّحِمِ. - إِلَى أَنْ قَالَ: و قَوْلُهُ تَعَالَى: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، أَيْ إِلَّا أَنْ تَوَدُّونِي فِي قَرَابَتِي مِنْكُمْ.**^۴

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۴

^۲ «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۲۸

^۳ «اگر به من ایمان نمی آورید و مرا بخاطر نبوت دوست نمی دارید، پس به خاطر قرابتی که بین من و شماست به من محبت داشته باشید.»

^۴ در «أقرب الموارد» گوید: «القُرْبَةُ: القُرب، قیل: القُرب فِي المَكَانِ، و القُربِي

و در تفسیر «روح المعانی» آلوسی و تفسیر «روح البیان» شیخ اسمعیل حقّی، این معنی را تقویت نموده و ترجیح میدهند.^۱ ولکن در تفسیر «کشاف» به عنوان «قیل» یعنی به عنوان احتمال ضعیف و بیان قولی از اقوال ذکر میکند.^۲

ردّ معنای اوّل با استفاده از تفسیر «المیزان» و «کشاف»

و لیکن همانطور که در تفسیر «المیزان» علامه

طباطبائی مُدَّ ظِلَّهُ الْعَالِي

فی الرّحم، و القُربة فی المنزلة؛ و الأصل واحدٌ.»

^۱ «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۱؛ و «روح البیان» طبع مطبعه عثمانیه، ج ۸،

ص ۳۱۱

^۲ همان

بیان فرموده است، این معنی صحیح نیست؛ به دلیل آنکه معنی أجر و مزد هنگامی تحقق پیدا میکند که در مقابل عملی قرار گیرد، و چون آن عمل یا نفع به کسی برسد در مقابل آن مزد و پاداش دهد. و سؤال حضرت رسول الله از قریش که مزد مرا از دعوی پیغمبری، مودّت و دوستی با من قرار دهید، در هر حال صحیح نیست؛ زیرا یا قریش که بغض پیغمبر را در دل داشتند ایمان نیاورده بودند، و یا آنکه ایمان آورده بودند؛ در صورت اوّل أجر و مزد معنی ندارد، چون در مقابل زحمات حضرت رسول چیزی از آن حضرت اخذ ننموده‌اند و استفاده‌ای نکرده‌اند تا در مقابل آن، مودّت به آن حضرت بعنوان أجر و مزد معنی داشته باشد. و در صورت دوّم که ایمان آورده باشند دیگر حقیقت بغض مفهومی ندارد تا آنکه مودّت، اجر رسالت قرار گیرد، چون ایمان به پیغمبر اکرم با بغض به آن حضرت کاملاً تنافی دارد.^۱ علاوه بر این آنکه لفظ «فی» ظهور در ظرفیت

^۱ تفسیر «المیزان» ج ۱۸، ص ۴۳

دارد؛ گرچه به معنی لام تعلیل نیز استعمال شده است،
مثل إِنَّ امْرَأَةً دَخَلَتْ النَّارَ فِي هِرَّةٍ^۱ لکن این معنی
خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمی توان لفظی
را از معنی اولی و حقیقی به معنی ثانوی و مجازی حمل
نمود. و لذا زمخشری در «کشاف» لفظ «فی» را در همان
معنی ظرفیت باقی گذارده و طبق آن آیه را معنی نموده،
و مقصود از مودّت فی القربی را مودّت درباره اقربای
پیغمبر دانسته است.

و مرحوم سید شرف الدین عاملی در
«الفصول المهمّة» این معنی را از آیه شریفه به پنج
دلیل ردّ میکند. ولی چون ما فعلاً نظر به اخبار در این
باره ننموده و از متن آیه تجاوز نکرده ایم لذا به همین
وجهی که ذکر کردیم اکتفا شد.

^۱ [«بدرستیکه زنی داخل جهنّم شد بخاطر گربه‌ای (که او را حبس کرده بود)».]

معنای دوّم: دعوت انصار به مودّت با پیامبر و

ردّ آن

معنای دوّم آنکه: خطاب حضرت به انصار

مدینه باشد و مراد از قُربی همان معنای اوّل باشد؛ یعنی

ای انصار مدینه که ایمان آورده‌اید، من در ازای رسالت

مزدی نمی‌خواهم الاّ آنکه به جهت قرابت رحمی و

نسبتی که با من دارید با من مودّت بنمائید. چون بنا بر

نقل آلوسی در «روح المعانی» از بعضی از تواریخ، مادر

حضرت عبدالمطلب سلمی بنت زید النّجاریة بوده

است و همچنین دائی‌های حضرت آمنه مادر آن

حضرت، از انصار مدینه بوده‌اند.^۱

مدح انصار در قرآن بخاطر محبّت به پیامبر و

مهاج

و این معنی نیز صحیح نیست، زیرا اوّلًا: در

محبّت و مودّت انصار مدینه به آن حضرت جای شكّ و

شبهه نیست، و معنی ندارد که آن حضرت آنان را به

^۱ تفسیر «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۰

مودّت خود دعوت کند؛ أنصار در وهله اوّل با نهایت عشق و صمیمیت حضرت را از مکه به مدینه دعوت کردند و سپس از آن حضرت پذیرائی کامل نمودند. و همچنین تمام مهاجرین را در خانه‌های خود مأوی دادند و از هر گونه إحسان مالی و جانی در حقّ آنها دریغ ننموده بلکه آنها را بر نفس خود مقدّم داشتند بطوریکه خداوند در سوره حشر آنها را مدح می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ
مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا
أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ^۱

أنصار کسانی هستند که قبل از آنکه مهاجرین

مکه بسوی آنان

^۱ آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر؛ [«و کسانی که پیش از مهاجرین در مدینه مسکن گزیدند و در منزلگاه ایمان مستقر شدند، کسانی را که به سوی ایشان هجرت نمودند دوست دارند، و نسبت به آنچه از غنائم جنگی و اموال به مهاجرین داده شده هیچ چشم داشتی نداشته و برای خود حقّی قائل نمی‌شوند، و مهاجرین را بر خود مقدّم میدارند، گرچه خود نیز محتاج باشند.»]

هجرت کنند ایمان آورده و در خانه ایمان مسکن
گزیده‌اند، و به افرادی که بسوی آنان هجرت کرده‌اند
کمال محبت و علاقه را ابراز نمودند، و آنچه از اموال
و نعمت به آنان داده شده از مهاجرین دریغ ننموده،
و با وجود فقر و نیاز، مهاجرین را نیز در تمام شؤون
زندگی بر خود مقدم داشتند.

ملاحظه می‌شود که چون محبت آنان نسبت
به مؤمنین مکه تا این حد است، نسبت به رسول الله
تا چه حد خواهد بود. در این صورت چه معنی دارد
که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با
وجود این محبت و مودت سرشاری که به آن
حضرت داشتند، متوسل به مودت آنان از جهت
قرابت و خویشاوندی بسیار دور گردد و آنها را به
محبت خود دعوت کند؟!!

و ثانیاً: عرب احترامی برای قرابت از جهت
مادر و زن قائل نبوده است که حضرت بدین وسیله
خود را قوم و خویش معرفی کند. عرب قبل از اسلام -
همانطور که علامه طباطبائی گفته‌اند - نسبت و قرابت
رحمی را از ناحیه زنان جدا می‌دانست و فقط اسلام

است که زنها را در قرابت داخل کرد و بین اولاد پسران و اولاد دختران از نقطه نظر قرابت و رحمت تساوی قائل شد.

معنای سوّم: مراد، مودّت پیغمبر است به آنها،

نه مودّت آنها به پیغمبر

معنای سوّم آنکه: خطاب به قریش و اقوام

پیغمبر اکرم است و مودّت قُربی همان مودّت به سبب

قرابت رحمی است، مگر آنکه مراد از مودّت، مودّت

پیغمبر است نسبت به آنها، نه مودّت آنها نسبت به

رسول اکرم؛ و بنابراین استثناء منقطع است. و محصل

معنی چنین می‌شود: من در مقابل دعوت رسالت و

هدایت شما به صراط مستقیم و خلود در بهشتهای

جاودان مزدی نمی‌خواهم و منظوری ندارم، مگر آنکه

حبّ من و مودّت من نسبت به شما مرا بر آن داشته که

شما را هدایت کنم و به خدای دعوت بنمایم.

ردّ معنای سوّم؛ انگیزه دعوت پیامبر فقط امر

خدا بوده است نه قرابت

این معنی نیز صحیح نیست؛ چون طبق آیات

قرآن مجید و رویه حضرت رسول اوّلًا: انگیزه حضرت

بر دعوت فقط امر خدا بوده است و

حضرت از خود هیچ اراده‌ای در مقابل اراده خدا نداشته‌اند و هیچ حبّ و بغض شخصی، آن حضرت را بدین دعوت باعث نشده است. حتی در بسیاری از آیات قرآن دارد که: **فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ**^۱. و نیز آیه: **طه* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكِرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى**^۲. و نیز آیه: **إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ**^۳. و نیز آیه: **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**^۴.

و ثانیاً: دعوت پیغمبر عام بوده است و محبت پیغمبر به مردم، محبت الهی بوده، و قریش و غیر قریش در نزد آن حضرت علی السّویه بوده است.

علاوه بر این که «إِلَّا» ظهور در استثناء دارد و

^۱ ذیل آیه ۴۰، از سوره الرّعد؛ «پس آنچه بر عهده تو می‌باشد تنها ابلاغ و رساندن است و حساب به عهده ماست.»

^۲ آیات ۱ تا ۳، از سوره طه؛ «طه، ما قرآن را بر تو نفرستادیم که به زحمت و سختی مبتلی شوی، بلکه قرآن تذکر دهنده است برای هر کس که خاشع گردد.»

^۳ قسمتی از آیه ۲۱ و آیه ۲۲، از سوره الغاشیة؛ «تو تنها یادآورنده و تذکر دهنده‌ای، و بر آنها سیطره نداری.»

^۴ آیه ۱۲۹، از سوره التّوبة؛ «پس اگر از تو رویگردان شدند بگو: خدا مرا کفایت میکند، هیچ معبودی به جز او نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ مرتبه و عظیم است.»

قطع نمودن آن را از این معنی و حمل نمودن بر معنای «بَل» اِضْرَابِیَه تحقیقاً خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمی‌توان «إِلَّا» را در معنای «بَل» استعمال نمود.

معنای چهارم: مراد از مودّت تودّد به خدای تعالی است

معنای چهارم آنکه: قُرْبِی به معنی قُرْب و تَقَرُّب باشد نه بمعنی قُرْبِ رَحْمِیَّت، و مراد از مودّت تودّد به خدای تعالی باشد. و بنابراین حاصل معنی چنین میشود که: ای پیغمبر! بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه

با خدای خود بواسطه اعمال صالحه و هر کاری
که شما را به او نزدیک کند اظهار دوستی کنید. این
معنی را فخر رازی از حَسَن نقل می کند.^۱

و این معنی نیز صحیح نیست؛ زیرا اوَّلًا: قُربى به
معنی قرابت از نقطه نظر رحمت و نَسَب است، و معلوم
است که کسی با خدا از این نقطه نظر قرابت ندارد. و
بدون دلیل نمی توان لفظ قُربى را به معنی مطلق قرب و
تقرب استعمال نمود.

نقد معنای چهارم؛ فرق مودّت و تودّد

و ثانیاً: مودّت که در آیه استعمال شده است غیر
تودّد است. چون مودّت به معنی دوستی و محبّت است
و لیکن تودّد یا به معنی طلب نمودن محبّت و جلب
کردن محبّت است، و یا به معنی اظهار دوستی کردن
است اگر با لفظ «إلی» استعمال شود. گفته میشود:
تَوَدَّدَهُ: طَلَبَ مَوَدَّتَهُ وَ اجْتَلَبَ وَدَّهُ، و گفته میشود: تَوَدَّدَ
إِلَيْهِ: تَحَبَّبَ إِلَيْهِ وَ أَظْهَرَ مَحَبَّتَهُ لَهُ.

البته اگر در آیه مبارکه، إِلَّا التَّوَدُّدُ فِي الْقُرْبَى بود

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۵

برای این معنی محملی داشت؛ چون در صورت اول معنی چنین میشود که: بواسطه اعمال صالحه که شما را به خدا نزدیک کند، از او طلب محبت کنید. و در صورت دوم معنی چنین میشود که: بواسطه اعمال صالحه که شما را به خدا نزدیک کند، با او اظهار دوستی و محبت کنید. ولی در آیه مبارکه لفظ توّد نیامده است، بلکه لفظ مودّت به معنی محبت آمده است؛ و در این صورت معنی ندارد که گفته شود: بوسیله اعمال صالحه خدا را دوست داشته باشید.

و ثالثاً: ماده مودّت کاملاً مترادف با محبت نیست، بلکه بنا بر آنچه راغب اصفهانی در «المفردات فی غریب القرآن» از بعضی نقل میکند، در مودّت إشعار به مراعات حال محبوب و سرکشی نمودن و از حال او تفقّد نمودن

است. و لذا در قرآن مجید این معنی به خدای
 علیّ اعلیٰ نسبت داده شده است، کما اینکه در گفتار
 خداوند: **إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ**^۱ و همچنین: **وَهُوَ الْغَفُورُ**
الْوَدُودُ^۲ آمده است.^۳ چون صحیح است که گفته
 شود: خداوند از حال بندگان خود تفقّد میکند و
 برای مراعات حال ایشان دائماً سرکشی مینماید،
 ولیکن از ناحیه بنده نسبت به خداوند تبارک و تعالی
 این معنی صادق نیست؛ نمی توان گفت که: بنده از
 خدا سرکشی و تفقّد می کند و دل او را بدست
 می آورد. و لذا نباید گفت که مؤمنین نسبت به خدا
 مودّت دارند، بلکه باید گفت محبّت دارند.

معنای پنجم: قربی به معنای قرابت مردم با

یکدیگر؛ و ردّ آن

معنای پنجم آنکه: قُربی را به همان معنی قرابت
 نسب و رَحِم معنی نمود، ولیکن نه قرابت حضرت
 رسول اکرم بلکه قرابت خود مردم بعضی با بعضی

^۱ ذیل آیه ۹۰، از سوره ۱۱: هود

^۲ آیه ۱۴، از سوره ۸۵: البروج

^۳ «المفردات» طبع اوّل دفتر نشر کتاب، ص ۵۱۶؛ و تفسیر «المیزان» ج ۱۸،

دیگر. و بنابراین معنی چنین میشود که: ای پیغمبر! بگو
من از شما ابداً پاداش و مزدی طلب نمی‌کنم مگر آنکه
خود شما مردم با أرحام و أقربای خود مودّت و محبّت
کنید.

این معنی نیز صحیح نیست؛ زیرا معلوم است
که اسلام أرحام جاهلیت را قطع نموده و از مودّت با
قوم و خویشان غیر مسلمان منع کرده است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ
إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ
أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.^۱

«ای پیغمبر! نخواهی یافت کسانی را که به

خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و معذک با
دشمنان خدا و رسول خدا دوستی کنند، گرچه پدران

یا

^۱ قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة

فرزندان یا برادران یا قوم و عشیره آنها باشند ...»

محرومیت کفار از مزایای اجتماعی اسلام و لو

اینکه خویشاوند مسلمانان باشند

و به ضرورت از دین اسلام معلومست که فرزند کافر از پدر مسلمان ارث نمی‌برد و بالعکس؛ یعنی هر کافری در هر طبقه از طبقات ارث، از مسلمان ارث نمی‌برد. و در سائر مزایای اجتماعی اسلام از نکاح و غیره، کفار از این مزایا محرومند؛ گرچه روابط خویشاوندی با مسلمانان داشته باشند؛ بنابراین چگونه میتوان گفت که: مودت به خویشاوندان بطور اطلاق کما آنکه مفاد جمله مستثنی است، مزد و اجر مقام رسالت است.

و اگر گفته شود که: جمله مستثنی، به آیه: لا

تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ تخصیص می‌خورد یا مقید

می‌گردد؛

باید گفت که: اولاً سیاق جمله: **إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي**

الْقُرْبَى آبی از تخصیص است، چون در این جمله مزد

رسالت بیان شده است و این معنی بسیار شایان

اهمیت است و اگر در عموم و اطلاق آن تخصیصی

بود باید ذکر می‌شد.

و ثانیاً سیاق آیه: **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**

راجع به تحسین مردم مؤمن است که با وجود ایمان به خدا و روز بازپسین مودّت دشمنان خدا را در دل نمی‌پرورانند و در دل‌های آنها ایمان نوشته می‌شود و در بهشتهای جاودان زیست می‌کنند؛ و این سیاق و روح خطاب ناظر بر جهت تخصیص در آیه مودّۀ فی القربی نیست.

محبت به أرحام باید در پرتو محبت به خدا

باشد، نه به صورت استقلالی

باری، در اسلام با آنکه درباره رحم و قرابت تأکیدات بسیار آمده است، لکن بعنوان صله رحم و رسیدگی مالی به ذوی القربی و نظائر آنست، نه به عنوان محبت استقلالی؛ بلکه محبت به آنان در پرتو محبت به خدا ممدوح است و این فقط در صورتی است که به خدا ایمان آورده باشند.

معانی ارائه شده توسط اهل سنت شاهی

ندارد

این معانی که برای این آیه ذکر شد بسیاری از

علمای اهل تسنن در کتب خود آورده‌اند. و البته غیر از

پاسخهایی که داده شد می توان گفت که

هیچیک از آن معانی شاهدهی ندارد؛ یعنی بنا به فرض که بتوان آیه را بر معنایی حمل کرد و بر غیر آن نیز حمل نمود نمی‌توان بطور جزم بدون شاهد خارجی آیه را به یک معنی تفسیر کرد، خصوصاً مانند چنین آیه‌ای که اجر و مزد رسالت است و شاید بدون هیچ مبالغه بتوان گفت که از لحاظ اهمّیت، از مهمترین آیات قرآن است. زیرا هر که معنی این آیه را بفهمد و بر طبق آن عمل کند اجر و مزد رسالت را داده است، و کسی که نفهمد و عمل بر طبق آن نکند اجر و پاداش رسالت را نداده است. بنابراین بسیار جرأت می‌خواهد که کسی بدون شاهد چنین آیه‌ای را بر معنایی طبق سلیقه خود تفسیر کند؛ چنین کسی بر خدای خود تجرّی نموده است.

امّا طبق بسیاری از روایات اهل تسنّن و اخبار مُستفیضه و متکثره‌ای که از طریق علمای شیعه در تفسیر آیه وارد شده است و همچنین طبق روایات متواتری که از شیعه و سنّی بر وجوب موالات اهل بیت و محبّت آنها رسیده است معنی آیه روشن می‌شود که: ای پیغمبر! بگو من از شما پاداشی طلب

نمی‌کنم مگر موالات اهل بیت من.

طبق روایات متواتره مراد از «مودّة فی القربی»

همان موالات اهل بیت علیهم السّلام است

و سرّ این مطلب بواسطه روایات متواتری که از طریق شیعه و سنّی درباره ارجاع مردم به اهل بیت در فهم قرآن مجید و اصول معارف و فروع دین و بیان حقائق کتاب خدا و درباره لزوم تمسّک آنان در حوادث واقعه به اهل بیت عصمت وارد شده است، ظاهر شده و برای شخص منصف هیچ جای تردید و شبهه نمی‌گذارد که: مراد از مودّت فی القربی همان موالات اهل بیت است که بعنوان پاداش و مزد رسالت، وسیله ارجاع مردم به آن ذوات مقدّسه در کشف حقائق علمیه و رفع مصائب اجتماعی و اتّکاء به آن ذوات مطهّره در جلب منافع و خیرات و رفع مشکلات قرار داده شده است.

حدیث سفینه و حدیث ثقلین

کدام شخص منصفی است که روایات

صحیحهای را که به طریق شیعه و

سنی متواتراً از رسول خدا نقل شده ملاحظه کند،

مانند حدیث سفینه: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ

رَكَبَ فِيهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱ «مثال اهل بیت

من مانند کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار گردد

نجات پیدا میکند و کسی که تخلف ورزد دستخوش

غرقاب واقع خواهد شد.»

و مانند حدیث ثقلین: إني تارك فيكم الثقلين

كتاب الله و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا على

الحوض.^۲ «من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی

^۱ این حدیث را فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مودّة القربی در ج ۲۷، ص ۱۶۷ نقل میکند.

^۲ این حدیث را احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اوّل در اوّل ص ۱۸۲، و دوّم در آخر ص ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود بدینصورت نقل میکند: قال النّبي صلّى الله عليه وءاله وسلّم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

و در تفسیر «الدرّ المنثور» طبع دارالمعرفة، ج ۶، ص ۷ گوید: «و أخرج الترمذی و حسنه و ابن الأنباری فی المصاحف عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال:» قال رسول الله صلّى الله عليه وءاله وسلّم: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدی، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.»

و در «غایة المرام» ص ۲۱۱ به بعد از طریق عامّه ۳۹ حدیث و از طریق خاصّه ۸۲ حدیث ذکر میکند.

[و در کتاب «امام شناسی» ج ۱۳، از سند و دلالت این حدیث بطور مستوفی بحث شده است.]

کتاب خدا و دیگر عترت من که اهل بیت منند، این دو
هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا آنکه با هم در کنار
حوض کوثر بر من وارد شوند.»

و مانند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ

الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ

بَابَهَا.^۱ «من شهر علمم و علی در اوست. پس کسی

که میخواهد در این شهر علم داخل شود بر او

لازمست که از در آن شهر وارد گردد.»

و همچنین روایات کثیری را که در وجوب

محبت آنان وارد شده ملاحظه نماید و در عین حال

تردید داشته باشد که این وجوب مودت و اجر

رسالت برای ارجاع امت به آنان در کسب فضائل

معنویه و اقتداء به سیرت و روش آنها در جمیع

مراحل زندگی: جسمی و روحی، مادی و معنوی،

ظاهری و باطنی، دنیوی و اخروی است.

مودت به اهل بیت و متابعت از آنها موجب

دوام و بقاء اسلام است

بنابراین چون مودت به اهل بیت ملازم

متابعت آنها و پیروی از آداب و سنن آنهاست و نیز

مستلزم آشنا شدن به علوم آنها و کشف حقائق قرآن

و مراتب توحید است، لذا در رتبه بقاء و دوام وجود

مقدس حضرت رسول اکرم، و در سلسله علل مبقیه

^۱ [درباره این حدیث و اسناد مؤثقی آن در کتاب «امام شناسی» ج ۱۱، ص ۵۱

تا ص ۱۳۳؛ و در «الغدیر» ج ۶، ص ۶۱ به بعد بحث شده است.]

اسلام، و به دنباله نتایج حاصله از زحمات آن حضرت است.

وصول بشر به مراتب انسانیّت و توحید بدون

مودّت اهل بیت امکان ندارد

و بنابراین حقّاً اجر و مزد رسالت خواهد بود؛ چون بنا بر بیان سابق انگیزه رسالت، وصول افراد بشر به مراتب انسانیت و عروج آنان از سطح بهیمیت به درجه بشریت و رسیدن به اهداف خاصّه انسانی و خروج از هر گونه شرک و ورود در سلسله مراتب توحید است. و اگر کسی چنین سیری بنماید حقّاً مزد رسالت را خواهد داد. و این سیر بدون بستگی و مودّت اهل بیت که حکم وجود باقیه خود رسول الله و به منزله نفس نفیس آن حضرتند صورت نخواهد گرفت.

در بین تمام مسلمین جای تردید نیست که فقط اهل بیت، حامل علوم حضرت رسولند و این معنی در بین دانشمندان سنّی مذهب نیز مورد تصدیق است. و مسلمین صدر اسلام نیز اهل بیت را حامل اسرار قرآن و علوم نبویه و حل کننده مشکلات میدانستند.

و علیهذا مودّت به اهل بیت و پیروی از آنان
به دنباله مودّت به رسول الله و پیروی از آن حضرت
بوده، و پس از ارتحال حضرت رسول الله، نفس
قدسیه آن حضرت به حیات اهل بیت زنده خواهد
بود؛ و این است علّت عدم انفکاک قرآن از عترت تا
قیام قیامت، و ورود در کنار حوض کوثر؛ کأنه خود
پیغمبر که جان و روح قرآنست با کتاب آن حضرت
که کتاب الله است تا روز قیامت زنده و جاوید بوده،
دوش به دوش یکدیگر مانند معنی و صورت حافظ
عالم بشریت و هادی آنها به مقام کمال و سعادتند.

تفسیر آیه «مودّة فی القربی» به اهل بیت،

منافاتی با شأن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم ندارد

ناگفته نماند که بعضی چنین تصوّر کرده‌اند که:

اگر آیه مودّة فی القربی را به اهل البیت تفسیر نمائیم

منافات با شأن پیغمبر اکرم دارد؛ زیرا که در مقابل

رسالت برای ارحام و اقربای خاصّ خود مزیتی قائل

شده و جلب نفعی برای بازماندگان خود از اهل بیت

نموده‌اند. و علاوه منافات با آیات قرآن دارد که اوّلًا

دلالت دارد که تمام پیمبران هیچگونه اجر و مزدی از امت خود نخواسته‌اند. و ثانیاً طبق آیه مبارکه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**^۱، خود آن حضرت نیز اجر و مزدی طلب ننموده‌اند.

أدله عدم منافات وجوب مودت اهل بیت با

شان رسالت

ولی این تصور از چند نقطه نظر بی‌مورد

است:

أولاً: به دلیل آنکه سابقاً ذکر نمودیم که مودت

ذوی القربی، همان راه یافتن بسوی خداست که آن

حضرت فرموده است: **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا**

مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^۲. و راه یافتن بسوی

خدا که عین

مودت و محبت اهل بیت است و منحصر در

^۱ قسمتی از آیه ۹۰، از سوره ۶: الأنعام؛ [«بگو من از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم. نزول قرآن در مقابل مزد و جزائی نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب تذکر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»]

^۲ آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان؛ [«بگو ای پیغمبر! من از شما مزدی طلب نمی‌کنم، مزدمن این است که مردم راه به سوی پروردگار خود را اخذ نمایند.»]

دوستی آنان است، راجع به نفس پیغمبر نبوده، بلکه منافع آن راجع به خود مردم و امت است.

و لذا ذکر شد که چون معنی اجر و مزد که در حقیقت بازگشت سود و نفعی است بسوی انسان در اِزاء عملی که نموده است در اینجا متحقق نیست، استثناء منقطع بوده، و آیه مبارکه: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ**^۱ این معنی را روشن میکند که: بگو آنچه من از شما مزد طلبیدم راجع به خود شماست، و بنابراین مودّت ذوی القربی منفعتی است که عائد خود شما خواهد شد و اجر و پاداش من فقط بر عهده خداست.

ثانیاً: مخاطب به این آیه بنا بر این معنی مسلمین هستند و این آیه مدنیّه خواهد بود. و برای مسلمین بعد از ایمان به حضرت رسول و تصدیق به عصمت آن حضرت و مشاهده آن همه مراتب عظمت و سعه روح و علوّ مقام، چگونه ممکن است چنین خیالی رخ دهد؟ و اگر این معنی مخالف شأن نبوت باشد و به علت زمینه این اتهامات نباید چنین حکمی وضع

^۱ قسمتی از آیه ۴۷، از سوره ۳۴: سبأ

گردد، بنابراین سائر مزایا و اختصاصات حضرت رسول که آیات قرآن دلالت بر آن دارد، مانند وجوب اطاعت مطلقه و تسلیم محض در برابر اوامر آن حضرت، و مانند اختصاص اُنفال و غنائم به آن حضرت، و مانند اختصاص خمس به ذوی القربی، و آنچه در امر زنان نسبت به خصوص آن حضرت اباحه شده است، نیز نباید وضع گردد و این احکام، خلاف واقع و منافی با شأن آن حضرت خواهد بود؛ و معلوم است که بدین معنی هیچکس گویا نیست.

و ثالثاً: فرضاً از معنی آیه صرف نظر گردد و

جمله: **إِلَّا الْمَوَدَّةَ**

فِي الْقُرْبَى را (برای دفع این اتهام) بر معنی و جوب

مودّت اهل بیت تفسیر ننمائیم؛ لکن اخبار متواتری که از عدد و إحصاء خارج است و از طریق شیعه و سنّی صراحت بر وجوب محبّت اهل بیت دارد را چه باید کرد؟

اگر بنا بشود اقتراح و درخواست وجوب مودّت اهل بیت منافی شأن رسالت باشد چه تفاوت دارد که آیه قرآن بر آن دلالت کند، یا اخبار آن حضرت از طریق غیر قرآن؛ چون بنا به فرض، نفس دعوت به اهل بیت و الزام امت به وجوب مودّت آنان مستلزم محذور است، نه خصوص دلالت قرآن.

اهل بیت عليهم السّلام، نمونه بارز مراتب

معنوی رسول اکرم صلّی الله علیه وآله

باری، اهل بیت حضرت رسالت، تنها جنبه قرب مادّی و طبیعی به آن حضرت نداشتند، بلکه جنبه قرب روحی و حقیقی به آن حضرت داشتند. و روی همین علّت که من جمیع الجهات نمونه بارز و اثر ظاهر مراتب علمی و اخلاقی و معنوی آن حضرت بودند رجوع به آنها در حکم رجوع به خود رسول الله و اجر رسالت قرار گرفته است.

قبول نکردن اموال اهدائی مردم مدینه توسط

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

کلبی از ابن عباس روایت میکند که: قَالَ: إِنَّ

النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ كَانَتْ

تَعْرُوهُ نَوَائِبُ وَحُقُوقٌ وَلَيْسَ فِي يَدِهِ سَعَةٌ. فَقَالَ

الْأَنْصَارُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ هَدَاكُمُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ وَهُوَ ابْنُ

اِخْتِكُمْ وَجَارِكُمْ فِي بَلَدِكُمْ، فَأَجْمَعُوا لَهُ طَائِفَةً مِنْ

أَمْوَالِكُمْ. ففَعَلُوا ثُمَّ أَتَوْهُ بِهِ فَرَدَّهُ عَلَيْهِمْ، فَنَزَلَ قَوْلُهُ

تَعَالَى: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا أَيُّ عَلَى الْإِيْمَانِ إِلَّا أَنْ**

تودوا أقاربي؛ فحثهم على مودة أقاربه.^۱

«ابن عباس میگوید که: چون حضرت رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه منوره تشریف

آوردند گرفتاری های بسیار و نیازمندی های حقوقی

در اثر زعامت اسلام و رهبری جامعه مسلمین بر آن

وجود مقدس

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۴

روی آور شد، و دست آن حضرت از مال و حُطام
دنیا خالی بود.

أنصار مدینه با خود گفتند: ای جماعت
مسلمین که از أنصار رسول خدائید، این رسول
خداست که پروردگار شما بر شما منت گذارده و به
دست مبارک او قامت شما را به لباس ایمان تشریف
داده، این پیغمبر از طائفه شما، فرزند خواهر شما، و
هجرت کننده بسوی شما در شهر شماست؛ سزاوار
است قدری معتنابه از اموال خود به روی هم گرد
آورید و به آن حضرت بسپارید تا برای رفع حوائج
و قضاء حقوق مسلمین بکار بندد. أنصار، مالی انبوه
جمع آوری نموده به محضرش عرضه داشتند.

حضرت رسول الله آن اموال را تماماً برگرداند
و قبول نفرمود؛ آیه نازل شد: ای پیغمبر! بگو من از
شما مزدی نخواسته‌ام در مقابل ایمان آوردن شما به
خدا، مگر آنکه با أقارب من مودّت و محبّت بنمائید.
پس بدین وسیله آنها را تحریض و ترغیب بر مودّت
أقارب خود فرمود.»

در «تفسیر آلوسی» وارد است که: رَوَى ذَاذَانُ

عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ قَالَ: فِينَا فِي ءَالِ حَمٍ آيَةٌ لَا يُحْفَظُ
مَوَدَّتَنَا إِلَّا الْمُؤْمِنُ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ.

اشاره به آیه مودّت در شعر کمیت

سپس می گوید که: إلى هذا أشار الكميّة في

قوله:

ألوسی میگوید: «ذاذان از حضرت

أمیرالمؤمنین علیه أفضل التّحيات و السّلام روایت

میکند که آن حضرت فرمودند: درباره ما خاندان

رسالت در سلسله سوره های حم آیه ای است که به

مدلول آن، محافظت بر مودّت و محبّت ما ندارد مگر

مؤمن. سپس آیه: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ** را قرائت فرمودند.

و به همین مطلب اشاره می کند کمیت شاعر

معروف در شعرش که: ای آل بیت رسالت! ما برای

شرف و فضیلت شما در سلسله سوره های حم آیه ای

پیدا کرده ایم که مردمان پرهیزگار و کنجکاو و

^۱ منظور از آل حم، سلسله سوره های حم است که هفت سوره است که آنها را حوامیم سبعة و چون آیه مودة فی القربی در سوره شوری است و این سوره از جمله سوره های حوامیم است که لذا حضرت تعبیر به آل حم فرموده اند.

موشکاف، تفسیر و حقیقت آنرا دریافته‌اند.»

روایت «مجمع البیان» در وجوب مودّت اهل

بیت علیهم السّلام

در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد متصلّ خود از

سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت میکند که: قال: لَمَّا

نَزَلَتْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا - الْآيَةَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ

اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَمَرْنَا اللَّهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: عَلِيُّ وَ

فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا.^۱

«ابن عبّاس میگوید که: چون آیه مودّت به

قربی نازل شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله!

این افرادی که خداوند ما را به مودّت آنان امر فرموده

است چه کسانیند؟ حضرت رسول الله فرمودند: علیّ

و فاطمه و اولاد علیّ و فاطمه‌اند.»

و عین این حدیث را نیز در «ینابیع المودّة» از

مسند احمد حنبل به إسناد خود از سعید بن جبیر از

ابن عبّاس نقل میکند.^۲

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۲۸

^۲ «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۱۲۳؛ ولی بجای لفظ: وُلْدُهُمَا لفظ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ را آورده است. و سپس می گوید: این حدیث را طبرانی در «معجم کبیر» و ابن ابی حاتم در تفسیر خود و حاکم در «مناقب» و واحدی در

روایت زمخشری در وجوب مودّت اهل بیت

عليهم السّلام

و نیز زمخشری در تفسیر «کشاف» گفته است:

رُویَ أَنهَا لَمَّا نَزَلَتْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتُكَ

هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ:

عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا.^۱

زمخشری میگوید که: «روایت شده است که

هنگامی که آیه مودّت وارد شد، عرض کردند: یا

رسول الله! اقربای تو، آنهایی که مودّت آنها بر ما

واجب شده است، چه کسانی؟ حضرت فرمودند:

علی و فاطمه و دو پسران آنها.»

امام فخر رازی در تفسیر خود این روایت را

«بسیط» («وسیط»- خ ل) و أبو نعیم حافظ در «حلیة الأولیاء» و ثعلبی در تفسیر خود و حموی در «فرآئد السّمطین» نقل می کنند. و در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، مطبعه نعمان- نجف، ص ۲۱۹ سید شرف الدّین این حدیث را از ابن عبّاس به سلسله اسناد ابن منذر و ابن مردویه و مقریزی و بغوی در تفاسیرشان و سیوطی در «الدّرّ المثنور» و حافظ أبونعیم در «حلیة الأولیاء» و حموی در «فرآئد السّمطین» و غیر آنها از محدّثین و مفسّرین نقل میکند.

و در تفسیر «الدّرّ المثنور» بجای «ابنهما» لفظ «وگداها» را ذکر کرده است. ^۱ تفسیر «کشاف» ج ۴، ص ۲۱۹؛ و نیز در تفسیر «مواهب علیّه» ج ۴، ص ۱۰۹ همینطور نقل میکند؛ و در «تفسیر بیضاوی» ص ۴۰۸ نیز چنین است.

نیز از «کشاف» نقل میکند و بر این روایت و شواهد دیگری استدلال بر وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام میکند.^۱

و نیز در «ینابیع المودّة» از دو صحیح مسلم و بخاری روایت میکند: سَأَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: هِيَ قُرْبَى عَائِلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۲

«ابن عباس از سعید بن جبیر از معنی آیه مودّة فی القربی سؤال میکند، سعید بن جبیر میگوید: مقصود مودّت آل محمد است.»

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۶

^۲ «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۱۲۳

روایت «... أنا و علیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ...» از

پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و نیز در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد خود از

کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» مرفوعاً از ابی

أمامه باهلی روایت میکند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ

أَشْجَارٍ شَتَّى وَخُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَأَنَا

أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَفَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ

ثَمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا

نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى.

وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ

عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي

ثُمَّ لَمْ يَدْرِكْ مَحَبَّتَنَا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرَتِهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ تَلَا:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.^۱

^۱ «مجمع البیان» ج ۵، ص ۲۸؛ و نیز این حدیث را مرحوم سیّد شرف الدین در «الفصول المهمّة» ص ۲۲۰ از حاکم در تفسیر خود، همانطور که در «مجمع البیان» آمده است، با إسناد خود از أبو أمامه باهلی روایت میکند.

و نیز علامه امینی در «الغدیر» طبع رابع دار الکتب العربی، ج ۲، ص ۳۰۸ این روایت را با مختصر اختلافی، از حافظ طبری و ابن عساکر و حاکم حَسْكَانِي در «شواهد التنزیل» با طرق عدیده از أبو أمامه باهلی روایت میکند

«أبي أمامه باهلی میگوید که: حضرت رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خداوند
تبارک و تعالی گروه پیمبران را از طینت‌های مختلفه
و درخت‌های گوناگون خلق فرموده، ولیکن من و علی
را از یک درخت و یک اصل و طینت آفریده است.
بنابراین من اصل و تنه آن درخت هستم و علی شاخه
درخت است و فاطمه پیوند درخت است و حسن و
حسین میوه‌های درختند و

و نیز می‌گوید که: کنجی در «کفایه» ص ۱۷۸ این حدیث را ذکر کرده است.
و در تفسیر منسوب به محیی الدین بن العربی، ج ۲، ص ۴۳۲ میگوید:
حضرت رسول فرمودند: «علی و فاطمه و الحسن و حسین و ابناؤهما».

شیعیان ما برگهای درختند پس هر کس خود را به شاخه ای از شاخه های آن در آویزد نجات می یابد و هر کس از دستاویزی به آن روی گرداند در ورطه هلاکت سقوط خواهد نمود و اگر بنده ای خدا را هزار سال در بین صفا و مروه عبادت کند و سپس هزار سال دیگر و سپس هزار سال دیگر تا آنکه مانند مَشکی کهنه و خراب پاشیده گردد، و با این عبادات نتواند از محبت ما در دل خود چیزی پیوراند، خداوند او را بر بینی اش در میان آتش در خواهد افکند. سپس حضرت آیه مودت را تلاوت فرمودند که مودت اهل بیت اجر و مزد رسالت است.»

استدلال امام سجّاد علیه السّلام به آیه مودت

در شام

در «تفسیر آلوسی» از ابن جریر از ابی دَیْلَم روایت میکند که: لَمَّا جِيَءَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا أُسِيرًا فَاقِيمَ عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ، قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَمَ وَاسْتَأْصَلَكَم. فَقَالَ لَهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: أَقْرَأَتِ الْقُرْآنَ!؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَقْرَأَتِ ءَالَ حَم؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: مَا قَرَأْتَ **قُلْ لَا**

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟ قَالَ: فَإِنَّكُمْ

لَأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.^۱

أبی دیلم میگوید: «چون حضرت سجّاد علیه السلام را در حال اسارت وارد دمشق نمودند و در مکان مرتفعی بر فراز پله‌ای جای دادند، مردی از شام گفت: حمد سزاوار خدائی است که شما را کُشت و خاندان شما را از ریشه برانداخت. حضرت فرمودند: آیا قرآن خوانده‌ای؟! عرض کرد: بلی. حضرت فرمودند: آیا آل حم را خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمودند: نخوانده‌ای این آیه را از قرآن که خداوند به پیمبرش خطاب می‌کند که بگو: من از شما هیچ پاداش و مزدی درخواست نمی‌کنم الا آنکه با اقربای من مودّت

^۱ «روح المعانی»، ج ۲۵، ص ۳۱؛ و نیز این حدیث را مرحوم سیّد شرف الدین در «الفصول المهمّة» ص ۲۲۱ از طبرانی و از «الصّواعق المحرقة» و غیر آنها نقل میکند.

کنید؟ مرد گفت: آیا واقعاً و حتماً شما اُقربای پیغمبرید؟ آیا راستی شما اُقربای پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: آری.»

أشعار دختر عقیل بن ابی طالب در رثاء سید

الشَّهداء عليه السَّلام، و اشاره به آیه مودت

در کتاب «إرشاد» مفید وارد است که: چون خبر

شهادت حضرت سید الشهداء و اولاد و اصحاب آن

حضرت به مدینه رسید، خَرَجَتْ أُمُّ لُقْمَانَ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ رَحْمَةً لِّلَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ سَمِعَتْ نَعْيَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ

السَّلام حَاسِرَةً و معها أخواتها: أُمُّ هَانِي و أَسْمَاءُ و رَمْلَةٌ

و زَيْنَبُ، بَنَاتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحْمَةً لِّلَّهِ عَلَيْهِنَّ تَبْكِي

قَتْلَاهَا بِالطَّفِّ و هي تقول:

ما ذا تقولون إن

گفتار چهارم: خلاصه گفتار در روز جمعه

۹ جمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریه قمریه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ
مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
شَكُورٌ.

(بیست و سومین آیه، از سوره شوری: چهل

و دومین سوره از قرآن کریم)

زمخشری در هر صورت آیه مودت را به اهل

بیت تفسیر می کند

سابقاً معانی مختلفی از ارباب تفسیر از اهل

تسنن برای این آیه مبارکه ذکر شد و پاسخهای کاملی

داده شد. ولی امام المفسرین در نزد آنها: جار الله

محمود بن عمر زمخشری متوفی ۵۳۸ هجریه در

تفسیر «کشاف» این آیه مبارکه را، همانطور که سابقاً

تفسیر نمودیم، طبق احادیث متواتره از شیعه و سنی

به محبّت و مودّت اهل بیت تفسیر میکند و میگوید: چه استثناء متّصل باشد و چه منفصل، در هر حال مراد از اهل قری، اقربای حضرت رسول الله است.

کلام زمخشری در تفسیر آیه مودّت

و اینک نصّ ترجمه عبارت او: «جایز است که استثناء متّصل باشد؛ یعنی من از شما مزدی طلب نمی‌کنم مگر این را، و او آنکه اقربای مرا دوست داشته باشید. و این در واقع مزد و اجر نیست، چون اقربای آن حضرت، اقربای آنان نیز می‌باشند و صله آنها بدین جهت لازم است. و جایز است که استثناء منقطع باشد؛ یعنی من از شما هرگز مزد نخواسته‌ام و لکن من از شما درخواست

میکنم که با اُقربای من که آنان نیز اُقربای شما هستند مودّت کنید و آنها را اذیت ننمائید.»

سپس میگوید:

«اگر بگوئی: چرا در آیه، إِلَّا المودة القربی یا إِلَّا المودة القربی ذکر نشده است؟ و معنی إِلَّا المودة فی القربی چیست؟»

جواب می‌گویم: چون لفظ «فی» برای ظرفیت است در آیه، اهل بیت محلّ و مکان برای محبّت و مقرّ مودّت قرار گرفته‌اند، مثل اینکه می‌گوئی: لی فی ءال فلان مودّة، ولی فیهم هوی و حبّ شدید. «از برای من در آل فلان مراتب محبّت است، و از برای من در آنها عشق و محبّت شدید است.» منظور تو از این قسم تعبیر این است که من آنها را دوست دارم و آنها محلّ و مکان محبّت من قرار گرفته‌اند.

و البته این معنی را که «فی» می‌فهماند «لام» نمی‌فهماند اگر بگوئی: إِلَّا المودة للقربی؛ چون در اینجا لام متعلّق به مودّت است، ولی «فی» متعلّق به محذوف است، مانند آنکه بگوئی: المأل فی الکیس.

و بنابراین تقدیر آن چنین میشود: إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثَابِتَةً

فِي الْقُرْبَىٰ وَ مُتَمَكِّنَةً فِيهَا. «مگر مودتی که ثابت و مستقر

باشد در قری و متمکن در آن ذوات باشد.»»

سپس میگوید: و قُرْبَىٰ مَصْدَرٌ اسْتِ مَانِدٌ زُلْفَىٰ

و بُشْرَىٰ بِهٖ مَعْنَىٰ قَرَابَةٍ، وَ مَرَادُ أَهْلِ قَرَابَتٍ يَعْنِي أَقْرَبًا

اسْتِ. ^۱»

آنگاه شروع میکند در بیان احادیثی که در

تفسیر این آیه و غیر این آیه درباره محبت اهل بیت

رسول الله وارد شده است و آنها را ذکر میکند.

^۱ تفسیر «کشاف» طبع دارالکتاب العربی، ج ۴، ص ۲۱۹

مسلمین باید اهل بیت را محلّ محبّت خود قرار

دهند

ملاحظه میشود که زمخشری آیه را چنین تفسیر میکند که مسلمین باید اهل بیت را محلّ و مقرّ محبّت خود قرار دهند و مودّت خود را در آن ظروف مقدّسه متمکّن نمایند.

آری حقّ مسأله چنین است. طبق احادیث مسلم و متواتری که شیعه و سنی از حضرت رسول الله روایت می‌کنند، حضرت فرموده‌اند: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.**^۱ «مثال اهل بیت من مانند مثال کشتی نوح است؛ کسانی که بر آن سوار گردند نجات یابند و کسانی که از سوار شدن تخلف ورزند غرق خواهند شد.»

روایت: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ ...»

و توضیحی درباره آن

^۱ این حدیث را گذشته از علمای شیعه بسیاری از اکابر علماء تسنن با سندهای صحیح از طرق مختلفه نقل کرده‌اند، بطوری که علامه خبیر آقا میرزا نجم الدین شریف عسکری مد ظلّه در بیان اسناد این حدیث و حدیث ثقلین کتاب مستقلّی تألیف و آنرا به نام «محمّد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» نام گذاری نموده است.

این حدیث مبارک که بستگی و پیوند و مودّت به

آن ذوات مطهره را به کشتی نوح تشبیه می‌نماید (با لفظ

«فی» که به معنی ظرفیت است و در آیه مبارکه: **إِلَّا**

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نیز ذکر شده است) بسیار مناسب و

شایان دقت است.

جای تردید نیست که سفینه نوح که به دست

حضرت نوح علیه السّلام ساخته شد، کشتی امن و

نجاتی بود که هر کس در آن قرار گرفت جان به

سلامت برد و هر کس در آن سوار نشد دستخوش

هلاکت گردید. چون در هنگام طوفان عالم گیر و

امواج بالای آسمانی و زمینی که از شش جهت روی

آور بود، و باد و باران با قدرت و شدّت تهدید

می‌نمود، آب از زمین می‌جوشید و سیلاب باران از

هوا میریخت؛ کشتی نوح یگانه وسیله نجات بود،

چون منحصر به فرد بود.

و علاوه کشتی محکم و استواری بود که در

اثر طوفان نشکست، و تیار

طوفان و طغیان آب که دست ردّ بر سینه کسی نگذاشت و خانه‌ها را ویران و خانمانها را به باد فنا داد، و حتّی افرادی که بر فراز کوه مانند فرزند نوح پناه برده بودند گرفتار غرقاب بلا نمود، در آن کشتی اثری ننمود. همه سواران آن سفینه جان به سلامت بردند و به کسی آسیبی نرسید، در حالی که همین افرادی که به دعوت حضرت نوح بر آن مرکب سوار شدند، چنانچه تخلف ورزیده بودند، همگی را آب برده بود و طغیان بلا از در پرّه گرفتن آنان دریغ نمی نمود.

اهل بیت کشتی نجات امت پیامبرند

حضرت خاتم الأنبياء و المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله که نوح معنی و حقیقت، و منجی عالم بشریت از گرداب بلای جهل و غرور و شرّه و استکبار و شخصیت طلبی و جُحود و انکار و شهوت و غضب، و بالأخره دستگیر انسانها از ظلمتکده خودپرستی و رهبر آنها به حریم امن و امان خدا پرستی است، این مطلب را با نور دل و بصیرت قلبِ منورّ خود به موجب:

ما زاعَ البَصْرُ وَ ما ظَنى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ

الْكُبْرَى،^۱ دریافته بود که اهل بیت آن حضرت کشتی نجاتند.

برخی از صفات اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که در خانه خدا و بیت الله الحرام از عالم رحم پا بدین عالم نهاده، و اولین بار چشم بر روی جمال محمدی گشوده و در دامان آن حضرت پرورش یافته، و لحظه‌ای بر صنم سجده ننموده، و اولین فردی است که اسلام آورده، و در تمام مراحل، در خلوات و جلوات، در هجرت و غزوات به دنبال پیغمبر اکرم بوده، و از نقطه نظر علم و معرفت و اسرار الهی و مقام تعلیم و تربیت بشر و حرکت دادن آنان به مقام فوز و سعادت تالی تلو پیغمبر اکرم، و در شهر علم و مدینه حکمت آن

^۱ آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۵۳: النجم؛ [«چشم پیغمبر دچار انحراف و کج بینی نشده و طغیان و تعدی ننموده است. هر آینه تحقیقاً او بعضی از بزرگترین آیات پروردگارش را نگریسته است.»]

حضرت بوده، چنانچه فرموده است: وَ لَقَدْ كُنْتُ

أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثْرَ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ

أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.^۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، خلاصه

روح و جان و نفس پیغمبر است

و تا جائی که اسلام رهین زحمات و فداکاریهای

آن حضرت محسوب شده است، و از نقطه نظر واقع

چنانچه خود حضرت رسول الله فرموده: خُلِقْتُ أَنَا وَ

عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.^۲ «من و علی از یک درخت آفریده

شده ایم.» و حضرتش در «نهج البلاغه» فرموده: وَ أَنَا

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّنَوِ مِنَ الصَّنَوِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ.^۳

«نسبت من به رسول خدا مانند دو تنه درختی است که

با یکدیگر از یک ریشه در آمده باشند و مانند ذراع است

^۱ «نهج البلاغه» خطبه قاصعه، ص ۳۹۲؛ [«وتحقیقاً من پیوسته مانند بچه

شتری که او را از شیر گرفته اند و دائماً به دنبال مادرش میرود، به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کردم و از او پیروی می‌نمودم. و آن حضرت هر روز برای من از اخلاق پسندیده خود نشانه‌ای را بر می‌افراشت و مرا به پیروی و متابعت از آن امر می‌فرمود.»]

^۲ «مجمع البیان» ج ۵، ص ۲۸

^۳ «نهج البلاغه» باب مکاتیب، مکاتبه آن حضرت به عثمان بن حنیف، ص

نسبت به بازو.» خلاصه روح و جان و نفس پیغمبر و برادر و سرّ رسول الله است؛

و همچنین حضرت صدیقه کبری فاطمة

الزهراء که سرّ پدر و وارث حقائق و معنویات فضائل و کمالات آن حضرت است، و حسنین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت، و اولاد آن بزرگواران که حامل لواء ولایت و مقام محمودند؛ همگی به منزله کشتی نوح هستند.

هر کس خود را بدانجا روانه کند و دل بدانجا

نهد و سر بر آن آستان گذارد و آنها را به جان و دل دوست داشته باشد و از آنها پیروی کند و در تمام شؤون حیاتی دنیوی و اخروی، ظاهری و باطنی، آنان را مقتدا و پیشوا و رهبر و معلّم دانسته، خود به دنبال آنها حرکت و به سُنن آنها مؤدّب گردد؛ از گزند حوادث

مادّی و معنوی نجات می‌یابد و به مقام امن
میرسد.

**کسی که از کشتی نجات اهل بیت تخلف کند
هلاک می‌شود**

و هر کس تخلف کند، تیار افکار شیطانی و
خاطرات نفسانی و أهواء باطله مُضِلّه چون موج از
هر طرف او را درپره گیرد و راه نجات را بروی او
مسدود کند؛ از هر طرف به دنبال دوا و درمان
برخیزد، حرمان نصیب او خواهد شد، و با هر دوستی
بخوادد انس گیرد دشمن کاری بجانش خواهد بود؛
تا بالأخره در میان امواج پرخروش و مصائب
بی‌شمار خودپرستی و خودکامی با رنج و آلم هلاک
و به دوزخ رهسپار گردد.

کلام فخر رازی در تمسک به روایت:

«أصحابی كالنجومِ بأيهم اقتديتم اهتديتم»

امام فخر رازی در تفسیر خود میگوید:

«از بعض از مذکرین شنیدم که می‌گفت:

حضرت رسول الله فرموده‌اند:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكَبَ فِيهَا

نَجَى، و نیز حضرت رسول الله فرموده‌اند: أَصْحَابِي
كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ.

و ما الآن در دریای تکلیف واقع، و موجهای
شبّهات و شهوات روی آور است، و کسی که عزم
سفر دریا دارد احتیاج به دو چیز دارد: یکی کشتی
بدون عیب و بدون سوراخ، و دیگر ستارگان ظاهر
طالع نورانی. چون مسافر در کشتی نشیند و چشمان
خود را بر ستارگان روشن و تابناک اندازد امید
سلامت بیشتر است. همچنین اصحاب ما اهل تسنن
در سفینه حبّ آل محمد سوارند و دیدگان خود را بر
ستارگان اصحاب پیغمبر دوخته، امید از خدا می‌رود
که به سلامت فائز و به سعادت دنیا و آخرت کامیاب
گردند.»^۱ تا اینجا کلام فخر رازی تمام شد.

ألوسی در تفسیر خود نیز این مطلب را از

تفسیر امام فخر نقل میکند و آنرا می‌پسندد.^۲

خلاصه مطلب آنکه میگویند: کلام حضرت

رسول الله درباره اهل بیت که آنها مانند کشتی نوحند

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۷

^۲ تفسیر «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۲

هر کس سوار شود نجات یابد، تنها کافی نیست، محبت و پیروی از اهل بیت به تنهایی دست انسان را نمی‌گیرد؛ چون آن حضرت نیز فرموده است که: یاران و اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر کدام از آنها اقتداء کنید راه را خواهید یافت. بنابراین باید به سیره اصحاب نیز متمسک بود و از اصحاب حضرت رسول به هر شکل و عنوان پیروی کرد، آنان ستارگان آسمانند. چون مسافر کشتی که تنها نشستن در کشتی برای او سودی ندارد، باید چشم به آسمان بدوزد و با رهبری ستارگان راه را پیدا نموده و حرکت کند.

روایت: «أصحابی کالنجوم» روایتی جعلی

است

ولیکن از چند نقطه نظر این استدلال باطل بوده و سفسطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اولاً: روایت: **أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ**، يك حديث مجعولي بیش نیست؛ این حدیث در يك كتاب از كتب شيعه يافت نمی‌شود و در روایات اهل سنت نیز دارای سند صحیحی نیست.

سرّ جعل روایت: «أصحابی کالنجوم»

وقتی که بعد از رحلت رسول الله خطّه هدایت را از مردم برگردانیدند و مردم را از خاندان رسالت و اهل بیت دور کردند، با وجود هزاران روایتی که درباره فضائل مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام خود از رسول خدا شنیده بودند، چون بر اساس هوای نفس خواستند زعامت مسلمین را خود عهده‌دار گردند، حدیثی از رسول خدا جعل نمودند که اصحاب من مانند ستارگانند، از هر یک پیروی کنید راه سعادت را خواهید یافت. و با این روایت خواستند به اساس تعدّیات و انحرافات خود سر و صورتی دهند، غافل از آنکه تاریخ تحلیلی و اباحت انتقادی، دیگر آبرویی برای مجعولات آنان باقی نمی‌گذارد.

ردّ علامه مجلسی بر روایت جعلی: «أصحابی

کالنجوم»

مرحوم مجلسی بعد از آنکه اخبار کثیری از رسول خدا بر خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام حدیث میکند، از فخر رازی روایتی از

ابن عباس در تفسیر آیه: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ**

هَادٍ بدین منوال نقل میکند که:

قال ابن عباسٍ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَأَٰلِهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ عَلَىٰ صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنذِرُ! وَ أَوْمَأَ إِلَىٰ

مِنْكَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنْتَ الْهَادِي! يَا عَلِيُّ! بِكَ يَهْتَدِي

الْمُهْتَدُونَ. - انتهى.

«ابن عباس میگوید: حضرت رسول الله دست

خود را بر سینه خود گذارده و فرمودند: مَنْ مُنذِرٌ وَ

ترساننده خلق از عذاب خدای! و سپس اشاره کردند

به شانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرمودند:

تو هستی هادی و راهنما! ای علی! به برکت وجود

تو هدایت خواهند یافت هدایت یافتگان.»

و پس از آنکه این روایت را شرح کامل میدهد

می فرماید: «و بهذه الأخبار يظهر أن حديث: أصحابي

كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم، من مفترياتهم كما

اعترف بكونه موضوعاً شارح الشفا و ضعف رواته، و

^۱ ذیل آیه ۷، از سوره ۱۳: الرعد؛ «(ای رسول ما) تو ترساننده هستی (مردم را از شرک و کفر و عواقب وخیم گناه، وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه‌ای هدایت کننده‌ای خواهد بود.»

كذا ابنُ حَزْمٍ و الحافظُ زينُ الدّين العراقيُّ، و سيأتي القولُ في ذلك إن شاء اللهُ تعالى»^۱.

«و بواسطه این اخبار روشن می‌گردد که حدیث: أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ از افتراءات عامّه است که خود ساخته و به پیغمبر افترا بستند، همچنانکه به ساختگی بودن آن شارح شفا اعتراف نموده و راویان آنرا ضعیف شمرده است، و همچنین ابن حزم و حافظ زین الدّین عراقی نیز اعتراف به این مطلب نموده‌اند.»

روایت مجعول: «أصحابي كالنجوم» منافات

صریح با قرآن کریم دارد

و ثانیاً: حدیث اقتدای به صحابه و پیروی از آنان

منافات صریح با آیات

^۱ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۷۷؛ و از طبع حروفی، ج ۳۵، ص ۴۰۶ و ۴۰۷

قرآن کریم دارد. قرآن مجید جواز متابعت را منحصر به انبیاء و ائمه معصومین و اولیای مقربین که از هر گونه هوای نفس خالی و عاری هستند میداند، و به هیچ وجه من الوجوه پیروی از افرادی را که از هوای نفس خارج نشده‌اند و دلشان به نور خدا منور نگشته است جائز نمی‌شمرد، خصوصاً درباره ولایت شرعیه و زعامت دینیه و ریاست عامه و خلافت رسول الله. اینک ما از آیات قرآن برای نمونه و مثال چند شاهد می‌آوریم:

اوّل: ضمن سفارشهایی که پروردگار به انسان میکند، او را امر میکند که فقط از راه و روش کسانی که بسوی خدا انابه نموده و دلهای خود را به خدا سپرده‌اند پیروی کن؛ **وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ.**^۱

در قرآن مقام زعامت و پیشوائی ملازم با اهداء

پیشوا به امر خداست

دوّم: خداوند در هر جای قرآن که کلام از پیشوائی و زعامت به میان می‌آورد، این مقام را ملازم

^۱ قسمتی از آیه ۱۵، از سوره ۳۱: لقمان

با اهداء پیشوا به امر خدا میداند و هدایت او را به هدایت خدا لازم میداند. در سوره انبیاء پس از آنکه از حالات حضرت ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب بیان میکند سپس می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ
فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا
عَابِدِينَ.^۱

«ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت می کردند و به آنها طریق کارهای پسندیده و کیفیت اقامه نماز و بذل زکوة را از نقطه نظر علم باطنی عنایت کردیم و آنها فقط پرستش ما را می نمودند.»

ملاحظه می شود که جنبه امامت و زعامت را ملازم با هدایت خود آنها به امر خدا دانسته است.

^۱ آیه ۷۳، از سوره ۲۱: الانبیاء

آیات وارده در متابعت صرف از انبیاء و ائمه

معصومین و اولیای مقررین علیهم السّلام

و دیگر درباره بنی اسرائیل پس از آنکه حضرت

موسی را با کتاب آسمانی بسوی آنها برانگیخت و او را

چراغ راه هدایت آنها قرار داد می فرماید: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ**

أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.^۱

«و ما در بین بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم

که آنها در خطّ هدایت ما و امر ما مردم را هدایت

می نمودند؛ چون پیشوایانی شکّیا بوده و نسبت به

آیات عظمت و توحید ما به مقام یقین رسیده بودند.»

سوّم: خداوند بر سبیل استفهام تقریری

می فرماید: آیا کسی که هدایت بسوی حقّ کند

سزاوارتر است به پیروی و تبعیت، یا کسی که نمی تواند

هدایت کند مگر آنکه اوّلاً خودش هدایت یابد؟ **أَفَمَنْ**

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ

يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.^۲

در اینجا ملاحظه می شود که خداوند بین

^۱ آیه ۲۴، از سوره ۳۲: السّجدة

^۲ قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۱۰: یونس

هدایت کنندگان به حق و بین افرادی که هدایت ذاتی و الهامی ندارند بلکه هدایت از غیر شده‌اند، تقابل قرار داده است. بنابراین معلوم می‌شود دسته اول که فقط سزاوار است آنها مردم را هدایت به حق کنند افرادی هستند که هدایت آنها ذاتی و الهامی باشد، و دل آنها به نور خدا منور و با فرقان الهی با عقبه سنجش نیروی الهامی، بین حق و باطل را تمییز دهند.

چهارم آنکه: در سه جای قرآن وارد است که: وَ

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ. ^۱ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ. ^۲

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ. ^۳

یعنی: «کسی که خدا او را هدایت کند فقط او

راه یافته است.» و معلوم است کسی که خود راه را

نیافته است کجا می‌تواند دستگیر مردم گمراه گردد؟!

کسی که چشم دل او باز نشده نمی‌تواند راهبر

خلق بسوی خدا گردد

کسی که هنوز چشم دل او باز نشده و جلوه

^۱ صدر آیه ۹۷، از سوره ۱۷: الإسراء

^۲ قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۱۸: الکهف

^۳ صدر آیه ۱۷۸، از سوره ۷: الأعراف

خدا را در تمام موجودات به نظر وحدانیت ندیده و در قفس اوهام و خودپرستی زندانی است، آیا او می‌تواند راهبر خلق خدا بسوی خدا گردد؟! آیا میتواند با نظر بصیرت و نقاد و کشش روحی خود خلق گم و نابینا را بینا نموده، در شاهراه سعادت و توحید رهبری کند؟!!

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ.^۱

«ای پیغمبر! بگو آیا دو شخص نابینا و بینا مساوی هستند؟ چرا فکر نمی‌کنید؟»

پیروی نمودن از کسی که قلبش از ذکر خدا غافل است ممنوع می‌باشد

پنجم آنکه: خداوند به پیغمبرش خطاب فرموده میگوید: **وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.**^۲ «ای پیغمبر! پیروی مکن از

کسی که ما قلب او را از ذکر خود بازداشته‌ایم و او به دنبال هوای نفس خود در حرکت بوده و دست او از

^۱ ذیل آیه ۵۰، از سوره ۶: الأنعام

^۲ ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۸: الکهف

حقائق و معنویات خالی است.»

و معلوم است که گرچه خطاب به پیغمبر است ولیکن ملاکِ خطاب، عامّ است، و بر هر مسلمانی لازم است که از پیروی کردن کسانی که قلب آنها از ذکر خدا غافل و از هوای نفس پیروی می‌کنند اجتناب ورزد، خواه از صحابه رسول خدا باشند یا از غیر صحابه.

اگر بعضی از صحابه رسول خدا از هوای

نفس پیروی کنند باز هم می‌توان

از آنها پیروی کرد؟!

خداوند افرادی را که از هوای نفس خود

تبعیت کنند گمراه ترین افراد بشر میداند

خدا میفرماید: **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ**

هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱.

«چه افرادی گمراه‌ترند از کسانی که پیروی از

هوای نفس می‌کنند و از هدایت خدا پیروی

نمی‌نمایند؟! خدا گروه ستمگران را هدایت نخواهد

نمود.»

خداوند افرادی را که از هوای نفس خود

تبعیت کنند گمراه‌ترین افراد بشر می‌داند؛ در اینجا

فرقی نیست که این افراد از صحابه باشند یا از غیر

آنها. در هر حال به موجب نصّ صریح قرآن

گمراهند؛ و البته گمراه نمی‌تواند دستگیری کند.

بنابراین، به موجب این آیاتی که ذکر شد

چگونه صحیح است که باور کنیم پیغمبر اکرم

فرموده است: به هر یک از اصحاب من اقتدا کنید و

^۱ قسمتی از آیه ۵۰، از سوره ۲۸: القصص

آنها را پیشوای خود قرار دهید، آنها شما را هدایت می‌کنند؟ در میان اصحاب، افراد شایسته و مؤمن و روشندل بوده‌اند، و مردمان گمراه و منافق نیز بوده‌اند، و افراد عادی که ایمان آورده بودند ولی ایمان در قلب آنها رسوخ ننموده بود نیز بوده‌اند. با وجود این که آنها به این اقسام منقسم‌اند، آیا صحیح است که حضرت رسول الله به مردم بفرماید: به هر یک از اصحاب من اقتدا کنید راه کمال را دریافته و به صلاح و سعادت خواهید رسید؟

روایات دالّه بر عظمت روح و علوّ مقام بعضی

از صحابه

ما در اینجا ناچاریم بعضی از احادیث و وقایعی که دلالت بر عظمت روح و علوّ قدر و منزلت بعضی از آنها، و همچنین احادیث و وقایعی که دلالت بر ضعف ایمان یا نفاق بعضی از آنها دارد را بیان کنیم، تا معلوم شود که در میان آنها همه قسم از افراد خوب و زشت وجود داشته و همگی یک پارچه طاهر و مطهّر نبوده‌اند.

البته در آیات قرآن نیز در موارد مختلفه از

بعضی از آنها تمجید و تحسین وافر نموده است، ولی

اینک تنها چند نمونه از احادیثی که در فضل و

شرافت آنها بیان شده است را می آوریم:

روایت امام باقر از امیرالمؤمنین علیهما السلام

در علو مقام برخی از صحابه

اول: از «امالی» شیخ طوسی با اسناد متصل خود

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که:

قَالَ: صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ

السَّلَامُ بِالنَّاسِ الصُّبْحِ بِالْعِرَاقِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ

فَبَكَى وَ أَبْكَاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ تَعَالَى. ثُمَّ قَالَ: أُمُّ وَاللَّهِ

لَقَدْ عَاهَدْتُ أَقْوَامًا عَلَى عَهْدِ خَلِيلِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ ءِآلِهِ وَ إِيَّاهُمْ لَيُصْبِحُونَ وَ يَمْسُونَ شُعْثًا غُبْرًا خُصًّا

بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ كُرْكَبِ الْمِعْزَى^١، يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ

قِيَامًا، يَرَاوِحُونَ^٢ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ، يَنَاجُونَ رَبَّهُمْ

وَ يَسْأَلُونَهُ فَكَأَنَّ رِقَابَهُمْ مِنَ النَّارِ. وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ وَ هُمْ

^١ رُكْب جمع رُكْبَة به معنی زانو، و مِعْزَى به معنی مِعْز و آن بُز است.

^٢ رَاوَحَ بَيْنَ الْعَمَلَيْنِ: اشْتَغَلَ بِهَذَا مَرَّةً وَ بِهَذَا أُخْرَى.

«حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: حضرت

امیرالمؤمنین علیه السّلام در عراق با مردم نماز صبح را گذاشت. پس از خاتمه نماز آنان را موعظه فرمود، خود گریست و مردم را به گریه درآورد از خوف خدا. سپس فرمود: سوگند به خدا من در زمان خلیل خودم رسول خدا با جماعتی از صحابه هم عهد بودم و آنان از شدت عبادت و جهاد پیوسته چهره‌هایشان گرد آلود و موهای آنان شانه نزده و شکمهای آنان خالی از طعام بود، مابین دو چشمان آنها در صفحه پیشانی از شدت و کثرت سجود مانند زانوهای بُز اثر تماس با خاک مشهود بود،

^۱ جمیع: مجتمع علی الحق.

^۲ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۷۴۵؛ و از طبع حروفی، ج ۲۲، ص

شبانگهان بسیار سجده میکردند و بسیار به قیام بر می‌خاستند، دائماً گاهی به قیام بر می‌خاستند و نماز می‌خواندند و گاهی به سجده طولانی می‌رفتند و کارشان یکی از این دو بود، با خدای خود مناجات می‌نمودند و از خدای خود می‌خواستند که آنان را از آتش جهنم رهائی بخشد. سوگند به خدا آنها را متحد القلب و یکدل میدیدم و همه از خداوند مشفق و خائف بودند.»

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اصحاب

پیغمبر و خصوصیت‌های آنها

دوم: در «نهج البلاغه» وارد است: لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمَا أَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ يَشْبَهُهُمْ؛ لَقَدْ كَانُوا يَصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِيَامًا يَرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ وَ يَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجُمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ، كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ، إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبُهُمْ وَ مَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ

يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ.^۱

«سوگند به خدا که حَقّاً دیدم اصحاب محمد

صلی الله علیه وآله را و نمی بینم یک نفر از شما با آنها

مشابهت داشته باشد؛ چون صبح می شد از شدت

عبادت موهای آنان ژولیده و غبارآلود بود و درازای

شب را به طول سجده و قیام به عبادت گذرانده

بودند، در حالیکه نوبت به نوبت گاه پیشانی و گاه

چهره بر زمین می نهادند و مانند یک قطعه آتش از

شور عشق و جذبه شوق در محراب عبادت

می ایستادند و به امید معاد و لقای خدا زنده و با

حرارت بودند، چنان سجده می نمودند که گویا در

بین دو دیدگان آنها مانند زانوی بُز پینه بسته بود.

چون نام خدا برده می شد اشک آنان چنان سرازیر

می شد که گریبانهای آنان تر می شد، و مانند درخت

هنگام تند باد در روز طوفانی بدنهای آنان از خوف

عقاب و امید ثواب به جنبش در می آمد.»

^۱ «شرح نهج البلاغة» ملّا فتح الله، ص ۱۷۹

مناجات و تلاوت قرآن اصحاب رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

سوم: از طبری نقل شده است که: رُويَ أَنَّهُ لَمَّا

نُسِخَ فَرَضُ قِيَامِ اللَّيْلِ طَافَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بِبُيُوتِ أَصْحَابِهِ لِيَنْظُرَ مَا يَصْنَعُونَ حِرْصًا عَلَى كَثْرَةِ

طَاعَاتِهِمْ فَوَجَدَهَا كِبُيُوتِ الزَّنَابِيرِ لَمَّا سَمِعَ مِنْ دُنْدَنْتِهِمْ^۱

بِذِكْرِ اللهِ وَالتَّلَاوَةِ.^۲

«روایت شده است که: چون تکلیف وجوب

نماز شب و قیام لیل از اصحاب پیغمبر برداشته شد،

حضرت از شدت علاقه و محبتی که به عبادت آنها

داشتند، شبانه بر اصحاب خود گردش نمودند که

بینند آنها چه می‌کنند، دیدند همه آنها بیدار و در

خانه‌های آنان صدای مناجات و تلاوت قرآن و ذکر

خدا مانند صدای خانه‌های زنبور طنین انداز بود.»

كلام أمير المؤمنين عليه السلام و گریه آن

حضرت در فراق اصحاب خاص خود

^۱ دُنْدَنْ الذُّبَابِ دُنْدَانَةٌ: صَوْتٌ وَ طَنٌّ.

^۲ «سفينة البحار» ج ۲، ص ۹، ماده صحب

چهارم: در «نهج البلاغة» در ضمن خطبه‌ای

أمیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ
رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟! أَيْنَ عَمَّارٌ؟! وَ أَيْنَ ابْنُ
التَّيْهَانِ؟! وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟! وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ
إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى
الْفَجْرَةِ؟!^۱

«کجا هستند برادران من! آنانکه در شاهراه

دین بر مراکب حقّ بر نشستند و بر راه حقّ عبور
نمودند؟! کجاست عمّار بن یاسر؟! و کجاست ابن
التیهان؟! و کجاست ذوالشهادتین؟! و کجا هستند
امثال آنها از برادرانشان، آنانکه در نوشیدن شربت
مرگ با یکدیگر هم پیمان شدند و سرهای ایشان با
برید بسوی فجره لئام فرستاده شد!؟»

حضرت در اینجا از عمّار یاسر و از ابن تیهان،

(مالک بن التیهان که کنیه او

^۱ «نهج البلاغة» محمد عبده، طبع مصر، ص ۳۴۴

ابو الهيثم بود) و از ابوعمارة خزيمة بن ثابت انصاری اوسی که حضرت رسول الله شهادت او را به جای شهادت دو مرد شمردند، و اینها از اصحاب کبار و أجله صحابه بودند، یاد میفرماید و بر فقدان و شهادت آنها در جنگ صفین افسوس می خورد.

سپس دست به محاسن شریف کشیده و گریه طولانی نمود، سپس فرمود: **أَوْه! عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ.**

«آه و دریغ بر برادران من! آنانکه قرآن را با تدبیر تلاوت نمودند و اساس آن را استوار کردند، و در فرائض با تدبیر و بصیرت نگریسته و آنها را اقامه نمودند، سنت رسول خدا و شریعت غرّاء را زنده کردند و بدعت را میراندند، به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و بر رئیس و پیشوای خود وثوق داشتند و از او پیروی کردند.»

باری این افراد از جمله صحابه پر ارزش رسول خدا بودند که با ایمان راسخ تا آخرین وهله

در رکاب مولی الموالی شمشیر زده و جان خود را تسلیم نمودند.

روایات دالّه بر ضعف ایمان بعضی از صحابه

و اما دسته دیگر از صحابه که به مرحله یقین نرسیده و ایمان آنها ظاهری و أحياناً نیز با نفاق توأم بود، حالات آنها مختلف و قرآن و روایات از حالات آنها قدری پرده بر میدارد. و ما برای شاهد و نمونه چند داستان از آنها ذکر می کنیم:

شأن نزول آیه: وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا

إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا

اوّل: در تفسیر آیه مبارکه: **وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ**

لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا^۱، وارد است که

جابر بن عبدالله انصاری حدیث میکند که:

قافله‌ای به مدینه وارد شد و ما با حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نماز جمعه

می خواندیم، همین که مردم صدای قافله را شنیدند

همگی دست از نماز کشیده و بسوی قافله رفتند و

در مسجد کسی نماند مگر دوازده نفر که من یک نفر

^۱ صدر آیه ۱۱، از سوره ۶۲: الجمعة

از آنها بودم، و خداوند این آیه را نازل فرمود.

توضیح آنکه: در آن زمان رسم چنین بود که قافله‌ای که برای تجارت به شام یا سائر نقاط میرفت و با خود انواع اطعمه از گندم و جو و انواع اُلبسه و غیر ذلک می‌آورد، چون به مدینه میرسیدند طبل میزدند تا آنکه مردم از آمدن قافله اطلاع پیدا کنند و از خریدن اشیاء مورد لزوم قبل از تمام شدن آنها محروم نگردند.

اتِّفَاقاً در روز جمعه‌ای که حضرت رسول الله مشغول نماز جمعه^۱ یا مشغول خطبه نماز جمعه^۲ بر فراز منبر بودند قافله وارد شد و صدای طبل خبردار به درون مسجد آمد. نمازگزاران در حال نماز و یا مستمعین خطبه حضرت در حال خطبه همگی از مسجد بیرون دویده و خود را به بقیع که اوّلین نقطه ورود قافله بود رسانیدند، از ترس آنکه مبادا افرادی زودتر خود را به آنجا رسانیده و متاع قافله را خریداری کنند. در مسجد جز دوازده نفر و یا یازده

^۱ بنا به روایت جابر بن عبدالله در «مجمع البیان».

^۲ بنا به روایت حسن و مقاتلان در «مجمع البیان».

نفر و یا هشت نفر کسی نماند.^۱

در این حال این آیه نازل شد که: «زمانی که تجارت یا صدای طبل تجارت را معاینه کنند، یک مرتبه همگی بسوی آن رهسپار میگردند و با شتاب مسجد را خالی و متوجّه آن تجارت و یا لهُو میگردند و تو را در حالیکه ایستاده‌ای رها می‌نمایند. ای پیغمبر! بگو آنچه در نزد خداست از این تجارت و لهُو بهتر است

^۱ دوازده نفر بنا به روایت جابر بن عبدالله، و یازده نفر بنا به روایت ابن کیسان، و هشت نفر بنا به روایت کلبی از ابن عبّاس در «مجمع البیان».

و خدا روزی دهنده حقیقی است.»

سپس حضرت رو به آن افراد قلیل باقی مانده

نمودند و فرمودند: لَوْتَابَعْتُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ

لَسَأَلَ بِكُمْ الْوَادِي نَارًا.^۱ «اگر شما نیز به دنبال آنها

می رفتید بطوری که يك نفر در مسجد نمی ماند، آتش

سوزنده از صحرا بسوی شما می آمد و همه را در کام

خود هلاک می نمود.»

از این قضیه فهمیده می شود که بعضی از

اصحاب تا چه درجه به رسول خدا و به نماز بی اعتنا،

و تا چه درجه به تجارت و لهو علاقمند بودند.

ترس شدید اصحاب از مبارزه با عمرو بن

عبدود

دوم: تفاسیر نگاشته اند که در وقتیکه در غزوه

أحزاب، عمرو بن عبدود اسب خود را از خندق

جهانید و نیزه خود را در مقابل لشکر رسول الله به

زمین کوبید و مبارز خواست، جز أمير المؤمنين علیه

السّلام هیچ کس آماده دفاع نشد و همگی خود را

^۱ مجمع البیان ج ۵ ص ۲۸۷

فرومايه و كوچك ديدند.

منظره جنگ بسيار دهشت زا بود، تمام قبائل و احزاب هم پيمان عليه رسول خدا قيام کرده بودند و اطراف مدینه در محاصره آنان بود، و بهترين و شجاع ترين سوار آنها که یک تنه با هزار سوار مقابله و برابری می کرد از خندق عبور نمود و مبارز طلبید. در اینجا بود که رنگ از صورت اصحاب پرید، چهره ها دگوگون شد، دلها طپید و از شدت خوف نزدیک بود جانها به گلو برسد و به خدا گمان بد بردند و وعده نصرت را که از حضرت شنیده بودند پوچ و بی اعتبار تلقی کردند.

وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا^۱

«و هنگامیکه در آن معرکه چشمها خیره و مضطرب و از شدت خوف به حرکت و گردش در آمد و دلها طپید و به گلوگاه و حنجره ها رسید و شما اصحاب به خدای خود سوء ظن بردید، در آن صحنه مؤمنین مورد امتحان خدائی قرار گرفتند و وجود

^۱ قسمتی از آیه ۱۰ و آیه ۱۱، از سوره ۳۳: الأحزاب

ایمانی آنان به شدت متزلزل شد.»

آیاتی در شیوه رفتاری منافقین در مواقع ترس

و جنگ، برخی از وقایع جنگ احزاب

و جماعتی از اصحاب که در باطن نفاق داشتند و

افرادی که دلهای آنان از أمراض شرك خالی نبود گفتند:

تمام وعده‌های خدا و رسول خدا دروغ و بی‌اعتبار شد؛

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا
وَ عَدْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِلَّا غُرُورًا^۱

و نیز جماعتی از اهل مدینه رو به جمعیت نمودند

و گفتند: ای اهل یثرب (اهل مدینه) اینجا برای شما

موضع درنگ نیست، فوراً به خانه‌های خود برگردید.

و جماعتی از آنان که خجالت می‌کشیدند بدون عذر

برگردند، خدمت رسول الله آمده بهانه جوئی نمودند؛

به بهانه آنکه خانه‌های ما سرپرست ندارد و عیالات ما

تنها هستند اجازه برگشت می‌گرفتند، و در این موقع

خطر وجود مقدّسش را رها میکردند. خداوند

میفرماید که خانه‌های آنها بی‌سرپرست نبود، آنان قصد

^۱ آیه ۱۲، از سوره ۳۳: الأحزاب

فرار از جنگ داشتند؛ وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ
يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ
يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا
فِرَارًا.^۱

این اجمال قضیه احزاب بود. در چنین

موقعیتی بعضی از صحابه گفتند که: این دشمنان فقط

با محمد کار دارند، بیائید محمد را تحویل آنان بدهیم

و خود جان به سلامت بریم. در این هنگام پیغمبر

سه مرتبه خطبه خواند و مردم را

^۱ آیه ۱۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

به جهاد و دفاع و مبارزه با عمرو بن عبدود دعوت نمود، و هیچکس در این سه بار حاضر برای مقابله نشد جز وجود مقدّس مولی الموالی أميرالمؤمنین علیه السّلام که در هر سه بار برخاست و آمادگی خود را بیان کرد، تا بالأخره از حضرت رسول الله رخصت طلبید و دشمن را کشت و فتح بدست آن حضرت شد. در این قضیه تفاسیر و روایات شیعه و سنّی متّفق است و همگی اعتراف نموده‌اند.

جریان توقّف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلّم در حدیبیّه

سوّم: تفاسیر^۱ نگاشته‌اند که حضرت رسول الله به اصحاب خود وعده فتح مکه را داده بودند. در سنه ششم از هجرت در ماه ذی القعدة با جماعتی از اصحاب به قصد طواف خانه خدا از مدینه به سمت مکه رهسپار شدند و با خود شترانی برای قربانی همراه

^۱ در «مجمع البیان» ج ۵، ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۹، قضیّه صلح حدیبیّه مفصّلاً از ابن عبّاس روایت شده است.

داشته و آنها را اِشعار نموده و خود و اصحاب خود به حالت اِحرام در آمده طیّ طریق کردند تا به زمین حدیبیه نزدیک مکه رسیدند.

کفار قریش چون از قصد حضرت اطلاع پیدا کردند، از ورود آن حضرت و مسلمانان جداً ممانعت نمودند تا آنکه نزدیک بود جنگ در گیرد. بالأخره بعد از مراودات بسیار و ملاقاتهایی که رؤسای آنان با پیغمبر نمودند و فهمیدند که حضرت قصد جنگ ندارد و آن حضرت و مسلمین با حالت اِحرام شترانی برای قربانی همراه داشته و قصد زیارت و طواف خانه خدا را دارند، صلحنامه‌ای در زمین حدیبیه که در نزدیکی مکه است بین آنها و بین رسول خدا نوشته شد.^۱

صلح حدیبیه و برخی از بندهای آن

و از جمله بندهای آن، این بود که تا ده سال بین طرفین جنگ واقع نشود، و دیگر آنکه هر کس از اصحاب خواستند در مکه برای حجّ و عمره بروند در امان باشند و هر کس از کفار قریش در مدینه آید

^۱ «سیره ابن هشام» طبع مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ج ۳، ص ۷۸۲

در امان باشد، و یکی از شرائط آن این بود که پیغمبر
در آن سال وارد مکه نگردند بلکه در سال آینده برای
حج بروند.

صلحنامه به امضاء رسید و بنا شد حضرت در معیت مسلمین از آنجا به مدینه مراجعت کنند. حضرت امر فرمودند که مسلمانان همانجا سرهای خود را بتراشند و شترهای خود را قربانی کنند و بدین وسیله از إحرام بیرون آیند.^۱

گران آمدن صلح حدیبیه بر بعضی از اصحاب

این معنی برای بسیاری از اصحاب گران آمد و حاضر برای قربانی شترها و تراشیدن سرها در میان بیابان نبودند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: انْحَرُوا بُدْنَكُمْ وَاحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ. فَاُمْتَنَعُوا وَقَالُوا: كَيْفَ نَنْحَرُ وَنَحْلِقُ وَ لَمْ نَطْفُ بِالْبَيْتِ وَ لَمْ نَسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ؟! فَاعْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالِهِ مِنْ ذَلِكَ وَ شَكَى ذَلِكَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! انْحَرِ أَنْتَ وَ احْلِقْ.

فَنَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَلَقَ، فَنَحَرَ الْقَوْمُ عَلَى حَيْثُ^۲

^۱ همان مصدر، ص ۷۸۴؛ و «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۶، ص ۵۶۲؛ و از طبع حروفی، ج ۲۰، ص ۳۵۳

^۲ [در «بحار الأنوار» طبع کمپانی و نیز در «تفسیر علی بن ابراهیم» «عَلَى حَيْثُ» آمده است، ولی در «بحار الأنوار» طبع حروفی «عَلَى خُبْتِ» ضبط

يَقِينٍ وَ شَكِّ وَ اَزْتِيَابٍ^۱.

«حضرت به اصحاب خود امر کردند شتران را قربانی کند و سرها را بتراشند. اصحاب امتناع کردند و تخلف ورزیدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه ما قربانی کنیم و سر بتراشیم در حالی که هنوز گرد خانه خدا طواف ننموده‌ایم و بین دو کوه صفا و مروه سعی نکرده‌ایم؟! و در میان این بیابان بدون انجام این عبادات، سر تراشیدن و قربانی کردن و از إحرام بیرون آمدن غیر قابل

نموده و در تعلیقه گوید: ع فی المصدر المطبوع و نسخة مخطوطة منه و النسختين المطبوعتين من الكتاب «عَلَى حَيْثُ»، و فی نسختی الاخری المخطوطة: «علی حین» و استظهر فی هامشه أنه مصحّف «علی غیر»^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی ج ۶، ص ۵۶۲؛ و از طبع حروفی، ج ۲۰، ص ۳۵۳، به نقل از «تفسیر علی بن ابراهیم»

قبول است.

مخالفت صریح أصحاب با رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم در جریان بازگشت از

صلح حدیبیه

حضرت رسول الله از این تخلف و امتناع

اصحاب بسیار غمگین شدند و گلایه و شکایت را به

امّ سلمه بیان کردند. امّ سلمه عرض کرد: یا رسول

الله! خود شما قربانی کنید و سر تراشید. حضرت

قربانی کردند و سر تراشیدند، ولی بسیاری از

اصحاب سر تراشیدند و فقط تقصیر کردند، از روی

شکّ و تردیدی که درباره نبوّت آن حضرت برای

آنها در آن مرحله حاصل شد.»

لذا پیغمبر سه بار سر تراشیدگان را دعا کردند

و بر تقصیر کنندگان دعا نمودند، و در هر بار که از

آن حضرت تقاضا می نمودند که بر تقصیر کنندگان

نیز دعا کنند دعا نمی نمودند، تا در آخر وهله بنا به

تقاضای آنها بر آنها نیز دعا کردند. چون از حضرت

سؤال کردند که چرا فقط بر سر تراشیدگان دعا

فرمودید؟ حضرت گفتند: چون آنها شکّ نیاوردند.^۱

شک خلیفه ثانی در نبوت پیامبر

هنوز صلحنامه نوشته نشده بود که عمر بن الخطاب ناگهان برجست و نزد ابوبکر رفت و راجع به این قضیه واقعه و عدم ورود در مکه و قربانی و حلق در میان بیابان و شرائط صلحی که بر مسلمین ناگوار بود شکایت کرد و گفت: آیا این مرد رسول خدا نیست که چنین و چنان میکند؟

و بعد از ردّ و بدلهائی عمر میگوید: نزد پیغمبر آمدم و گفتم: آیا تو پیغمبر نیستی؟ فرمود: چرا. گفتم: مگر ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟

فرمود: بلی. گفتم: پس این حقارت چیست که به دست تو در این پیمان و صلح به ما رسیده است؟ حضرت فرمود: بلی، من رسول خدایم و هرگز مخالفت امر او نخواهم نمود و او یار من خواهد بود و مرا نصرت خواهد نمود.^۲

^۱ «سیره ابن هشام» ج ۳، ص ۷۸۴

^۲ همان مصدر، ص ۷۸۱

گفتم: مگر به ما وعده ندادی که به زودی به

مکه میرویم و طواف می‌کنیم؟ فرمود: بلی، ولی آیا من هیچ به تو خبر دادم که در این سال طواف می‌کنیم؟ گفتم: نه، چنین نگفتی. حضرت فرمود: بدرستیکه به مکه خواهی رفت و طواف خواهی نمود.

عمر میگوید: از روزی که اسلام آوردم تا آن روز در نبوت پیغمبر شک ننمودم ولی آن روز شک آوردم.^۱

ملاحظه میشود که اینها بودند اصحاب رسول خدا که بر نبوت آن حضرت شک آوردند و از تراشیدن سر و قربانی امتناع کردند و بر خلاف نص صریح و فرمان آن حضرت قیام نمودند.

جریان توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه وآله و

سلم هنگام مراجعت از غزوه تبوک

چهارم: از کتاب «دلائل النبوة» شیخ ابی بکر

أحمد بیهقی با إسناد خود مرفوعاً از ابی الأسود از عروه

نقل میکند که: چون رسول خدا از غزوه تبوک عزم

^۱ تفسیر «مجمع البیان» ج ۵، ص ۱۱۹

مراجعت به مدینه نمودند، در بین راه جماعتی از اصحاب، از راه مکر و خدعه، عازم بر قتل آن حضرت شدند و با یکدیگر بدین طریق پیمان نهادند که چون حضرت از عَقَبَه (راه باریک در بالای کوه که از یک طرف کوه و از طرف دیگر درّه عمیق است) عبور میکند در میان تاریکی شب حمله نموده و شتر پیغمبر را رَم دهند تا آن حضرت در آن درّه بیفتد و جان بسپارد. چون حضرت از این قضیه مطلع شدند، اصحاب را امر فرمودند که: هر کس می خواهد از وسط درّه عبور کند، چون راه عبور برای قافله پر جمعیت آسانتر است. و خود آن حضرت دستور دادند که عمّار یاسر پیاده حرکت نموده زمام ناقه حضرت را بدست گیرد، و حُذیفه بن الیمان از پشت سر مواظب بوده و ناقه را سوق دهد. عمّار از جلو ناقه، زمام ناقه را داشت و حذیفه از پشت سر

میراند، که ناگهان در تاریکی شب صدای شدیدی بلند شد و آن جماعت منافق خود را به پیغمبر رسانیدند، و حضرت به خشم در آمدند و به حذیفه امر کردند که برگردد و آنها را ببیند.

حذیفه برگشت و با چوب دستی که در دست داشت به صورت اسبها و شتران آنها زد، دید جماعتی نقاب بر رخ کشیده‌اند تا شناخته نشوند. چون حذیفه را دیدند ترسیدند که شناخته شوند و مکر آنها آشکار گردد، لذا سرعت نموده و خود را به مردمی که از وسط درّه عبور میکردند رساندند و خود را با آنها مخلوط نمودند.^۱

حذیفه برگشت و خود را به رسول الله رسانید. چون حذیفه رسید حضرت فرمودند: ای حذیفه! ناقه را تند بران. و به عمّار فرمودند: به راه بیفت. عمّار و حذیفه سرعت کردند تا رسول الله را

^۱ در «روضه کافی» ص ۱۶۵ وارد است از سهل بن یعقوب بن یزید عن عبدالحمید عمّن ذکره عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لَمَّا نَفَرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ نَاقَتُهُ قَالَتْ لَهُ النَّاقَةُ: وَاللَّهِ لَأُزَلَّتْ خُفًّا عَن خُفٍّ و لو قُطِّعَتْ إِرْبًا إِرْبًا. [«هنگامی که ناقه رسول خدا را رم دادند، ناقه خطاب به پیغمبر گفت: قسم به خدا، یک قدم بر نمی‌دارم و از جای خود حرکت نمی‌کنم، اگر چه تکه تکه گردم.»]

به سلامت از عقبه عبور دادند و منتظر شدند تا مردم که از بطن وادی حرکت میکردند و راهشان طولانی تر بود برسند.

حضرت به حذیفه فرمودند: ای حذیفه! آیا از این جماعت که قصد هلاک مرا داشتند کسی را شناختی؟ عرض کرد: شب تار بود و آنان نیز بر صورت خود نقاب کشیده بودند، ولی راحله دو نفر فلان و فلان را شناختم.

حضرت فرمودند: آیا دانستید آنها چه نیتی داشتند؟ عرض کردند: نه، یا رسول الله! حضرت فرمودند: آنها به خدعه و مکر، خود را به دنبال ما روانه

ساختند تا هنگامی که در ظلمت شب از کوره راه عقبه حرکت می‌کنیم، مرا از عقبه به درون درّه پرتاب کنند. عمّار و حذیفه گفتند: یا رسول الله! زمانی که سائر اصحاب از درون وادی برسند آیا امر نمی‌کنی تا این منافقین را گردن بزنند؟ حضرت فرمود: کراهت دارم از اینکه این سخن زبان زد مردم و گفتگوی مجالس و محافل گردد و بگویند که اینک محمد دست خونریزی خود را در اصحاب خود گشوده است.

سپس حضرت آن صحابه منافق را برای حذیفه معرفی کردند. و در کتاب أبان بن عثمان وارد شده است که آنها دوازده نفر بودند که هفت تن آنها از قریش بودند.^۱

عَلَّتْ نَكْشَتُنْ مَنَافِقِيْنِيْ كِهْ دَرِ تُوْطْئِهْ قَتْلِ پِيَامْبِرِ

دست داشتند

در همین زمینه از «کافی» روایتی نقل شده است از زراره از حضرت صادق یا حضرت باقر

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۳۲؛ و از طبع حروفی، ج ۲۱،

عليهما السلام که فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْلَا

أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ) وَآلِهِ اسْتَعَانَ

بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفَرَ بَعْدُوهُ قَتَلَهُمْ، لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ

كثِيرٍ.^۱

«حضرت رسول الله فرمودند: اگر من خوف

و کراهت از آن نداشتم که درباره من بگویند که

محمد از گروهی مدد جست و چون بر دشمنش ظفر

یافت آنها را کشت، هر آینه من گردنهای جماعت

بسیاری را میزدم.»

جریان فرار اصحاب در جنگ حنین

پنجم: فرار کردن اصحاب در جنگ حنین

است. توضیح آنکه: در حنین چون جنگ سختی بین

مسلمین و قبیله هوازن در گرفت، همگی پا به فرار

^۱ «سفينة البحار» طبع نجف، ج ۲، ص ۹، ماده صحب

گذاشته رسول خدا را تنها گذاردند، و جز ده نفر هیچ کس رسول الله را یاری نمی کرد. ابتدا قبیله بنو سلیم که از انصار بودند فرار کردند و سپس بقیه اصحاب پا به فرار گذاردند؛ فقط امیرالمؤمنین و آن عدّه معدود مشغول قتال بودند. فراری ها از جلو پیغمبر عبور میکردند و در حال فرار روی خود را نیز بسوی رسول خدا نمی نمودند.

عبّاس عموی پیغمبر لجام اُستر آن حضرت را در دست گرفته و در طرف راست اُستر محافظت میکرد. و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب از طرف چپ آن حضرت محافظت می نمود. حضرت رسول الله فریاد میزدند: ای جماعت انصار! من رسول الله هستم، بسوی من بیائید. هیچکس روی خود را بدان حضرت نمی نمود.

نسیبه دختر کعب مازنیه مشت های خود را از خاک پر میکرد و بر صورت فراریان می پاشید و می گفت: کجا فرار می کنید؟ خاک بر سر و روی شما باد! از خدا و رسول خدا فرار می کنید؟ عُمَر از جلو نسیبه می گذشت، نسیبه گفت: ای عمر! این چه کاری است که می کنید؟ فرار کردن در این حال چه

معنی دارد؟ عمر گفت: فرار کردن امر خداست.

اقدامات و دعای رسول اکرم صلی الله علیه و

آله و سلم برای پیروزی مسلمانان در جنگ

حنین

چون حضرت رسول الله تا بدین حد فرار

اصحاب را مشاهده نمودند، استر خود را به سمت

علی بن ابی طالب دواندند، دیدند با شمشیر کشیده

مشغول مدافعه و در جنگ است. حضرت به عباس

فرمودند:

اصْعَدْ هَذَا الظَّرْبَ^۱ وَ نَادِ: يَا أَصْحَابَ سُورَةَ

الْبَقَرَةِ! وَ يَا أَصْحَابَ الشَّجَرَةِ! إِلَى أَيْنَ تَفْرُونَ؟! هَذَا

رَسُولُ اللَّهِ! ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ

الْحَمْدُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ. فَنَزَلَ عَلَيْهِ

جَبْرَائِيلُ

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! دَعَوْتَ بِمَا دَعَا بِهِ مُوسَى حَيْثُ

فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ نَجَّاهُ مِنْ فِرْعَوْنَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ:

^۱ الظَّرْبُ كَكَيْفٍ: الْجِبَلُ الْمُنْبَسِطُ أَوْ الصَّغِيرُ.

نَاوِلْنِي كَفًّا مِنْ حَصَى .

نَاوَلَهُ فَرَمَاهُ فِي وُجُوهِ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ قَالَ: شَاهَتِ
الْوُجُوهُ! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكِ
هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَمْ تُعْبَدْ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ لَا تُعْبَدَ لَا تُعْبَدُ .

فَلَمَّا سَمِعَتِ الْأَنْصَارُ نِدَاءَ الْعَبَّاسِ عَطَفُوا وَ
كَسَرُوا جُفُونَ سُيُوفِهِمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ: لَبَّيْكَ! وَ مَرُّوا
بِرَسُولِ اللَّهِ وَ اسْتَحْيُوا أَنْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ لَحِقُوا بِالرَّايَةِ .

«از این کوه بالا برو و فریاد بر آر: ای اصحاب
سوره بقره! و ای اصحاب شجره! کجا فرار می کنید؟
این رسول خداست!»

سپس رسول الله دست خود را به دعا
برداشتند و گفتند: بار پروردگارا! حمد و ستایش
مختص ذات مقدس توست و شکایت بسوی توست
و تو فقط محل اعانت و کمک هستی. پس جبرئیل
نازل شد و گفت: ای رسول خدا! دعا نمودی به آن
دعائی که حضرت موسی نمود در آن وقتی که خدا
دریا را برای او شکافت و او را از فرعون نجات داد.
سپس حضرت به ابوسفیان بن حارث که
عموزاده آن حضرت بود فرمودند: مشتی از این

ریگها به من بده. او داد پس حضرت ریگها را به صورت مشرکین پاشید و گفت: زشت باد این صورتها! آنگاه حضرت سر خود را به آسمان بلند نموده گفتند: بار پروردگارا! اگر این جماعت مسلمین هلاک گردند تو دیگر عبادت نخواهی شد و اگر خودت می خواهی که کسی تو را عبادت نکند عبادت نکند.

چون أنصار صدای عبّاس را شنیدند برگشتند

و دست از فرار کشیدند و

غلافهای شمشیرهای خود را شکستند و می گفتند: لَبَّيْكَ! و از نزد رسول الله می گذشتند ولی از خجالت حیا میکردند که به خدمتش برسند. و همگی در زیر پرچم گرد آمدند.»

و بالأخره خدا نصرت را بر پیغمبر و مسلمین

نصیب فرمود، و این آیه در اینجا نازل شد: **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَ لَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ.**^{۱ و ۲}

«تحقیقاً خداوند شما را در مواطن بسیاری

یاری کرد و در روز حنین نیز شما را یاری فرمود، در حالیکه از کثرت افراد خود خوشنود بودید، لکن کثرت افراد کاری صورت نداد و زمین با تمام گشایش و فراخی بر شما تنگ شد، و شما همگی پشت نموده پا به فرار گذاشتید.»

برخی از صحابه خود را در مقابل پیامبر مستقل

الرأی می دانستند

^۱ آیه ۲۵، از سوره ۹: التَّوْبَةِ

^۲ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۰۹؛ و از طبع حروفی، ج ۲۱، ص ۱۵۰، از «تفسیر علی بن ابراهیم»

باری، حالات اصحاب رسول الله که در این پنج مورد مطالبی از آنها به میان آمد، شاهد و نمونه‌ای بود از یک سلسله مخالفت‌های طولانی که بعضی از آنها در تمام مدت حیات پیغمبر با آن حضرت داشتند و در بسیاری از امور، خود را مستقلّ الرأی در مقابل پیغمبر می‌دانستند. در بعضی اوقات که حالت سکون و آرامش بود و منافع شخصی آنها در خطر نبود سکوت اختیار می‌نمودند، و در بعضی از اوقات جدّاً در مقابل پیغمبر اظهار نظر و رأی می‌نمودند و در مواقع جنگ و شدّت و رزم در تزلزل و اضطراب بودند، و چه بسا در بعضی از اوقات قصد قتل خود آن حضرت را داشتند و در نبوّت

آن حضرت شک می نمودند، و پا به فرار گذاشته، در میان معرکه، در خطرترین اوقات آن حضرت را تنها گذاشته و از ترس جان برای حفظ خود فرار می نمودند.

آیا در این صورت صحیح است که باور کنیم حدیث: **أَصْحَابِ كَالنُّجُومِ** حدیث درستی است؟ آیا این اصحاب ستارگان آسمانند؟! آیا پیغمبر فرموده است که به هر يك از آنان اقتدا کنید آنها شما را هدایت خواهند نمود؟!!

آیات قرآن که در موارد بسیاری مؤمنین را مورد ملامت قرار میدهد و در اثر لغزشهایی که در موارد عدیده از آنها سر زده است آنها را توبیخ میفرماید و در بعض از آیات آنها را به شدت تهدید میکند و پیروی از باطل را مذموم و قبیح می شمرد؛ با اینحال چگونه پیغمبر اکرم درباه اصحاب خود توصیه به پیروی فرموده است؟

جواب از یک توهم در مورد روایت: «أصحابی

كَالنُّجُومِ»

ممکن است که کسی توهم کند که از اصحاب

نیکو، تمجید نموده و آنان را ستارگان آسمان شمرده و به پیروی از آنان دعوت فرموده است. ولی این توهم بجا نیست، زیرا:

اولاً: جمله ای را که عامّه از پیغمبر روایت میکند: **بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ** است، و لفظ **أَصْحَابِي** که جمع مضاف است و **إِفَادَه** عموم دارد، صریح در عموم است؛ یعنی تمام اصحاب من ستاره هستند و به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت.

ثانیاً: کسی که به روح قرآن و سیره آن حضرت آشنا باشد، میداند که چون قرآن و روش آن حضرت عنوان تبعیت و پیروی را از حقّ میداند و منحصر به حقّ میداند، هیچگاه بدون ارائه حقّ و معرفّی حقّ، در هیچ موردی از موارد، دعوت به پیروی از عنوانی دیگر، به هیچ وجه نمی نماید.

علاوه بر تمام این مطالب، علمای بزرگ عامّه در کتب و رسائل خود اخباری را از خود حضرت رسول الله نقل نموده اند که دلالت بر گناه و لغزش بعضی از صحابه می نماید.

علامه امینی قدس سره میفرماید: خدای سبحانه و تعالی در کتاب مقدس خود در آیات فراوانی، جماعتی از صحابه را به نفاق و برگشتن آنها به دوران جاهلیت معرفی کرده است. و فراموش مکن آنچه را که در صحاح و مسانید اهل تسنن راجع به آنها وارد شده است.

روایات وارده در صحاح اهل تسنن درباره ارتداد بعضی از صحابه

سپس می‌فرماید: در «صحیح بخاری» آمده

است که: **إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ]**

وَسَلَّمَ يُوْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّامِلِ فَيَقُولُ: أَصْحَابِي،

أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ

فَارَقْتَهُمْ. «جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم را در روز قیامت به طرف جهنم می‌کشند

و حضرت فریاد می‌زند: اصحاب من، اصحاب من!

جواب می‌رسد که: از وقتی که تو از دنیا رفتی و از آنها

جدا شدی آنها مرتد شدند و پیوسته به آراء و افکار

جاهلیت بر می‌گشتند.»

و در صحیح دیگر آمده است: **لَيَرْفَعَنَّ رِجَالُ**

مِنْكُمْ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! أَصْحَابِي!

فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ. «حضرت به

اصحاب خود فرمودند: جماعتی از شما را بلند می کنند

و سپس در مقابل من می ربایند و میبرند و من میگویم:

ای پروردگار من! این اصحاب من چه شدند؟! خطاب

میرسد: ای محمد! تو نمی دانی آنها بعد از رحلت تو چه

کارهایی بجای آوردند!»

و در صحیح دیگر آمده است: أَقُولُ: أَصْحَابِي!

فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ. «حضرت میفرماید:

من میگویم اصحاب من چه شدند؟ خود خدا جواب

میدهد: تو از بدعت‌هایی که بعد از تو گذاشتند اطلاع

نداری.»

و در صحیح دیگر آمده است: أَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي.

فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ. فَأَقُولُ: سُحْقًا

سُحْقًا لِمَنْ غَيْرِ بَعْدِي. «حضرت میفرماید:

چون آنها را به جهنم می‌کشند من می‌گویم: اینها از من هستند. جواب میرسد:

تو نمی‌دانی بعد از تو چه کارها کرده‌اند. پس من می‌گویم: دور باش و مرگ باد بر آن کسانی که بعد از من سنت مرا تغییر دادند و سفارشها و وصیتهای مرا تبدیل کردند.»

و در صحیح دیگر آمده است: فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! أَصْحَابِي! فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدُثُوا بَعْدَكَ؛ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى.

«حضرت فرمودند: من می‌گویم: ای پروردگار من! این دسته از اصحاب من را کجا می‌برید؟ خدا جواب میدهد: تو نمی‌دانی آنچه را که بعد از تو در دین احداث کرده و بدعت گذارده‌اند؛ آنها بر پاشنه‌های خود به طرف عقب حرکت کردند (و از ایمان به کفر و از توحید به شرک برگشتند).»

و در صحیح دیگر آمده است: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ. فَقَالَ: هَلُمَّ. فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ! قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.

ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّىٰ إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِّنْ بَيْنِي
وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ!
قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ
الْقَهْقَرَىٰ. فَلَا أَرَاهُ يُخْلَصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ.

«حضرت میفرمایند: وقتی که من در روز
قیامت ایستاده‌ام ناگهان جماعتی از صحابه مرا
می‌آورند تا اینکه چون من آنها را شناختم مردی از
فاصله بین من و بین آنها می‌آید و به آن جماعت
خطاب نموده میگوید: بیائید و حاضر شوید. من
میگویم: به کجا بیایند و برای چه مقصدی حاضر
شوند؟ آن مرد میگوید: سوگند به خدا بسوی آتش!
من میگویم: به چه علّت؟ میگوید: آنها به افکار و
آراء جاهلیت برگشتند.

سپس ناگهان دسته دیگری از صحابه مرا
می‌آورند تا همین که من آنها را

شناختم مردی از فاصله میان من و آنها بر می خیزد
و به آنها میگوید: بیاید حاضر شوید. من میگویم: به
کجا بیایند؟ آن مرد میگوید: قسم به خدا بسوی آتش!
من میگویم: گناهشان چیست؟ میگوید: آنها به أعقاب
جاهلی خود برگشتند. سپس حضرت فرمودند:
همینطور دسته دسته به جهنم می برند، و من نمی بینم
کسی نجات یابد مگر مثل هَمَلِ النَّعَمِ.»

کلام علامه امینی در خروج بعضی از صحابه

از عدالت

علامه امینی این اخبار را نقل فرموده است و
سپس فرموده است که:

قَسْطَلَانِي در «شرح صحيح بخاری» ج ۹، ص

۳۲۵، هَمَل^۱ را به معنای شتران گمشده یا شتران بدون

ساربان معنی نموده است؛ یعنی: نجات یافتگان از

اصحاب من کم اند مانند کم بودن شتران گم شده و بی

ساربان.

^۱ هَمَل جمع هامل به معنی شتر بی ساربان یا گمشده است، و این لفظ را
برای غنم گمشده استعمال نمی کنند.

و بعد از این مطالب میفرماید: مشاجرات و مباحثاتی که بین صحابه واقع شد که منجر به مخالفت و شتم و تباغض و قتال گشت که طبعاً یک دسته آنان را از عدالت خارج نمود، و همچنین جماعت بسیاری که خود مرتکب جنایات شدند، شاهد مدّعی ماست.^۱

و علامه طباطبائی مدّ ظله العالی در تفسیر خود میفرماید: و فی الصّحیحین عن اَبی هُرَیْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَهْطٌ مِنْ اَصْحَابِي (أَوْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِي) يَحْلُونَ عَنِ الْحَوْضِ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! أَصْحَابِي! فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؛ اِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَيَحْلُونَ.^۲

«در صحیح بخاری و مسلم، أبوهریره از

رسول خدا صَلَّى الله عليه

^۱ «الغدیر» ج ۳، ص ۲۹۶ و ۲۹۷

^۲ تفسیر «المیزان» ج ۳، ص ۴۲۰

وآله وسلّم روایت میکند که: حضرت فرمودند:
 در روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امت
 من) بر من وارد می‌شوند و آنها را از حوض کوثر
 دور می‌کنند. من می‌گویم: بار پروردگارا! اینان
 اصحاب منند! خدا می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو
 چه کارها کرده‌اند؛ آنها بر دین تو و ایمان به خدا
 پشت نموده‌اند، لذا آنها را از حوض کوثر دور
 می‌کنند.»^۱

^۱ و نیز مرحوم مجلسی علیه الرّحمة در «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷ و ۸؛ و از طبع حروفی، ج ۲۸، ص ۳ تا ص ۲۷، اخبار کثیری از طریق اهل تسنن راجع به انحراف صحابه نقل میکند. و نیز در «روضه کافی» طبع آخوندی، ص ۳۴۵ با إسناد خود روایت میکند از زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام که حضرت فرمودند:

أصبح رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يوماً كئيِّباً حزيناً، فقال له عليُّ عليه السّلام: ما لي أراكَ يا رسولَ الله كئيِّباً حزيناً؟ فقال: و كيفَ لا أكونُ كذلك؟! و لقد رأيتُ في ليلتي هذه أنَّ بني تيم و بني عدی و بني اميَّة يصعدون منبري هذا، يردّون النَّاسَ عن الإسلامِ القَهْقَرَى! فقلتُ: يا ربُّ! في حياتي أو بعدَ موتي؟ فقال: بعدَ موتِكَ.

[«یک روز صبح پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محزون و مغموم بود. علی علیه السّلام به حضرت عرض کرد: چه شده است که شما را محزون و مغموم می‌بینم؟ حضرت فرمودند: چگونه محزون نباشم در حالیکه دیشب دیدم که بنی تيم و بنی عدی و بنی امیه بر فراز منبرم می‌روند و مردم را از اسلام به جاهلیت برمی‌گردانند! پس گفتم: خدایا آیا این قضیه در زمان حیات من است یا بعد از مرگ من؟ خداوند فرمود: بعد از مرگ تو.»]

و نیز در همین صفحه از زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت میکند که: "قال: قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لولا أنَّي أكرهُ أن يُقال: إنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعانَ بِقَوْمٍ حتَّى إذا ظفروا بَعْدُوهُ قَتَلَهُمْ، لَضربتُ أعناقَ قومٍ كثيرٍ."

کلام تفتازانی: لیس کلُّ صحابیِّ معصوماً

مرحوم شهید قاضی نور الله شوشتری رضوان

الله علیه در کتاب «إحقاق الحق» مطلبی از مولی سعد

الدین تفتازانی شارح کتاب «مقاصد» نقل میکند که

بسیار شایان دقت و مطالعه است و آن اینک:

روایت «روضه کافی» در برگرداندن مردم به

جاهلیت توسط برخی از اصحاب (ت)

آنچه بین صحابه واقع شد از جنگها و مشاجرات، بطوریکه در تواریخ ثبت و در زبانهای مردمان مورد وثوق ضبط است، دلالت دارد بر آنکه بعضی از آنها از راه حق و مستقیم عدول نموده و به پایه فسق و ظلم رسیده‌اند، و سبب این انحراف همان حقد و عناد و حسد و دشمنی و طلب حکومت و ریاست و میل به لذات و شهوات بود.»

سپس میگوید: اِذْ لَيْسَ كُلُّ صَحَابِيٍّ مَعْصُومًا وَلَا كُلُّ مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ بِالْخَيْرِ مَوْسُومًا. «به علت آنکه هر صحابی‌ای معصوم نیست، و هر کس به مجرد آنکه پیغمبر را ملاقات کرده موسوم به خیر و خوبی نخواهد بود.»

آنگاه میگوید: ولیکن چون علماء به اصحاب رسول خدا خوش گمان بودند، برای خطایا و گناهان آنها محمل‌هایی بیان کردند و کارهای آنان را به تأویل‌هایی سر و صورت دادند. و بنا بر آن گذاشتند که برای حفظ عقائد مسلمانان از ضلالت و تاریکی، صحابه را از ضلال و گمراهی و فسق، محفوظ و مصون معرفی کنند، تا آنکه مسلمانان در حق بزرگان

از اصحاب خصوصاً مهاجرین از آنها و انصار که بشارت ثواب قیامت به آنها داده شده است گمان بد نبرند و عقیده آنها متزلزل نگردد.

و اما آن ستم‌هایی که به دست صحابه بر اهل بیت رسول خدا رسیده، آنقدر روشن است که جائی برای تأویل و إخفاء آن نمی‌ماند، و به اندازه‌ای شنیع است که جای اشتباه برای کسی نیست. و نزدیک است که سنگ بی زبان بر آن شهادت دهد و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین‌اند بر آن گریه کنند و کوهها منهدم و خراب گردند و سنگها شکافته و پاره پاره گردند؛ و بدی اعمال آنان و زشتی‌های کردار ایشان به مرور شهر و دهور باقی بماند.

تفتازانی صحابه‌ای که بر اهل بیت پیامبر ستم

نموده‌اند را لعنت می‌نماید

پس لعنت خدا باد بر آن افرادی که خود مباشرت بدین قبائح نمودند یا راضی شدند یا سعی کردند. و عذاب آخرت برای آنها شدیدتر و با دوام‌تر

است^۱ تا اینجا کلام تفتازانی تمام شد.

روایت: «أصحابی کالنجوم» جعلی و از چهار

جهت مورد نقد است

و بطور کلی معلوم شد که حدیث: أَصْحَابِي

کالنجوم از چهار جهت حدیث ساختگی و مجعولی بیش

نیست؛ که آنرا طبق مشتبهات خود ساخته و به رسول

الله نسبت داده‌اند:

جهت اوّل: ضعف راویان این حدیث است.

جهت دوّم: مخالفت حدیث با مضمون آیات

قرآن که پیروی و تبعیت را منحصر به حق و افراد

متّصل به حق میدانند.

جهت سوّم: مخالفت حدیث است با طرز

حالات روحی صحابه و اعمالی که از آنها در دوران

حیات پیغمبر سر میزده است.

جهت چهارم: مخالفت حدیث است با

نصوص کثیره وارده از اهل سنت که دلالت بر

انحراف بسیاری از صحابه بعد از رسول خدا دارد، و

آنها به علّت بدعت گذاردن در دین و برگشت به آراء

^۱ «إحقاق الحق» ج ۲، ص ۳۹۱

جاهلیت و کارهائی که بعد از رحلت مرتکب شده‌اند، داخل در دوزخ خواهند شد.

تعارض روایت: «أصحابی کالنجوم» با حدیث

سفینه

فرضاً اگر از تمام این جهات نیز صرف نظر کنیم،

مضمون حدیث: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ**

مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، با مضمون

حدیث: **أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ**، تنافی

و تعارض دارد. و طبق موازین حدیث چون حدیث

سفینه حدیث بسیار معتبر و متواتری است که از رسول

الله نقل شده است، لذا باید بدین جهت حدیث:

أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ را حدیث مجعول و باطلی دانست و

آن را رد نمود.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله اهل بیت

عصمت را به یک کشتی معمولی در شب تار که

مسافرین خود را بخواهد از شهری به شهر دیگری

حرکت دهد تشبیه فرموده‌اند تا در اینجا مسافرین کشتی در آن شب تاریک نیازی به ستارگان آسمانی داشته و با دیدن آنها و جهت‌یابی، مسیر خود را دریافته رو به مقصود حرکت کنند؛ بلکه حضرت رسول اکرم اهل بیت عصمت را به کشتی نوح تشبیه می‌کنند. و کشتی نوح خاصیتش این بوده که فقط اگر کسی خود را در آن سوار می‌نمود نجات می‌یافت، و اگر کسی تخلف می‌ورزید دچار غرقاب و هلاکت می‌شد، و لذا فرموده است: مَنْ رَكَبَهَا نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

اهل بیت، بشریت را از طوفان هلاکت نجات

داده به مقصود میرسانند

و سرّ این معنی با ملاحظه داستان نوح و مخالفت امت با آن حضرت و عذاب عمومی الهی مبنی بر غرق شدن و هلاکت جمیع امت و تنها نجات کسانی که خود را در آن کشتی وارد کنند، ظاهر می‌شود.

کشتی نوح تنها سفینه نجاتی بود که در مقابل آن کشتی دیگری وجود نداشت. کشتی نوح تنها محلّ امنی بود که جز سواران آن همه دستخوش

هلاک شدند. کشتی نوح بر روی سیلاب جهانگیر و طوفان عالمگیر حرکت میکرد، در حالیکه قلال کوهها را نیز آب فرا گرفته بود.

منظور از کشتی نوح حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر و از محلّ خطر به محلّ امن و امان نبود، چون تمام عالم را آب فرا گرفته بود. و لذا مسیر خاص و معینی نداشت تا سواران آن احتیاج به ستارگان و جهت‌یابی داشته باشند؛ بلکه خاصیت آن فقط نجات از طوفان و به ساحل خشکی رسیدن بعد از خاتمه طوفان بود.

بنابراین کشتی نوح فقط نتیجه‌اش حفظ سواران از غرقاب و هلاکت بود.

تشبیه اهل بیت به کشتی نوح که برای نجات از

هلاک بود و احتیاجی به ستارگان نداشت

و برای این نتیجه تفاوتی نداشت که شب باشد یا روز، ستاره‌ای در آسمان باشد یا نباشد. کشتی نوح حرکت عرضی در روی زمین نداشت، بلکه چون حضرت نوح و پیروان آن حضرت سوار شدند و طوفان شروع شد، به روی آب

آمد؛ و چون طوفان خاتمه پیدا کرد و آسمان از باران ایستاد و زمین آب خود را بلعید، کشتی نوح بر زمین خشک و نجات نشست.

سرّ تشبیه اهل بیت به کشتی نوح

با این معانی ملاحظه میشود که تشبیه حضرت رسول الله، اهل بیت را به سفینه نوح، چقدر تشبیه عالی و پرارجی است. و از این تشبیه انحصار نجات و امان در اهل بیت ملاحظه میگردد.

علاوه بر تمام این مطالب، کسی که در کشتی بنشیند با یکایک از ستارگان در شب تار که نمی‌تواند جهت‌یابی کند. بسیاری از ستارگان در آسمانند که ابداً عنوان جهت‌یابی در آنها نیست، فقط بعضی از ستارگانند که هادی و راهنما هستند، مانند: جَدی و عیوق و ثریا و سُهیل. و اینها ستارگان انگشت شماری بیش نیستند. لذا در قرآن مجید فرموده است: **وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ**^۱. و ستاره را در این آیه جنس

^۱ آیه ۱۶، از سوره ۱۶: النحل؛ [«و برای شما نشانه‌هایی قرار داد، و به وسیله ستاره‌راهنمایی می‌شوند.»]

قرار داده است، نه اینکه مراد تمام ستارگان بدون
استثناء باشد.

و معلوم است که این ستارگان محدود و
مشخص، هدایت کنندگان به راه نجات:
أمیرالمؤمنین و فاطمه و دو فرزندانشان حضرت
حسن و حسین علیهم السّلام و اولاد آن حضرت اند
که حقاً درخشندگی خاصی در آسمان اسلام داشته،
و در لیل دیجور و ظلمت شب طولانی در فتن و
أهواء مُضِلّه، دستگیران و راهنمایان به مدینه طیبه
سعادت و توحیدند.

باری، سخن در شرح کلام فخر رازی که از
بعض مذکرین نقل کرده بود به درازا کشید. و چون
بسیاری از اهل سنّت بلکه تمام آنان گرفتار این اشتباه
هستند، لذا برای رفع اشتباه ناچار بودیم بسط کلام
دهیم.

نظر عامّه در مورد عدالت صحابه

شاید روی حسّ خوش بینی که اکثر عامّه به صحابه رسول خدا دارند آنها را عادل معرفی می‌کنند، یا برای توجیه و تأویل جنایات بعضی از آنها مجبور شده‌اند همگی را عادل معرفی کنند.

لکن بعضی از آنها تصریح کرده‌اند که: صحابه مانند غیر صحابه‌اند و هیچ خصوصیتی در آنها نیست؛ در آنها بد و خوب، متقی و زشت کردار، مؤمن و منافق، اهل خدا و اهل هوای نفس، وجود داشته است.

و بعضی از عامّه گفته‌اند که: آنها مانند غیر آنها هستند تا زمان ظهور فتنه و انقلاب بین امیرالمؤمنین علیه السّلام و معاویه، ولیکن بعد از ورود بعضی از آنها به لشکر معاویه و ملحق شدن آنها به معاویه، دیگر شهادت آنها در محکمه اسلام بطور مطلق قبول نیست.

و معتزله گفته‌اند که: همه صحابه از مردمان عادل و خوبند مگر آنان که دانسته شود با امیرالمؤمنین علیه السّلام جنگ نموده‌اند.

و امّا شیعه امامیه صحابه را مانند سائر افراد مردم میدانند بدون تفاوت، که در میان آنها عادل و فاسق و منافق و گمراه بوده است.^۱

و بسیاری از آنان بعد از رحلت رسول اکرم، مرتدّ شده و به أعقاب جاهلی بازگشت نموده‌اند.

و امّا معصوم بودن از خطا و گناه به مقتضای آیه تطهیر اختصاص به ذوات مقدّسه حضرت رسول الله و أميرالمؤمنین و فاطمة الزهراء و حسنین علیهم السّلام دارد، و طبق نصوص کثیره از شیعه و سنّی و به تنقیح مناط و روایاتی که وارد شده است، شامل تمام ائمّه اثنی عشر می‌گردد لا غیر.^۲

سرّ جعل روایت: «أصحابی کالنجوم»

باری، چون صحابه مردم را از اهل بیت منصرف نمودند و به خود دعوت کردند و به اریکه خلافت رسول الله طمع نمودند و با وجود نصوص غدیر و أدلّه و شواهد بی شمار حاضر نشدند از حضرت مولی الموحّدین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پیروی

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۹؛ و از طبع حروفی، ج ۲۸، ص ۳۶، در قسمت «بیان» علامه مجلسی

^۲ «الغدیر» ج ۳، ص ۲۹۴

کنند و آن حضرت را مانند جملِ مخشوش به مسجد بردند
و خانه حضرت صدیقه دختر رسول خدا را آتش زدند
و در مقابل احتجاجات امیرالمؤمنین و أدله آن حضرت
و نور چشم مصطفی و پاره جگر رسول خدا فاطمه
زهرا جواب نداشتند، ناچار با وضع حدیث: أَصْحَابِي
كَالنُّجُومِ خَواستند به مردم بفهمانند که اینها ستارگان
آسمانند و جنایات آنها نور ستارگان است! به اینها تأسی
کنید و از روش آنها پیروی کنید و در کار آنها سؤال و
چون و چرا ننمائید و صحابه را خالی از خطا و مصون
از گناه بدانید!

و لذا امت نیز از این حدیث، خوب تبعیت
کردند و به دنبال روش صحابه منحرف، از هیچ
تعدی و تجاوزی کوتاهی نکردند؛ سبط رسول خدا
را با برادران و فرزندان و عشیره و اصحابش کشتند
و خیمه او را آتش زدند و خاندان او یعنی خاندان
رسول خدا را به اسارت بردند، و هزاران هزار جنایت
به علویین و بنی فاطمه از بنی الحسین و بنی الحسن
انجام دادند، تا حدی که آنها بر سر کوهها فرار
می کردند و ایمنی از جان خود نداشتند، و آنها را

دسته دسته در زندانهای نمناک و تاریک می‌گشتند و اجساد آنان را زنده زنده در لابلای دیوار عمارات جای میدادند.

اینها همه تبعیت و پیروی از حدیث: أَصْحَابِ كَالنُّجُومِ بود که امت خوب معنی این حدیث را فهمیدند و به سیره اصحاب رسول خدا: عمر و ابابکر و مُغیرة بن شُعبه و أبو عُبَیْدَة جَرَّاح و عثمان بن عفَّان و معاویة بن اَبی سفیان و عمرو بن العاص و غیرهم رفتار کردند، و حقّ آقائی و مولویت آنان را به تمام

و کمال ادا کردند، و حقاً به آنها اقتدا نمودند و حقاً به هدایت آنان هدایت یافتند.

روایت: «أصحابی کالنجوم» خودش نافی

خودش است

باری این حدیث مجعول، خود نافی خود است؛ مضمونش دلیل بر بطلان سند اوست. لذا آنچه خواستند از قبائح اعمال بعض از صحابه مشهور دفاع کنند، زشتی اعمال آنان بیشتر آشکار شد، و هر چه خواستند خیانت‌های آنان را سر و صورت دهند و به محملی صحیح تأویل کنند، واقع مطلب بیشتر هویدا گشت.

جائی که رسول خدا صریحاً میفرماید: فاطمه پاره جگر من است، اذیت به او اذیت به من است، آیا میتوان اذیت‌های ابوبکر و عمر را بدان نور دیده رسول خدا، تأویل نمود و توجیه کرد؟ هیئات هیئات!

روایات مربوط به جایگاه حضرت زهرا علیها

السّلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

پیغمبر اکرم نه يك بار و دو بار؛ بارهای عدیده،

نه در نزد يك نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسیار، در مجالس مختلفه، در نزد مهاجرین و أنصار، در نزد دوست و دشمن، فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي**. «فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»

تعبیرات مختلف در روایت: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّي»

و به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّي يُؤْذِنِي مَا إِذَاهَا وَ يَغْضِبُنِي مَا يَغْضِبُهَا**. «فاطمه قطعه‌ای از بدن من است؛ آزار میرساند به من آنچه به او آزار میرساند، و مرا به غضب در می‌آورد هر چه او را به غضب در آورد.»

و به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّي يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَ يَبْطِنُنِي مَا يَبْطِنُهَا**. «فاطمه پاره‌ایست از من؛ مرا به اندوه و غصه در آورد هر چه فاطمه را به اندوه و غصه درآورد، و مرا خوشحال گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ^۱

مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَ يَنْصِبُنِي^۱ مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پاره

بدن من است؛ رنج میدهد مرا آنچه او را رنج دهد، و

خسته میکند مرا آنچه او را خسته کند.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ^۲

مِنِّي يَرِيْبُنِي^۲ مَا أَرَابَهَا وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. «فاطمه پاره

بدن من است، فاطمه قطعه بدن من است؛ مرا ناراحت

و کدر نماید آنچه او را ناراحت و کدر نماید، و مرا آزار

دهد آنچه او را آزار دهد.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ^۳

مِنِّي يَسْعِفُنِي^۳ مَا يَسْعِفُهَا. «فاطمه پاره‌ای از من است؛

به من میرسد آنچه به او میرسد. (خوبی به من میرسد

چنانچه خوبی به او برسد، و گزند به من میرسد چنانچه

گزندی به او برسد.)»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ^۴

^۱ أَنْصَبَهُ: أَتَعَبَهُ.

^۲ رَابَهُ وَ أَرَابَهُ: سَاءَهُ وَ أَزْعَجَهُ.

^۳ أَيْ يَنَالُنِي مَا يَنَالُهَا وَ يَلْمُ بِي مَا يَلْمُ بِهَا.

^۴ الشَّجَنُ وَ الشَّجْنَةُ وَ الشُّجْنَةُ وَ الشُّجْنَةُ: الغُصْنُ المُلْتَفُّ المُشْتَبِكُ، وَ الشُّعْبَةُ

مِنِّي يَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا وَ يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا. «فاطمه

شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد من است؛ خوشحال

و فرحناك میکند مرا آنچه او را خوشحال کند، و گرفته

و مهموم میکند مرا آنچه او را مهموم و گرفته کند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ^۱

مِنِّي مَنْ إِذَاهَا فَقَدْ آذَانِي.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِّنِّي يَقْبِضُنِي مَا

يَقْبِضُهَا وَ يَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِّنِّي يَسْرُنِي مَا

يَسْرُهَا.

«فاطمه پاره گوشت من است؛ کسی که او را

آزار رساند مرا آزار رسانیده، کسی که او را اندوهناک

کند مرا اندوهناک نموده، کسی که او را مسرور و شاد

کند مرا مسرور و شاد نموده است.»^۲

اینها احادیثی است که ائمه حدیث اهل تسنن

در صحاح سته، و عدّه بسیاری دیگر از بزرگان رجال

مِن كُلِّ شَيْءٍ. و يقولون: الحديث ذو شجون ای ذو فنون متشعبة.

^۱ المضغعة: القطعة التي تمضغ من لحم و غيره.

^۲ در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۷۹ از دیلمی روایت می کند که

پیغمبر فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

حدیث در کتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت
نموده، و علامه امینی قدس سره از پنجاه و نه نفر از
بزرگان علمای آنها که در کتب خود آورده‌اند این
أحادیث را روایت میکند.^۱

روایاتی از «الفصول المهمة» درباره محبت

شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت

زهرا علیها السلام (ت)

^۱ «الغدير» ج ۷، ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۳

[و همچنین آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة الغراء» ص
۲۴۳ تا ص ۲۴۵ روایت می کند که:

(۹) - ما أخرجه البخاری و مسلم في صحيحهما (كما في ترجمة الزهراء
من «الإصابة» وغيرها) عن المسور قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و
آله و سلم) يقول على المنبر: فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها و يرييني
ما رابها.

و نقل النبھانی في أحوال الزهراء من «الشرف المؤبد» عن البخاری بسنده
إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قال: فاطمة بضعة مني، يغضبني
ما يغضبها. قال: و في رواية: فمن أغضبها أغضبني. قال: و في «الجامع
الصغير»: فاطمة بضعة مني يقبضني ما يقبضها و يبسطني ما يبسطها.

و قالت - بأبي هي و أمي - لأبي بكر و عمر (كما صرح به الإمام ابن قتيبة في
أوائل كتاب «الإمامة و السياسة»): «نشدتكم الله أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى
الله عليه و آله و سلم) [ادامه در صفحه بعد]

دلالت روایات بر عصمت حضرت فاطمه زهرا

سلام الله علیها (ت)

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یقول: رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی، فمن أحب ابنتی فاطمة فقد أحببني و من أرضی فاطمة فقد أرضانی و من أسخط فاطمة فقد أسخطني؟ قالوا: نعم سمعناه من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم). و هذا من الأحادیث المتواترة عن أئمة العترة الطاهرة و كفی به حجة لتفضيلها على من سواها من نساء العالمين، و هل يعدل مسلم ببضعة النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) و بقيته في أمته أحداً من الناس؟ و قد تدبر هذا الحديث من تدبره من اولی الألباب فرأه يرمى إلى عصمتها لدلالته على امتناع وقوع كل من أذيتها و ريبها و غضبها و سخطها و رضاها و انقباضها و انبساطها في غير محلها، كما هو الشأن في أذية النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) و ريبته و رضاه و سخطه و انقباضه و انبساطه؛ و هذا كنه العصمة و حقيقتها كما لا يخفى.

«بخاری و مسلم در صحیحین روایت می کنند از مسوّر که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر میفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را بیازارد مرا نیز می آزارد، و هر چه او را مکدر سازد مرا مکدر می نماید.

و نبهانی در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشرف المؤبد» از بخاری با سند او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نیز غضبناک می سازد. او می گوید: در روایت دیگری آمده است: پس هر کس او را غضبناک نماید مرا غضبناک ساخته است. و نیز می گوید در «الجامع الصغیر» وارد است که: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد مرا شاد و منبسط می سازد. و آن بانوی گرامی - که پدر و مادرم فدای او باد - به ابوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم میدهم به خدا که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدید که میفرمود: رضایت فاطمه از رضای من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقیقاً که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضی سازد مرا راضی ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین نموده است؟ آنها

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفتند: بله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم.

و این از احادیث متواتره از ائمه عترت طاهره است، و همین روایت به عنوان حجّت و دلیل برای تفضیل آن حضرت بر زنان عالمیان کفایت میکند؛ آیا هیچ مسلمانی فردی از مردم را با بضعه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بقیّه و خلف او در بین امت مقایسه می‌کند؟

و به تحقیق که هر کس از صاحبان خرد در این روایت تدبّر نموده، اینطور دریافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زیرا این روایت می‌فهماند که محال است هر یک از اذیت شدن و پریشان گشتن و غضب و سخط و رضایت و گرفتگی خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غیر محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبی اکرم نسبت به این امور، مطلب از همین قرار است؛ و این حقیقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفی نیست.»

(۱۰) - «ما أخرجَهُ ابنُ أبي عاصِمٍ (كما في تَرْجَمَتِهَا من «الإصابة») بسنده إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِفَاطِمَةَ: إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ. وَ أَخْرَجَهُ الطَّبْرِيُّ وَ غَيْرُهُ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ كَمَا فِي أَحْوَالِهَا من «الشَّرَفِ الْمُؤَبَّدِ» وَ غَيْرِهِ، وَ هُوَ فِي الدَّلَالَةِ عَلَى تَفْضِيلِهَا وَ عَصَمَتِهَا كَالْحَدِيثِ السَّابِقِ.»

«ابن ابی عاصم به سند خود از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: حقاً که خداوند بنخاطر غضب تو غضب می‌نماید و بواسطه رضایت تو راضی می‌شود.

و این روایت را طبری و غیر او با إسناد حسن روایت کرده‌اند، همانطور که در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشرف المؤبد» و غیر آن ذکر شده است. و این روایت در دلالت بر برتری آن حضرت و عصمتشان مانند حدیث سابق است.»

(۱۱) «ما أخرجَهُ جماعةٌ من أثبات المحدثينَ و أعلامِهِم كالإمام أحمد بن حنبلٍ (من حديثِ أبي هريرةَ في صفحة ٤٤٢ من الجزء الثاني من مُسنَدِهِ) قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ فَقَالَ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ.» و أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ من حديثِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ (كما في تَرْجَمَةِ الزهراءِ من «الإصابة») أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَهُمْ» - انتهى.

و هذا الحديثُ فِي الدَّلَالَةِ عَلَى تَفْضِيلِهَا وَ عَصَمَتِهَا كَسَابِقِهِ، وَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى كَفْرِ مُحَارِبِيهِمْ كَمَا تَرَى.

خطاب: «أنا حربٌ لمن حاربكم» از طرف

پیامبر به اهل بیت علیهم السّلام (ت)

دلالت این روایت بر کفر محاربان اهل بیت

علیهم السّلام (ت)

«جماعتی از معتبرین محدّثین و بزرگان ایشان چون احمد بن حنبل چنین حدیث کرده‌اند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به علیّ و حسن و حسین و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتی باشد من با او در صلح و آشتی هستم.

و ترمذی از حدیث زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علیّ و فاطمه و حسن و حسین محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم.

و این حدیث در دلالت بر افضلیّت و عصمت آن حضرت مانند روایت قبل است. و همانطور که می‌نگری دلالتی نیز بر کفر محاربان اهل بیت دارد.» [

خشم فاطمه زهرا سلام الله عليها از أفعال خليفه

این روایات از نقطه نظر اهل تسنن مسلم است، و نیز مسلم است که ابوبکر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جای تردید نیست که آن قدر آن حضرت از أفعال خليفه در خشم بود که با او تکلم نکرد و از او دوری جست تا از دنیا رحلت نمود.

منع ارث فاطمه زهرا سلام الله عليها توسط

غاصبان خلافت

بخاری در صحیح خود روایت میکند با إسناد

خود از عروة بن زبیر که: إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ

عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ]

وَسَلَّمَ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مِمَّا تَرَكَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ

عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

[وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فغَضِبَتْ

فَاطِمَةُ بِنْتُ

رسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَأٰلِهٖ] وَ سَلَّمَ، فَهَاجَرَتْ

أَبَابِكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ.^۱

«عائشه به عروة بن زبیر خبر میدهد که فاطمه

دختر رسول خدا از ابوبکر بعد از رحلت حضرت

رسول الله درخواست کرد که میراثش را از آنچه

خداوند به پیغمبرش داده بود بدهد. ابوبکر گفت:

رسول الله فرموده است: ما إرث نمی گذاریم، آنچه

از ما می ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر

رسول خدا از گفتار ابوبکر به غضب در آمد و از

ابوبکر دوری نموده و پیوسته با او ملاقات نکرد تا از

دنیا رحلت نمود.»

آنقدر حضرت صدیقه از آزار آنان در رنج بود

که در بستر مرگ نیز اجازه ورود نداد. ابوبکر و عمر

به دیدن آمدند با آنها صحبت نکرد. و حتی از نماز

خواندن ابوبکر و عمر پس از مرگش جلوگیری

فرمود و وصیت کرد که آنها بر من نماز نگزارند. و

چون از دنیا رحلت فرمود ابوبکر را خبر نمودند.

^۱ «صحیح بخاری» ج ۲، ص ۱۸۶، باب فرض الخمس؛ و از طبع امیریّه

بولاق، ج ۴، ص ۷۹

بخاری همچنین از عروۃ از عائشه روایت میکند

که: چون حضرت فاطمه تقاضای ارث خود نمود، فأبى أبوبکر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً، فوجدت^۱ فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت. و عاشت بعد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ستة أشهر. فلما توفيت دفنها زوجها عليُّ ليلاً و لم يؤذن بها أبابكر و صلى عليها.^۲

«أبوبکر از دادن ارث رسول الله به فاطمه امتناع ورزید. فاطمه بسیار غضبناک شد و از او دوری نمود و با او دیگر تکلم نکرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگی نمود. چون وفات کرد شوهر او علی او را در شب دفن نمود و أبوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد.»

تحریف ترمذی در تاریخ برای اعتذار از جانب

خلفاء نسبت به رفتارشان با فاطمه زهرا سلام

^۱ و جَدَّتْ عَلَيْهِ أَى غَضِبَتْ.

^۲ «صحيح بخارى» ج ۳، باب غزوة خيبر، ص ۵۵؛ و از طبع أميريه بولاق، ج

عجیب است که ترمذی در «سنن» به نقل از علی بن عیسی، تکلم نکردن فاطمه را بطور ماهرانه‌ای تصحیف و تأویل نموده و خواسته است به جنایت ابوبکر سر و صورتی بدهد. او میگوید: ابوبکر و عمر به حضرت فاطمه عرض کردند: دختر رسول خدا! ما که به تو فدک را ندادیم، به جهت آن بود که از رسول خدا شنیده بودیم که ما ارث نمی‌گذاریم، لذا فاطمه دیگر با آنها تکلم نکرد؛ یعنی کلام آنها را تصدیق نمود و در موضوع فدک و طلب میراث دیگر تکلم ننمود.^۱

این تأویل و تصحیف ترمذی بسیار بیجا و غلط است، و در مقابل روایات صحیح‌های که در «بخاری» و غیره نقل شده که فاطمه غضبناک شد و دیگر با او ملاقات ننمود و تکلم نکرد و وصیت نمود که او را شب دفن کنند و ابوبکر را برای نماز خبر نکنند تا از دنیا رفت، این تأویل و توجیه کجا میتواند

^۱ «سنن ترمذی» طبع اوّل، مطبوعه مصطفی البابی الحلّبی (مصر - سنه ۱۳۸۲) تحقیق ابراهیم عطوة، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۱۵۸

روی جنایات فرزند ابو قحافه را بپوشاند؟!!

وصیت حضرت فاطمه علیها السلام به عدم

حضور عائشه و پدرش برای نماز بر حضرت

باری حضرت فاطمه وصیت نموده بود که نه

تنها ابوبکر بلکه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگذارد.

در «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از

وصیت آن حضرت راجع به کیفیت ساختن نعش و

وصیت به أسماء، بنت عمیس گوید: فلما تُوفِّيتُ جاءت

عائشةُ فَمَنَعَتْهَا أَسْمَاءُ، فَشَكَّتْهَا عَائِشَةُ إِلَى

ابوبکر و قالت: هذه الخثعمية تحول بيننا و بين بنت
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم. فوقف ابوبکر
 على الباب و قال: يا أسماء! ما حملك على أن منعت
 أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم أن يدخلن
 على بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم و قد
 صنعت لها هودجًا؟ قالت: هي أمرتني أن لا يدخل
 عليها أحد و أمرتني أن أصنع لها ذلك. قال: فاصنعى ما
 أمرتك. و غسلها علي و أسماء^١.

ممانعت أسماء بنت عميس از ورود زنان پیامبر

بر جنازه فاطمه زهراء سلام الله عليها

«بعد از وفات حضرت فاطمه عليها السلام
 عائشه به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عميس او را
 راه نداد. عائشه به پدرش ابوبکر شکایت کرد و
 گفت:

این زن خثعمیه^٢ میان ما و میان دختر رسول

^١ «اسد الغابة» طبع دار إحياء التراث العربی، ج ٥، ص ٥٢٤

^٢ در «تاریخ طبری» طبع مؤسسه الأعلمی، ج ٢، ص ٦١٦ آمده است که: جدّ
 أعلای أسماء بنت عميس أفتل بوده و او خثعم است. قال: و هي أسماء بنت
 عميس بن معد ابن تيم بن الحارث بن كعب بن مالك بن قحافة بن عامر بن
 ربيعة بن عامر بن مالك بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عفرس بن خلف

خدا فاصله انداخته است.

أبوبکر آمد و در خانه فاطمه ایستاد و گفت:

ای أسماء! چه موجب شده است که زنهای پیغمبر را

از ورود بر دختر پیغمبر منع می‌کنی، و برای او

هودجی ساخته‌ای؟ أسماء گفت: فاطمه به من امر

کرده است که به هیچ کس اجازه ورود بر جنازه او را

ندهم، و او مرا امر کرده است که این هودج و صورت

تابوت را برای او بسازم. أبوبکر گفت: آنچه فاطمه

امر کرده است بجای بیاور. و علی بن ابی طالب و

أسماء، حضرت فاطمه را غسل دادند.»

غسل و دفن حضرت فاطمه زهرا سلام الله

علیها در شب

و این غسل در شب واقع شد و دفن آن

حضرت نیز در شب واقع شد.

بن أفتل و هو خثعم.

و «خَثَعَم» در لغت به معنای کسی است که دست خود را در خون ذبیحه فرو

برده و قسم یاد کرده که از پیمان دست بر ندارد.

شعر ازری در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام

الله علیها

شیخ ازری گوید:

«از برای چه سبب بود که پاره جگر مصطفی

را شب دفن نمودند و روی قبر او را با خاک یکسان

کرده (اثرش را محو نمودند) که معلوم نشود؟»

گفتار پنجم: خلاصه گفتار در روز جمعه

۱۶ جمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریه قمریه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ
مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
شَكُورٌ.

(بیست و سومین آیه، از سوره شوری: چهل

و دومین سوره از قرآن کریم)

سابقاً در تفسیر این آیه مبارکه روایاتی از

طریق شیعه و اهل سنت گذشت، و ذکر شد که در

کتب تفسیر و حدیث آنها روایات بسیاری در لزوم

مودت اهل بیت و پیروی از سیره آنها وارد شده است.

روایت پیامبر در آثار محبت آل محمد علیهم السلام به نقل از تفسیر «کشاف»

زمخشری در تفسیر «کشاف» از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند:

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَرُهُ مَلَكَ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا يَزَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ

إِلَى الْجَنَّةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ

اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ

مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ

الْقِيَمَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: ءَائِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. أَلَا وَ مَنْ

مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى

بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.^۱

^۱ تفسیر «کشاف» ج ۴، ص ۲۲۰؛ و نیز در «روح البیان» ج ۸، ص ۳۱۲ آورده است؛ و نیز در «تفسیر منسوب به محیی الدین عربی» ص ۴۳۳ این حدیث را از رسول خدا آورده است. و نیز ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، ج ۱۰ (از طبع دوازده جلدی) ص ۵۷ ذکر کرده است.

و آیه الله سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، ص ۴۲ و ۴۳، با تخریج ثعلبی در تفسیر کبیر خود با اسنادش به جریر بن عبدالله بجلیّ روایت کرده است، و سپس گفته است: زمخشری این حدیث را در تفسیرش در ضمن آیه: المودّة فی القربی از سوره شوری بطور إرسال مسلم آورده است. و مؤلّفین در مناقب و فضائل گاهی مرسلًا و گاهی مسنداً روایت کرده اند.

و پس از آن گوید: "و أنت تعلم أنّ هذه المنزلة السّامیة إنّما ثبتت لهم لأنهم حُجِبُوا اللهُ البالغة، و مناهلُ شرائعهِ السّائغة، و أمناؤه بعد النّبیّ صلّى اللهُ علیه وءاله علی و حیه، و سفراؤه فی أمره و نهیه. فالْمُحِبُّ لَهُمْ بسبب ذلك مُحِبٌّ لِلَّهِ و الْمُبْغِضُ لَهُمْ مُبْغِضٌ لِلَّهِ."
و مِنْ هُنَا قَالَ فِيهِمُ الْفَرَزْدَقُ:

مِنْ مَعْشَرِ حُبُّهُمْ دِينَ و بَغْضُهُمْ * * كَفْرٌ وَ قَرْبُهُمْ

مَنْجَى و مُعْتَصِمٌ

إِنَّ عُدَّةَ أَهْلِ التُّقَى كَانُوا أُمَّتَهُمْ * * أَوْ قِيلَ مَنْ

کلام سید شرف الدین در منزلت اهل بیت

علیهم السلام و نقل اشعار فرزددق دراین باره

(ت)

خیرُ أهل الأرضِ قیل: هُمُ

[«و تو میدانی که این مرتبه عظیم تنها به این سبب برای آنها ثابت است که آنان حجتهای بالغه خداوند، و محلّ ورود برای استفاده از زلال معارف، و آمینان بر وحی او بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله، و سفیران او در امر و نهیش هستند. پس به خاطر این منزلت هر که آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن بدارد با خدا دشمنی نموده است.

و از اینجاست که فرزددق در توصیفشان می گوید: او (حضرت امام سجّاد علیه السّلام) از گروهی است که محبّت به آنها دین و بغض آنها کفر است، و نزدیکی و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونیت از آفات و بلاهای زمینی و آسمانی است. هرگاه از اهل تقوی و طهارت سخنی به میان آید آنان علمداران و پیشوایان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترین افراد روی زمین چه کسانی؟ در جواب، آنان را معرفی نموده و نشان میدهند.»]

سید شرف الدین در تعلیقه در بیان معنی آل محمّد شرحی دارد و وصیّتی زیبا برای اولاد خود بیان کرده است. [ترجمه این تعلیقه در کتاب «امام

شناسی» ج ۱۳، ص ۴۴۱، تعلیقه ۳ آمده است.]

حضرت رسول اکرم میفرماید: «کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است. و آگاه باشید! کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، آمرزیده مرده است. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، با توبه مرده است. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، فرشته مرگ او را مژده به بهشت دهد، و دو سؤال کننده قبر: نکیر و منکر نیز او را بشارت به بهشت دهند.

و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، او را بسوی بهشت می‌برند با نهایت سرور و کامیابی مانند آنکه عروس را با مسرت به خانه شوهر برند. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، دو در از قبر او به بهشت گشوده می‌شود. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، خداوند مزار او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد. و کسیکه بر محبت آل محمد بمیرد، بر سنت رسول خدا و بر جماعت اولیاء خدا مرده است.

و آگاه باشید! کسیکه بر عداوت آل محمد

بمیرد، چون در روز رستاخیر وارد محشر گردد بین
دو چشم او (در وسط پیشانی او) نوشته می شود: این
شخص از رحمت خدا مأیوس است. و کسیکه بر
عداوت آل محمد بمیرد، کافر از دنیا رفته است. و
کسیکه بر عداوت آل محمد بمیرد، بوی بهشت به
مشام او

نخواهد رسید.»

امام فخر رازی: مقصود از «آل»، امیرالمؤمنین،

فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام

هستند

این حدیث را نیز امام فخر رازی در تفسیر خود از زمخشری نقل میکند و تأیید می‌نماید و سپس می‌گوید: مراد از آل محمد حضرت علی بن ابی طالب و فاطمة الزهراء و حسن و حسین هستند، و این معنی جای شک و تردید نیست و به اخبار متواتره ثابت شده است. و اما غیر آنها از اقارب آن حضرت یا امت که دعوت آن حضرت را قبول نموده‌اند، آنها را آل نمی‌توان گفت. و چون در صدق آل به آنها خلاف واقع شده است، بنابراین بطور حتم و یقین مقصود از آل همان چهار نفر: امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین خواهند بود.^۱ و پس از بیان این مطلب شروع به استدلال در وجوب مودت آل محمد میکند.

^۱ «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۶

و این حدیث را نیز قندوزی در «ینابیع المودّة» در آخر باب سوّم، از أبواسحق ثعلبی در تفسیرش با إسناد متّصل خود از قیس بن أبی حازم از جریر بن عبدالله بجلیّ از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده است. و علاوه میگوید که: حموی در «فرائد السّمطین» آورده و همچنین در «فصل الخطاب» و «روح البیان» آمده است.^۱

أشعار شافعی در منقبت أهل بیت علیهم السّلام

و مودّت به ایشان

و راجع به وجوب محبّت اهل بیت به نصّ قرآن کریم، امام شافعی محمّد ابن إدريس گفته است:

«ای اهل بیت رسول خدا! محبّت شما از طرف خدا واجب و لازم شده و آنرا در قرآن کریم نازل فرموده است. برای عظمت و شخصیت شما

^۱ «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۲۹

همین بس که کسیکه بر شما در نمازهایش درود
نفرستد و از اهداء صلوات در تشهّد خودداری کند،
أبداً نمازش مورد قبول نخواهد بود.»

و نیز شافعی گفته است:

«اگر قلب من را مورد آزمایش و تماشا قرار
دهند، در آن دو سطر نوشته خواهند یافت که بدون
آنکه خطنویسی آنها را بنگارد، در دل من نقش بسته
است؛ در یک طرف قلب، عدل و توحید، و در طرف
دیگر محبّت اهل بیت رسول خدا نقش بسته است.»

طبق نظر شافعی، محبّت به اهل بیت از

مسلمیات دین است

و از این اشعار به خوبی استفاده می‌شود که
در نزد شافعی وجوب محبّت اهل بیت مانند وجوب
اعتقاد به توحید و عدل از مسلمیات است، و تدین
به موالات اهل بیت در رتبه و درجه تدین به توحید
و عدل، از اسّس و اصول شریعت غرّاء بشمار
می‌رود؛ و کأنّه کسیکه محبّت به اهل بیت نداشته

باشد یک پایه دین و اعتقادات او خراب، و معلوم است که بنا فقط با یک پایه دیگر برقرار نخواهد بود.

و نیز شافعی گوید:

يا رَاكِبًا قِفْ بِالْمُحَصَّبِ

الْفُرَاتِ الْفَائِضِ

و

اظهار مودت و محبت شافعی نسب به اهل بیت

عليهم السلام (ت)

شافعی: اگر رافضی بودن در محبت آل محمد

باشد پس همه گواهی دهند که من رافضی

هستم

شافعی منظره کوچ نمودن مردم را از مشعر

الحرام به منی هنگام صبح و سیل جمعیت را که از

مشعر به منی حرکت می کنند، در نظر خود مجسم

نموده و میگوید: «ای سوار بر مرکب! در محل رمی

جمار در منی بایست و روی به جمعیت نموده به

تمام افراد چه آنانکه در مسجد خیف جا گرفته و چه

آنانکه در

حال حرکتند، در آن وقت سحری که حاجیان مانند فرو ریختن موجهای رودخانه‌ای پر آب بسوی منی حرکت می‌کنند، بگو و به آنان این خبر را بده که: من از آن افرادی هستم که محبت و ولای آل محمد رانمی‌شکنم.

اگر بنا بشود رافضی بودن در محبت آل محمد باشد؛ پس جنّ و انس گواهی دهند که من از رافضیان هستم.»

و نیز از شیخ شمس الدین ابن العربی نقل شده است که به استناد به آیه مبارکه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ*** سروده است:

میگوید: «من بر خلاف روش افراد دور از حریم حقیقت، چنین یافتم که ولای و محبت آل محمد واجب بوده و مرا به خداوند نزدیک میکند. پیغمبر که او را خداوند به رسالت برای هدایت خلق برگزیده است، از مردم مزدی در ازای تبلیغ خود نخواست مگر محبت و مودت به ذوی القربی را.»

و أمّا درباره تفسیر ذیل آیه مبارکه: **وَ مَنْ**

يَقْتَرِفُ حَسَنَةً نَزِدُ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، در تفسیر «کشاف»

و امام فخر وارد است که: گرچه حسنه عامّ است و شامل هر کار خوبی میگردد، ولکن به قرینه آنکه در دنبال ذکر مودّت آل محمد ذکر شده است، شامل مودّت آنها بطور تأکید و تحقیق میگردد.^۱

کلام امام حسن مجتبی علیه السّلام در مودّت

أهل بیت علیهم السّلام

در «نظم دُرَر السّمّطین» چون خطبه حضرت

امام حسن مجتبی علیه السّلام را در مسجد کوفه بعد از دفن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل میکند، در پایان خطبه این جملات را از آن حضرت می آورد:

وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ

الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَا

^۱ مقدمه «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۴، به نقل از «الصّواعق المحرقة» ص ۱۶۸؛ [و نیز در کتاب «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۰ این دو بیت را به نقل از «الصّواعق» از شیخ شمس الدّین بن العربی ذکر نموده است. ولی در کتاب «روح مجرد» ص ۳۲۷ و ص ۴۴۵ آمده است که مرحوم قاضی نورالله تستری در «مجالس المؤمنین» مجلس ششم، ج ۲، ص ۲۸۱ این دو بیت را به محیی الدّین بن عربی مستند نموده است.]

مُ يَنْزِلُ فِينَا وَ يَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا. وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الَّذِينَ
فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ:
قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ
يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا. وَ اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ
مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

«من از اهل بی‌تی هستم که خداوند آنها را از
هر پلیدی و آلودگی پاکیزه گردانید و به نهایت درجه
پاکی و طهارت، پاک و منزّه فرمود. و من از اهل بی‌تی
هستم که جبرائیل به ما نازل میشد و از نزد ما بالا
میرفت. و من از اهل بی‌تی هستم که خداوند در کتاب
مقدسش محبت و مودت ما را واجب گردانیده است،
آنجا که فرموده: بگو ای پیغمبر! من در مقابل تبلیغ
دین خدا از شما اجری را طلب نمی‌کنم إلا اینکه به
آقربای من محبت داشته باشید. و کسی که حسنه‌ای
بجای آورد ما نیکی را درباره او افزون گردانیم. و
منظور از اکتساب خیر و نیکی، همان مودت ما اهل
بیت است.»

این خطبه را ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج

^۱ «نظم دُرر السَّمطین» ص ۱۴۸

البلاغة» ج ۱۶، ص ۳۰ و همچنین قندوزی در «ینابیع
المودّة» طبع نجف، ص ۸ و در تفسیر «مجمع البیان»
ج ۵، ص ۲۹ ذکر کرده‌اند. و صاحب «مجمع» این
خطبه را از حضرت امام حسن علیه السّلام به طریق
صحیح روایت میکند و نیز اضافه میکند که أبو حمزه
ثُمّالی و سُدی،

اقراراف حسنه را به مودت آل محمد تفسير کرده‌اند.

در تفاسير آمده است كه: **وَاللَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ** لَأَهْلِ وِلَايَتِهِمْ. «خداوند آمرزنده و شكرگذارنده است آن كسانی را كه قبول ولايت آل محمد نمایند.»

استدلالات زمخشری در تفسير «كشاف» بر

وجوب مودت اهل بیت عليهم السلام

باری، زمخشری در تفسير خود برای استدلال به وجوب مودت اهل بیت از آیه کریمه به چند وجه استدلال میکند:

شكایت أمير المؤمنين عليه السلام به پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم از حسد مردم

اول آنکه: از أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است كه: قال: **شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ حَسَدَ النَّاسِ لِي. فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ؟! أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ.**^۱

^۱ این حدیث را شیخ اسمعیل حقی بروسوی نیز در «روح البیان» ج ۸، ص ۳۱۱ ذکر کرده است.

«حضرت میفرماید که: من نزد رسول خدا از حسدی که مردم به من می‌بردند شکوه نمودم. حضرت رسول الله فرمودند: آیا راضی نیستی که یکی از چهار نفر باشی؟! اولین کسانی که به بهشت میروند، من و تو و حسن و حسین هستیم.»

دوم آنکه: حضرت رسول الله فرمودند: حُرِّمَتْ الْجَنَّةُ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي وَءَاذَانِي فِي عِثْرَتِي. «بهشت حرام است بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند و مرا در عترت خودم آزار رساند.»

و سوم: قول حضرت رسول خدا: مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا. - تا آخر این روایت که ذکر شد.^۱ مرحوم سید شرف الدین فرماید: أحمد بن حنبل کما آنکه در

«الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ» نیز آمده است، از ابن عباس در تفسیر قوله تعالی: **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمَنْ يَنْفِقْ نَفَقًا يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمَنْ يَرْزُقْ لَهُ فِيهَا ذَاتَ بَطْنٍ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمَنْ يَرْزُقْ لَهُ فِيهَا ذَاتَ بَطْنٍ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** **حُسْنًا** روایت میکند که او گفته است: مراد مودت آل محمد است.

^۱ تفسیر «کشاف» ج ۴، ص ۲۲۰

و نیز ابن ابی حاتم کما آنکه در کتاب «الشرف المؤمن» آمده است، از ابن عباس نیز روایت میکند.

روایت ابو حمزه ثمالی در تفسیر آیه مودت

و نیز از ابو حمزه ثمالی در تفسیرش از ابن عباس مروی است که: چون بعد از هجرت، اسلام استحکام یافت، أنصار گفتند: خدمت رسول خدا مشرف شویم و به او عرض کنیم که از این به بعد، امور مهمی برای شما پیش خواهد آمد، این اموال ما را بگیر و در مقاصد خود بکار بند. سپس خدمت آن حضرت مشرف شدند و مطلب خود را معروض داشتند؛ آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ** نازل شد.

حضرت فرمودند: **تَوَدُّونَ قَرَابَتِي مِنْ بَعْدِي، فَخَرَجُوا مُسْلِمِينَ لِقَوْلِهِ.** «به اقربای من بعد از رحلت من مودت کنید. پس آنصار از نزد آن حضرت با کمال تسلیم و اطاعت خارج شدند.» و لکن منافقین گفتند: این مطلبی است که محمد افترا بسته و به خدا نسبت داده است، او می خواهد به واسطه این تسلیم و مودت، ما را بعد از خود در مقابل اقربایش ذلیل کند؛ این آیه نازل

شد: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**.^۱ «بلکه میگویند:

او بر خدا به دروغ افترا بسته است.»

و این حدیث را نیز ثعلبی و بغوی، همانطور

که در «الصّواعق المحرقة» آمده است از ابن عبّاس

روایت کرده‌اند.»

سپس میگوید: «خدا حسد را بکشد که

چگونه صاحبش را در اندرون دوزخ می‌فرستد! بین

چگونه صحابه مخالف با اهل بیت از دین خدا خارج

^۱ صدر آیه ۲۴، از سوره ۴۲: الشّوری

شدند، و به جهت حسد نمودن با اولیای خدا، پیغمبر خود را که صادق و امین است تکذیب نمودند، تا درباره نفاق آنها این آیه در قرآن مجید نازل شد، قرآنی که مسلمانان در هر شب و روز تلاوت می کنند.

اعتماد بی جا بر منقولات صدر اوّل صحابه،

سبب نزول بلا بر مسلمین

و با همه این احوال، همان تخمی که اهل نفاق پاشیدند، با روی کار آمدن قدرتمندان از بنی امیه، رشد نموده و نمو کرد تا به حدّی که مسلمانان از این آیه و معنای آن غافل شدند و امر ملتبس شد و شبهه در اذهان جای گرفت. و این بلای عجیب فقط به علت اعتماد جمهور مسلمانان است بر طبقه صدر اوّل که آنها بنای خود را بر عدالت هر فرد از صحابه گذاردند، با آنکه در کتاب خدا از شوون منافقین و انتظار آنها نسبت به مرگ رسول خدا همیشه آیاتی را تلاوت می کنند.

و این بلا به اندازه‌ای شدید شد که بطور کلی غور نمودن و بحث کردن در احوال آنها ممنوع شد. و باب تحقیق و بحث و ردّ و انتقاد چون بر روی

مسلمین بسته شد، از بحث در احوالات آن صحابه منافق سکوت بعمل آوردند و بسیاری از حقائق را ضایع نمودند و طبق آراء باطله خود لباسی از حقیقت بر تن هر منافقی نمودند. و نیز بدین جهت در معنای آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** اختلاف کردند، با وجود این همه نصوصی که از رسول خدا بر مودت عترت مطهر آن حضرت وارد شده است و این احادیث فراوانی که با صراحت تام، تمام امت را امر به مودت آنان می کند. «تا اینجا کلام علامه سید شرف الدین به پایان رسید؛ و الحق بحثی لطیف و متقن بود.

روایتی در شأن نزول آیه مودت

و محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِي هَذِهِ

الْآيَةِ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

^۱ «الفصول المهمة» ص ۲۲۲ و ۲۲۳

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً

الْأَيَّةَ؟ قِيلَ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لِأَقَارِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَءَالِهِ. قَالَ: كَذَبُوا، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيْنَا خَاصَّةً فِي أَهْلِ

الْبَيْتِ: فِي عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ، أَصْحَابِ

الْكَسَاءِ.^۱

«حضرت فرمودند: اهل بصره در معنی این

آیه چه می گویند؟ به آن حضرت پاسخ دادند که آنها

میگویند: این آیه راجع به جمیع اقربای رسول

خداست.

حضرت فرمودند: دروغ می گویند، این آیه

درباره ما به تنهایی نازل شده است، این آیه درباره

اهل بیت، اصحاب کساء: علی و فاطمه و حسن و

حسین است.»

و در کتاب «محاسن» برقی از حضرت باقر علیه

السَّلام حدیث میکند: إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْأَيَّةِ. فَقَالَ: هِيَ

وَاللَّهِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

^۱ تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۳

وَأَهْلِهِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ.^۱

«از حضرت راجع به آیه مودّت سؤال شد.

حضرت فرمودند: سوگند به خدای که مودّت فریضه‌ای از فرائض خداست بر بندگانش، درباره محمد صلی الله علیه و آله و سلّم که نسبت به اهل بیت آن حضرت وارد شده است.»

مقصود از قربی فقط ائمه طاهرین علیهم السّلام

هستند

و نیز در کتاب «کافی» از حضرت باقر علیه

السّلام روایت است که: إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ. فَقَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

«از حضرت سؤال شد که ذوی القربی که در

آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ** ذکر شده است چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند: مراد از ذوی القربی در این آیه فقط ائمه علیهم السّلام هستند.»^۲

ملاحظه میشود که مفاد اخباری که درباره

موضوع ذوی القربی و وجوب

^۱ (۲ و ۳) همان مصدر

^۲ (۲ و ۳) همان مصدر

مودّت آنها از طریق شیعه و سنی وارد شده است،
واحد است. شیعه هیچ ادّعائی درباره مودّت اهل
بیت غیر از آنچه خود بزرگان عامّه در کتب خود
آورده‌اند ننموده است؛ و این خود دلیل است بر آنکه
وجوب مودّت آل محمّد بطور مسلّم و یقین از خود
رسول الله به امت توصیه شده است.

مصائب شدید وارده بر اهل بیت علیهم السّلام از سوی اعداء آل محمّد

ولی اعداء آل محمّد از روز اوّل بنا بر آزار آل
محمّد گذاردند و تمام حقوق آنها را از ولایت کبری
و خلافت رسول خدا از آنها گرفتند و حتّی آنها را از
خمس و میراث رسول الله منع کردند و از هر جهت
آنها را در فشارهای طاقت فرسا و آلام و مصائب کمر
شکن قرار دادند.

و

**جریان کشاندن امیرالمؤمنین علیه السّلام به
مسجد برای بیعت با خلیفه، و حالات و کلمات
حضرت زهرا سلام الله علیها**

ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ هجری میگوید:

چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد، قام عمرُ،
فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا بَابَ فَاطِمَةَ، فَدَقُّوا الْبَابَ،
فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا: يَا أَبَتِ! يَا
رَسُولَ اللَّهِ، مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِ أَبِي
قُحَافَةَ.^۱ «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی
حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند.

در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان
را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد
زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب
و آزارهائی که بعد از تو از عمر بن الخطّاب و ابوبکر
به ما رسید.»

و نیز میگوید: پس از آنکه از علی در مسجد
نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يَصِيحُ وَ يَبْكِي وَ ينادى: يَا بَنَ امِّ
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي.^۲ «علی خود را

^۱ «بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر
ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می شنوی، از هنگامیکه تو از دنیا
رخت بربستی چنان مصیبت هائی بر من وارد شد که اگر بر روزهای روشن
وارد میشد مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.»

^۲ همان مصدر

به قبر رسول خدا رسانیده و خود را بر روی قبر انداخت و فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

و نیز می‌گوید: ابوبکر، عمر را برای آوردن علی و افراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد.^۱ آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن ابا کردند.

اسامی متخلفین از بیعت، و گوشه‌هایی از

تاریخ سقیفه (ت)

^۱ [آیه الله سیّد شرف الدین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ۴۵ تا ص ۴۷، در ذکر طائفه‌ای از اهل تأویل که تخلف و امتناع از بیعت نمودند و این امر در نزد عامّه موجب قرح در عدالت آنها نمی‌شود، می‌فرماید:

هذا أبو ثابتٍ سعدُ بنُ عبادةَ العقبیّ البدریّ سیّد الخزرج و نقیبهم و جوادُ الأنصار و عظیمهم، تخلفَ عن بیعة الخلیفتین، و خرج مُغاضبًا إلى الشام فقتل غيلةً بحوران سنة ۱۵ للهجرة. و له کلامٌ یوم السقیفة و بعده نلفت الطالبین له إلى کتاب «الإمامة و السیاسة» لابن قتیبة أو إلى «تاریخ الطبری» أو «کامل ابن الأثیر» أو غیرها من کتب السیر و الأخبار، فإنّی لا أظنه یخلو من کتاب یشتمل علی ذکر السقیفة. و کلُّ من ذکر سعدًا من أهل التراجیم ذکر تخلفه عن البیعة، و مع ذلك لم یرتابوا فی کونه من أفاضل المسلمین و غدول المؤمنین؛ و ما ذاک إلّا لکونه متأولًا، فهو معذورٌ عندهم و إن کان مُخطئًا.

و هذا حُبابُ بن المُنذر بن الجَموح الأنصاریّ البدریّ الاحدیّ، تخلفَ عن البیعة ایضاً [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] كما هو معلوم بحکم الضرورة من تاریخ السلف. فلم یقدح ذلك فی عدالته و لا أنقص من فضله. و هو القائل: أنا جُذیلها المحکک، و عُذیقها المرجب^(۱) أنا أبو شبل فی عرینة الأسد، والله لئن شئتُم لنعیدنَّها جذعة. و له کلامٌ آخرُ رأینا الإعراض عنه أولى. و لولا معذرة المتأولین ما كان أهل السنة ليقطعوا بأن هذا الرجل من أفاضل أهل الجنة، مع مکاشفته للخلیفتین بما هو مبسوطٌ فی کتب الفریقین.

و هذا أمير المؤمنين عليه السلام و عمه العباس و بنوه و عتبة بن أبي لهب و سائر بنی هاشم، و سلمان الفارسی و أبوذر و المقداد و عمار و الزبیر و خزیمه بن ثابت و ابي بن كعب و فروة بن عمرو بن ودقة الأنصاری و خالد بن سعید بن العاص و البراء بن عازب، و نفرٌ غیرهم، تخلّفوا عن البيعة أيضاً بحکم ما تواتر من الأخبار و اتضح اتّضح الشمس فی رائعة النهار. و قد نصّ الشيخان البخاری و مسلمٌ فی صحیحهما^(۲) علی تخلّف علی عن البيعة حتی لحقت سيده النساء بأبيها صلى الله عليه و آله و سلم و انصرفت عنه و جوه الناس. و صرح بتخلّفه المؤرخون كابن جرير الطبري في موضعين من أحداث السنة الحادية عشرة من تاريخه المشهور، و ابن عبد ربّه المالکی في حديث السقيفة من الجزء الثاني من «العقد الفريد»^(۳) و ابن قتيبة في أوائل كتابه «الإمامة والسياسة» و ابن الشحنة حيث ذكر بيعة السقيفة في كتابه «روضة المناظر»^(۴) و ابي الفداء حيث أتى علی ذكر أخبار ابي بكر و خلافته في تاريخه الموسوم ب «المختصر في أخبار البشر» و نقله المسعودي في «مروج الذهب»^(۵) عن عروة بن الزبير في مقام الاعتذار عن أخيه عبد الله إذ همّ بتحريق بيوت بني هاشم عليهم حين تخلّفوا عن بيعته، و رواه الشهرستاني عن النظام عند ذكره للفرقة النظامية في كتابه «الملل و النحل»، و أورده ابن أبي الحديد المعتزلي الحنفی في أوائل الجزء السادس من «شرح النهج»^(۶) و نقله العلامة في «نهج الصدق» عن كتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزيمة و غيرها من الكتب المعتمدة، و أفرد أبو مخنف لبيعة السقيفة كتاباً علی حدة فيه تفصیل ما أجملناه من تخلّف علی عن البيعة و عدم إقراره لهم بالطاعة.

این أبو ثابت سعد بن عباده عقبی بدری است که سیّد و نقیب قبيله خزرج و جواد و بخشنده أنصار و بزرگ آنان است. او از بیعت خلیفه اول و دوّم سرباز زد و با خشم و غضب [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بسوی شام رفت و در سال پانزدهم از هجرت با فریب و خدعه در منطقه حوران به طور مرموز به قتل رسید. او در روز

سقیفه و بعد از آن، سخنانی ایراد کرد که ما طالبین آنرا به کتاب «الإمامة و السیاسة» ابن قتیبه یا «تاریخ طبری» یا «کامل ابن اثیر» و یا غیر از اینها از کتب سیر و تواریخ ارجاع می‌دهیم، چرا که من گمان نمی‌کنم کتابی باشد که در آن ذکر سقیفه شده باشد و سخنان او در آنجا یافت نشود. و همه تذکره نویسانی که از سعد چیزی گفته‌اند جریان تخلف او را از بیعت ذکر کرده‌اند؛ و با وجود همه اینها ایشان در اینکه او از افاضل مسلمین و عدول مؤمنین بوده است شک نورزیده‌اند؛ و این نیست مگر از این جهت که او اهل تأویل بوده است، بنابر این او را معذور می‌دانند اگر چه خطا کار باشد.

و این حباب بن منذر بن جموح أنصاری بدری احدی است که او نیز از بیعت سر باز زد، چنانچه به حکم ضرورت از تاریخ گذشتگان معلوم است. و این عدم بیعت ضرری به عدالت او و نقصی به فضل او وارد نساخت، اوست که می‌گوید: من نسبت به ایشان بمانند چوبه‌ای هستم که آنرا برای شتر گر نصب می‌کنند تا بوسیله آن خود را خارانده و آرامش پیدا کند (یعنی من کسی هستم که در مشکلات به من مراجعه می‌کنند و به رأی من عمل می‌کنند) و من شاخه بزرگ این نخل هستم، من پدر شیر بچگان در بیشه زار شیران هستم، قسم به خدا تحقیقاً اگر بخواهید، دوباره آتش جنگ را شلعه ور میکنم.

و او سخن دیگری نیز دارد که دیدیم سزاوار است از آن إعراض کنیم. و اگر نبود معذور بودن اهل تأویل، اینطور نبود که اهل سنت با قطع و یقین این مرد را از افاضل بهشتیان بدانند مخصوصاً با وجود اینکه علناً با خلیفه اول و دوّم برخورد نمود، آنچنانکه در کتب فریقین (خاصّه و عامّه) بطور مبسوط آمده است.

و این امیرالمؤمنین علیه السّلام و عموی او عبّاس و فرزندانش و عتبه بن اّبی لهب و سائر بنی هاشم و سلمان فارسی و أبوذر و مقداد و عمّار و زبیر و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و فروة بن عمرو بن ودقه أنصاری و خالد بن سعید بن عاص و براء بن عازب و دیگران هستند که همگی از بیعت تخلف ورزیدند که خبر آن به طور متواتر به ما رسیده و مانند روشنی خورشید در بلندای روز واضح و آشکار است. و تحقیقاً شیخ بخاری و شیخ مسلم [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در دو صحیح خود تصریح کرده‌اند به اینکه علی علیه السّلام از بیعت سر باز زد تا اینکه سیّده نساء به پدر خویش صلّی الله علیه و آله و سلّم ملحق گشت و قوم از علی روگرداندند.

تاریخ نویسان به تخلف علی علیه السلام از بیعت تصریح نموده‌اند؛ کسانی چون ابن جریر طبری در دو موضع از وقایع سال یازدهم از تاریخ مشهور خود، و ابن عبد ربّه مالکی در جزء دوم از «العقد الفرید» در حدیث سقیفه، و ابن قتیبه در أوائل کتاب «الإمامة و السیاسة»، و ابن شحنة در کتاب «روضه المناظر» آنجا که جریان بیعت سقیفه را ذکر کرده است، و أبی الفداء آنجا که در کتاب تاریخ خود به نام «المختصر فی أخبار البشر» به ذکر أخبار أبی بکر و خلافت او پرداخته است، و مسعودی در «مروج الذهب» آنرا از عروة بن زبیر - در مقام اعتذار از برادرش عبد الله که به هنگام بیعت نکردن بنی هاشم با او، به آتش زدن خانه‌های ایشان همّت گماشته بود - نقل مینماید، و نیز شهرستانی در «الملل و النحل» در ذکر فرقه نظامیه از نظام نقل کرده است، و ابن أبی الحدید معتزلی حنفی نیز آنرا در اوائل جلد ششم «شرح نهج البلاغه» آورده است، و همچنین علامه در کتاب «نهج الصدق» از کتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزابه و دیگر کتب معتبره نقل نموده است، و أبو مخنف شخصاً درباره بیعت سقیفه کتاب مستقلی تألیف کرده و مشروح آنچه را که ما بطور خلاصه در مورد تخلف علی علیه السلام از بیعت و عدم پذیرش اطاعت از اهل سقیفه آوردیم بیان کرده است.

(۱) - الجذیل "مصغر جذل: عودٌ ینصب للجرباء لتحتک به. و "العذیق" مصغر عذق: قنو النخلة. و "المرجب": المجل؛ والتصغیر هنا للتعظیم. (تعلیقه)

(۲) - راجع أواخر باب غزوة خیبر، فی صفحة ۳۶، من الجزء الثالث، من «صحیح البخاری» المطبوع فی مصر (سنة ۱۳۰۹) و فی هامشه تعلیقه السندي؛ أو باب قول النبی صلی الله علیه و ءاله و سلم: "لأنورث ما ترکنا فهو صدقة"، من کتاب الجهاد و السیر، من «صحیح مسلم» فی صفحة ۷۲، من الجزء الثانی، طبع مصر (سنة ۱۳۲۷) تجد التصریح بتخلفه عن البيعة مسنداً إلى امّ المؤمنین عائشة (رض). (تعلیقه)

(۳) - فی ص ۱۹۷، من النسخة المطبوعة فی مصر (سنة ۱۳۰۵)؛ و فی هامشها «زهر الأداب». (تعلیقه)

(۴) - هذا کتاب و «مروج الذهب» مطبوعان فی الهامش من «کامل» ابن الأثیر. أما «مروج الذهب» فمطبوع مع الخمس الأول من مجلّدات «الکامل»، و هذا کتاب - أعنی تاریخ ابن الشحنة - فی هامش المجلّد الأخير المشتمل علی جزء ۱۱ و جزء ۱۲، و ما نقلناه عنه هنا موجود فی صفحة ۱۱۲ من الجزء الحادی عشر؛ فراجع. (تعلیقه)

(۵) - عرفت أن «مروج الذهب» مطبوع فی هامش ابن الأثیر، و ما نقلناه الآن عنه موجود فی آخر صفحة ۲۵۹، من الجزء السادس؛ فراجع. (تعلیقه)

(۶) - فی أوائل الصفحه الخامسة، من المجلّد الثانی من الشرح - طبع مصر. (تعلیقه)

جریان آتش زدن خانه حضرت زهرا سلام الله

علیها

فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسُ عَمْرٍ بِيدِهِ

لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَا خُرُقْنَهَا عَلَيَّ مِنْ فِيهَا. فَقِيلَ: يَا أَبَا حَفْصٍ!

إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! فَقَالَ: وَ إِنَّ! فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيًّا فَإِنَّهُ

زَعَمَ أَنَّهُ قَالَ: حَلَفْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ وَ لَا أَضْعَ ثَوْبِي عَلَيَّ

عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرَّاءَانَ.

فَوَقَفَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَلَيَّ بِأَبِيهَا، فَقَالَتْ:

لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مُحَضَّرٍ مِنْكُمْ؛ تَرَكْتُمْ رَسُولَ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ

قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوْا لَنَا حَقًّا.^۱

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت:

سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا

خارج شوید برای بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در

اوست آتش می‌زنم! به عمر گفتند: ای عمر! آخر در

این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم

باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه

^۱ «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳

بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را

جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت:

من أبداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت امر خود نپذیرفتید و حق ما را به ما ردّ نمودید.»

امتناع امیرالمؤمنین از بیعت و دفاع فاطمه زهرا

از ایشان به نقل ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید میگوید: ثُمَّ دَخَلَ عُمَرَ فَقَالَ لِعَلِيٍّ:

قُمْ فَبَايِعْ! فَتَلَكَّأَ^١ وَ احْتَبَسَ^٢، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: قُمْ! فَأَبَى

أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ حَتَّى أَمْسَكَهَا

خَالِدٌ وَ سَاقَهَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا، وَ اجْتَمَعَ

النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَ امْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ بِالرِّجَالِ. وَ

رَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ عُمَرُ، فَصَرَخَتْ وَ وَلَوَتْ وَ اجْتَمَعَ

^١ تَلَكَّأَ عَنِ الْأَمْرِ: أَبْطَأَ وَ تَوَقَّفَ.

^٢ احْتَبَسَ فِي الْكَلَامِ: تَوَقَّفَ.

معها نساءً كثيرٌ من الهاشميات و غيرهنّ، فخرجتُ إلى
باب حُجرتها و نادتُ: يا أَبابكرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَعْرَظُتمَ عَلَيَّ
أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ! وَ اللَّهِ لَا أَكَلُّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ!^۱
می گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و
گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری
کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و
گفت: برخیز! علی از برخاستن اِبا کرد. عمر او را به
شدّت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد
کرد، همچنانکه زیر را قبلاً با شتاب از جای خود بلند
نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و
زبیر را نگاهداشته و عمر و افراد

^۱ در «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الكتب العربية، ج ۲، ص ۱۹، و نیز
درج ۱، ص ۱۲۴، این مطلب را آورده است.

دیگری که با آنها بودند علی و زبیر را به شدت با کمال قهر و سختی به طرف مسجد سوق می دادند، و مردم همه جمع شده تماشا می کردند و کوچه های مدینه از مردم پُر شده بود.

چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و ولوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و در حجره خود ایستاد و فریاد برآورد: ای ابابکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا که من با عمر تکلم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

قصیده ازری در رثاء حضرت زهراء سلام الله

علیها

چه خوب شیخ ازری سروده است:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

کیف یزوی عنی تُرائی عتیقُ

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

ازری میگوید: «ای سعد! مرا سرزنش مکن
در دشمنی گروهی که چون أحمد رسول خدا با آنها
وفا نمود، آنها وفا ننمودند و حقّ او را ادا نکردند. آیا
أحمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت من
هستند، حقّ مرا درباره إحسان به آنها و ولیّ امر
نمودن آنها حفظ کنید؟ در حیات رسول الله، با او در
امر خلافت نزاع کردند و در ممات به او خیانت
نمودند. ای بدیها و ای زشتیها! چقدر شما
بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید.

پیمانی که أحمد رسول خدا برای برادرش
علی بسته بود شکستند و چه بسیار غم و غصّه را که
در کام دخترش بتول ریختند! با آنکه فاطمه یگانه

دستاویزِ اِلهی بود که جز چنگ زننده به ریسمان
ولایتِ او کسی نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدی
را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبّت و مودّت
ذوی القربایش. من نمی دانم چه شد، وقتی که فاطمه
را به فزع در آوردند آن قوم ستمگری که با پدر او و
شوهر او دشمنی داشتند، او با حسرت نزد ابوبکر و
عمر رفت و از شدّت اندوه و غصّه گریه‌ای طولانی
نمود، پس برای آنها خطبه خواند و حقّ را بیان نمود
و شکایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریکه
نزدیک بود کوههای ساکن از گلایه و شکوای او به
حرکت در آید.

ای گروه مردم! خدا را درباره حقّ ما منظور
دارید، ما از بوستان حضرت اُحدیت میوه رسیده آن
باغیم. ای مردم! کدام دختر پیغمبری را سراغ دارید
که پدرش او را از میراث خود محروم کرده باشد؟
پس چگونه ابوبکر (که مردی کهنه اندیشه است) با
اُحدیتی که از نزد خود آورده و به پدرم افترا بسته
است مرا از ارث پدرم محروم کرده است؟

من نمی دانم آخر از روزی که شما پرستش
نموده‌اید، چه چیز را پرستیده‌اید که شما را وادار

نموده که ابوبکر را ولیّ و صاحب اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائی است که خداوند غضب میکند کسی غیر از ما خاندان نبوت و طهارت آنرا بر دوش افکند.

خدا میداند که حقّاً ما اهل بیتی هستیم که زشتی و پستی أبداً در خاندان ما سکنی نخواهد گزید.»

ازری در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید چه سبب داشت که باید پاره جگر مصطفی مخفیانه دفن شود و سپس قبر او با خاک یکسان گشته (اثرش محو شده) مجهول بماند؟! آری فاطمه از دنیا رفت، ولی تراکم موجهای غصّه و اندوه بر سینه او از تمام افراد بشر بیشتر بود، بطوریکه هنوز در دهان روزگار از آتشیهای درونی فاطمه شعله بیرون میزند. فاطمه در میان خاک نرفت، بلکه در

حرم امن و امان الهی اقامت گزید و به رفیق اعلی
پیوست. در جائی که دیده نظاره مردم از دیدن آن
کوتاه است. کدام طهارت و تقوائی می تواند خود را
به اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

گفتار ششم: خلاصه گفتار در روز جمعه

۲۳ جمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریه قمریه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كتابه الكَرِيمُ:

قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ

يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ وَ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ*

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِإِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى

قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَطْلَ وَ يَجْعَلُ الْحَقَّ بِكَلِمَتِهِ إِنَّهُ وَعَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ* وَ هُوَ الَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ

يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ* وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ

الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

(آیات بیست و سوم تا بیست و ششم، از

سوره شوری: چهل و دومین سوره از قرآن کریم)

مصدق آیه مودّت، علیّ و فاطمه و حسن و

حسین علیهم السّلام هستند

سابقاً روایات کثیری راجع به تفسیر آیه

مبارکه مودّت از طریق شیعه و سنّی ذکر شد. و معلوم

شد که هیچ شکّ و تردیدی نیست در آنکه مراد از

قربی در این آیه مبارکه، فقط حضرت امیرالمؤمنین

و فاطمه و حسنین علیهم السّلام هستند.

شصت و چهار نفر از بزرگان عامّه آیه مودّت

را بر وجوب مودّت اهل بیت تفسیر کرده‌اند

مرحوم قاضی شهید سید نور الله شوشتری

میگوید: «جمهور از اهل تسنّن از «صحیح» بخاری و

مسلم و از «مسند» أحمد بن حنبل و «تفسیر ثعلبی»

از

ابن عباس روایت کرده‌اند که: چون آیه مودّت نازل شد، به حضرت رسول الله عرض نمودند: اُقربای شما که مودّت آنان واجب است چه کسانی‌اند؟ فرمود: علیّ و فاطمه و دو پسر آنها.^۱

و در تعلیقه‌ای که علامه خبیر آیه الله مرعشی مدّ ظلّه بر آن مرقوم داشته‌اند، از پنجاه و پنج نفر از اعظام و بزرگان محدّثین و مفسّرین و متکلمین از اهل تسنّن نقل می‌کنند که آنها در کتابهای خود با إسناد خود، آیه مبارکه مودّت ذوی القربی را به حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السّلام منحصر دانسته‌اند. و آیه مبارکه را فقط بر وجوب مودّت آنان که به عنوان أجر رسالت است تفسیر نموده‌اند.^۲

و نیز در «ملحقات الإحقاق» مستدرک از علمائی را که سابقاً از آنها نقل نموده‌اند بیان نموده و آنها نیز بالغ بر شصت و چهار نفر میشوند.^۳

^۱ «إحقاق الحقّ» طبع اسلامیّه، ج ۳، ص ۲

^۲ همان مصدر، از ص ۲ تا ص ۱۸

^۳ همان مصدر، ج ۹، از ص ۹۲ تا ص ۱۰۱

أشعار منقول از ابن صَبَّاح مالکی و ابن جبیر در

منقبت أهل بیت علیهم السّلام

ابن صَبَّاح مالکی گوید: وَ لِلَّهِ دَرُّ الْقَائِلِ إِذْ قَالَ:

«خداوند جزای گوینده را فراوان دهد، آنجا

که گفته است:

ایشانند دستاویز محکم برای کسیکه بدان

چنگ زند. محامد و محاسن آنها از جانب خدا

بوسیله وحی بر رسول خدا نازل شده است؛ محاسنی

از آنها در سوره شوری (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)*

و در سوره هَلْ أَتَى وَ در سوره

أحزاب وارد شده است که هر تدبّر کننده آنرا در
می یابد. و ایشانند آل بیت مصطفی که محبت آنان بر
تمام افراد مردم واجب و به حکم خدا ثابت و نوشته
شده است.»

و شبلنجی گوید که: **أبي الحسن بن جبیر**
سروده است:

میگوید: «من پیغمبر اکرم محمد مصطفی را
و پسر عمّش علی مرتضی و دو فرزندش و فاطمه
زهرا را دوست میدارم. ایشان اهل بیتی هستند که از
هر پلیدی منزّه و پاکیزه هستند و هرگونه آلودگی از
ساحت قدس آنان دور است، و افق هدایت، از میان
آنها ستارگان درخشانی را به طلوع آورده است.
مُوالات ایشان بر هر مسلمانی واجب شمرده شده و
محبت ایشان پر بهاترین ذخیره برای آخرت است.
و من عداوتِ أصحاب بزرگوار رسول اکرم را در دل

ندارم، چون می بینم عداوت آنها کفر شمرده شده است.»

صراط مستقیم، صراط محمد و آل او علیهم
السّلام است

روایت: «الصُّرَاطُ وَلاَیْتِنَا أَهْلَ البیتِ»

ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» در تفسیر:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ آورده است که مسلم بن حیان

گوید: از ابا بُریده شنیدم که می گفت: صِرَاطُ مُحَمَّدٍ وَ

ءِاله. ^۱ «صراط مستقیم صراط محمد و آل محمد است.»

وحموینی در «فرائد السمّطین» با اسناد خود از اصبع بن

نُبّاته از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت میکند که آن

حضرت در تفسیر قول

خدای متعال: **وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ**

الصُّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ^۲ فرموده‌اند: الصُّرَاطُ وَلاَیْتِنَا

أَهْلَ البیتِ. ^۳ «صراط، ولایت ما اهل بیت میباشد.»

^۱ «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۱، به نقل از کتاب «نور الأبصار»

^۲ آیه ۷۴، از سوره ۲۳: المؤمنون؛ [تحقیقاً کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند از صراط مستقیم منحرف شده‌اند.]

^۳ «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۱

و نیز هموینی در «فرآئد» از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت میکند که آن حضرت

فرمودند: نَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ

وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.^۱ «ما بندگان برگزیده خدائیم و ما

راه روشن و واضحیم و ما صراط مستقیم هستیم.»

و در «ذخائر العقبی» وارد است که: أبوسعید با

إسناد خود از رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم

روایت کرده است که: قال: أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي شَجَرَةٌ فِي

الْجَنَّةِ وَ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِنَا اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ

سَبِيلًا.^۲ «رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود:

من و اهل بیت من درختی در بهشت هستیم و شاخه

های این درخت در دنیا است؛ پس هر کس به ما چنگ

زند و خود را به روش و سنت ما در آورد، راهی بسوی

خدای خود پیدا نموده است و آن راه را برای خود

برگزیده و انتخاب نموده است.»

نقل جریان غدیر از زبان زید بن أرقم

^۱ همان مصدر، ص ۳۱۲

^۲ همان مصدر، ص ۳۱۲

علامه مرعشی در تعلیقه «إحقاق الحق» آورده

است که: علامه ابن کثیر دمشقی متوفی ۷۷۴، در

تفسیر خود از امام أحمد حنبل از اسمعیل بن ابراهیم

از ابی حیان التیمی روایت میکند که او میگوید: یزید

بن حیان گفت که: من و حصین بن میسرّه و عمر بن

مسلم برای ملاقات و زیارت زید بن أرقم رفتیم.

چون در محضر او نشستیم، حصین گفت: ای زید! تو خیر بسیاری برده‌ای، رسول خدا را دیده‌ای، اَحادیثی از او شنیده‌ای، با او به غزوات رفته‌ای، و با او نماز خوانده‌ای، امیدواریم از آن اَحادیثی که از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بیان بنمائی!

زید بن ارقم گفت: ای برادرزاده من! سنّ من زیاد شده و پیری مرا دربر گرفته و از زمان من تا زمان رسول خدا بسیار گذشته و من بعض از آن چیزهائی که از رسول خدا حفظ کرده بودم، از خاطر دور شده و دستخوش فراموشی قرار گرفته است. بنابراین آنچه را فعلاً برای شما بیان میکنم بپذیرید و آنچه را بیان نمی‌کنم توقّع نداشته باشید و مرا بدان تکلیف ننمائید.

سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم در میان مکه و مدینه در نزدیکی آبی که آنرا خمّ می‌گفتند، روزی به خطبه برخاست؛ حمد و ثنای خدا را بجای آورد و مردم را تذکر داد و موعظه فرمود و سپس فرمود: أیها الناس! ای گروه مردم! من بشری هستم و نزدیک است فرشته مرگ از جانب

خدا بسوی من آید و من دعوت حقّ را لبّیک گویم.
من در میان شما دو چیز از خود به یادگار میگذارم،
دو چیز بزرگ و سنگین: اوّل آنها کتاب خداست که
در آن نور و هدایت است؛ پس به کتاب خدا تمسّک
جوئید و او را برای خود راهنما اتخاذ کنید. و بسیار
مردم را ترغیب و تحریص بر کتاب خدا نمود.

تأویل آیه: «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ»، سؤال از

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است

و سپس فرمود: و آن دیگری اهل بیت من
هستند؛ من شما را توصیه میکنم که خدا را بیاد آورید
درباره اهل بیت من - إلخ. ^۱ ابن حجر در «صواعق»
گوید که: دیلمی حدیث کرده است از ابوسعید

خُدَریّ که پیغمبر فرمود: **وَ قَفُّوهُمْ إِنْهُمْ**

مَسْئُولُونَ ^۲ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ ^۳.

و شاید همین معنی مراد واحدی باشد آنجا
که گفته است: روایت شده است در قول خدای

^۱ «إحقاق الحق» ج ۳، ص ۹

^۲ آیه ۲۴، از سوره ۳۷: الصّافات

^۳ [«و نگه داریدشان چرا که ایشان نسبت به ولایت علیّ علیه السلام مورد سؤال هستند.»]

تعالی: **وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**، که مراد ولایت علیّ

و اهل بیت است.^۱

آمین گفتن پیامبر به دعای اعرابی در لعنت بر

کسانی که رسول خدا و اقربای او را دوست

ندارند

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که:

مردی اعرابی خدمت رسول خدا مشرف شد و

عرض کرد که: اسلام را بر من عرضه کن. پیغمبر

فرمودند که: شهادت دهی که خدائی جز خدای

واحد لا شریک له نیست، و شهادت دهی که محمد

بنده او و فرستاده اوست. اعرابی گفت: در مقابل این

اسلام آیا از من مزدی می‌طلبی؟ پیغمبر فرمود: نه،

مگر محبت به ذوی القربی. اعرابی گفت: آیا ذوی

القربای خودم یا ذوی القربای شما؟ حضرت

فرمودند: ذوی القربای من! اعرابی گفت: بیاور

دستت را تا با تو در این معنی بیعت کنم.

بر کسی که تو را دوست نداشته باشد و اقربای

^۱ «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۰

تو را دوست نداشته باشد لعنت خدا باد! حضرت رسول الله فرمودند: ءَامِينَ؛ یعنی خدایا دعای این اعرابی را مستجاب بنا.^۱

از ابن عباس مروی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ^۲ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ

مُبْغِضٌ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ.^۳ «اگر مردی بین رکن و مقام به روی قدمهای خود به نماز بایستد و روزه بگیرد، و سپس خدا را ملاقات کند در حالتی که عداوت آل محمد را در دل داشته باشد، به جهنم خواهد رفت.»

این حدیث را حاکم در «مستدرک» نقل نموده و اسناد او را صحیح دانسته است و همچنین ذهبی در «تلخیص» آن را حدیث صحیح دانسته است.

^۱ همان مصدر، ص ۳۰۷؛ قال: أخرجه الحافظ الكنجي في «الكفاية» ص ۳۱، من طريق الحافظ أبي نعيم عن محمد بن أحمد بن مخلد عن الحافظ ابن أبي شيبة بإسناده.

^۲ صَفَنَ الرَّجُلُ: صَفَّ بَيْنَ قَدَمَيْهِ.

^۳ الغدير ج ۲ ص ۳۰۱

روایت: «لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا»

و نیز طبرانی در «أَوْسَطُ» از طریق ابی لیلی از

حضرت سید الشهداء علیه السّلام از جدّش رسول

خدا روایت نموده است که: أَنَّهُ قَالَ: الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ

الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ يُوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ

بِشَفَاعَتِنَا. وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ

إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.^۱

سبب شهید از جدّش رسول خدا علیهما

السّلام روایت میکند که فرمود:

«مَوَدَّتٌ وَ مَحَبَّتٌ مَا أَهْلُ بَيْتِ رَا مُحْكَمٌ

بِغَيْرِید، چون هر کس با مودّت ما خدای عزّوجلّ را

ملاقات کند به سبب شفاعت ما داخل در بهشت

خواهد شد. و قسم به آن خدائی که جان من در

دست قدرت اوست، هیچ بنده‌ای از عمل نیک خود

برخوردار نخواهد شد مگر آنکه به حقّ ما معرفت

پیدا کند.»

^۱ همان مصدر؛ وقال؛ ذکر هذا الحدیث الهیثمی فی «المجمع» و ابن حجر فی «الصواعق» و محمد سلیمان محفوظ فی «اعجب ما رایت» و النبهانی فی «الشرف الموبد» و الحضرمی فی «رشفة الصادی»

و نیز حافظ سَمَّان در کتاب «أمالی» خود با إسناد

خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت کرده

است که: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ سَبْعَةَ أَلْفِ سَنَةٍ وَ هُوَ

عُمُرُ الدُّنْيَا ثُمَّ أَتَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْغِضُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ

جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاكِثًا لِرِوَايَتِهِ لِأَتَعَسَّ اللَّهُ خَيْرَهُ وَ جَدَعَ أَنْفَهُ.^۱

رسول خدا فرمود: «اگر بنده‌ای هفت هزار

سال که به اندازه عمر دنیاست خدا را عبادت کند،

سپس در نزد خدا حاضر شود در حالتی که با علیّ

بن ابی طالب عداوت داشته باشد و حقّ او را تکذیب

کند و ولایت او را بشکند، خداوند خیر و رحمت را

از او قطع می‌کند و دماغ او را می‌برد. (کنایه از آنکه

او را در نهایت مشکلات می‌اندازد بطوریکه هر چه

برای خلاصی و نجات خود دست و پا زند سودی

ندهد.)^۲

عبادات و کارهای خیر بدون ولایت

أمیرالمؤمنین علیه السّلام هیچ ارزشی ندارد

و نیز خوارزمی در «مناقب» خود از حضرت

^۱ همان مصدر؛ قال؛ و ذکر القرشی فی «شمس الاخبار».

^۲ همان مصدر؛ قال؛ و ذکره القرشی فی «شمس الأخبار».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت میکند که: أَنَّهُ
 قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَ مَا
 قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَ مُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ
 بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ! لَمْ يَشُمَّ
 رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا.^۱

حضرت رسول الله به علی بن ابی طالب
 علیهما الصلوة و السلام فرمودند: ای علی! چنانچه
 بنده‌ای از بندگان خدا به اندازه مدت عمر نوح عمر
 کند و در تمام این مدت به وظائف عبودیت مشغول
 باشد، همچنانکه حضرت نوح مشغول بود، و به
 اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا
 انفاق کند، و سپس عمرش دراز گردد بطوریکه هزار
 سال با قدمهای خود پیاده به حج برود، و سپس بین
 دو کوه صفا و مروه مظلوم کشته شود، و با تمام این
 احوال ولایت تو را نداشته باشد، بوئی از بهشت به

^۱ «الغدیر» ج ۲، ص ۳۰۲؛ ثم قال بعد الثانی: أخرجه الحافظ الكنجدی بإسناده من طریق الحافظ أبی الفضل السّلامی، ثم قال: هذا حدیثٌ سندهُ مشهورٌ عند أهل النّقل.

مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد

شد.»

مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام هر چند

نمازگزار و روزه‌دار هم باشند جهنمی خواهند

بود

و نیز خوارزمی از امّ سلمه روایت میکند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا امّ سلمة!

أَتَعْرِفِينَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!

قَالَ: صَدَقْتَ، سَجِيَّتُهُ سَجِيَّتِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ هُوَ

عَيْبَةُ عِلْمِي. فَاسْمَعِي وَ اشْهَدِي: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ

عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ

اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُبْغِضًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عِثْرَتِي، أَكَبَّهُ اللَّهُ

تَعَالَى عَلَى مِنْخَرِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

از امّ سلمه روایت است که روزی که

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت رسول اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حضرت رسول رو

به من نموده گفتند: «ای امّ سلمه! آیا این را

می‌شناسی؟ عرض کردم: بلی، این علیّ ابن

أبی طالب است! حضرت فرمودند: راست گفתי،

غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون

او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من

است.

بشنو و بر این امر گواه باش که: اگر بنده‌ای از

بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا

کند و سپس خدا را با بغض علیّ بن ابی طالب و

^۱ همان مصدر

عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.»

و ابن عساکر در «تاریخ» خود با اسناد خود از

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم نقل میکند که آن حضرت فرمود: **يا عَلِيُّ! لَوْ**

أَنَّ أُمَّتِي صَامُوا حَتَّى يَكُونُوا كَالْحَنَائِيَا وَ صَلُّوا حَتَّى

يَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ، ثُمَّ أَبْغَضُوكَ لِأَكْبَهُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ.^۱

روایت: «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»

(ت)

^۱ همان مصدر؛ ثمّ قال: وذكره الكنجي في «الكفاية» و أخرجه الفقيه ابن المغازلي في «المناقب» و نقله عنه القرشي في «شمس الأخبار» و رواه شيخ الإسلام الحموي في «الفرآئد» في الباب الأول.

[در «مناقب» خوارزمی (طبع نجف، فصل ۶، ص ۳۴ و ۳۵) با سند متصل خود از انس روایت کرده است که قال: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.» «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند، و بغض آن حضرت سیئه‌ای است که با آن هیچ حسنه‌ای نفع نمی‌بخشد.»

عین این عبارات را آقا جمال الدین خونساری در «شرح غرر و درر آمدی» ج ۲، ص ۴۸۱، و أيضاً علامه حلّی در «منهاج الكرامة» خطّ عبد الرحيم، ص ۴۱ از صاحب الفردوس در کتاب خود از معاذ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده است. (۱)

میفرستد؟ همه گفتند: سبحان الله! کسی که خدا را لعن کند و دشنام دهد، (۱) این روایت را حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه الزکیّة در حاشیه صفحه آخر نسخه خطّی کتاب آورده‌اند که بالمناسبه در اینجا آورده شد.

«ای علی! اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که

از شدت گرسنگی در ایام متمادی سینه و شکم آنها
فرو رود و پشت آنها مانند منحنی به جلو خم شود،
و آنقدر نماز بخوانند که از کثرت قیام و توجه
گوشت آنان آب شده و مانند ریسمان لاغر و باریک
گردند، و در عین حال بغض تو را در دل داشته
باشند، خداوند آنان را به رو به آتش خواهد افکند.»

کلام ابن عباس در برابر دشمنان امیرالمؤمنین

علیه السلام

و نیز ابو عبدالله ملّا در سیره خود از ابن عباس
روایت میکند که: او روزی از جلو جماعتی عبور
می کرد که آنها سبّ امیرالمؤمنین می کردند، و این در
زمانی بود که چشمان او کور شده بود^۱، پس به
جلودار خود گفت: شنیدی این جماعت چه
می گفتند؟ پاسخ داد: علی را دشنام میدادند. ابن
عبّاس گفت: مرا بسوی آنان برگردان. جلودار ابن

^۱ در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۲۴۸، از میرسید علی بن شهاب
همدانی نقل میکند که سعید بن جبیر گفت: من ابن عباس را بعد از آنکه از
چشم نابینا بود از مسجد به منزل می بردم - و سپس تمام جریان فوق را بدون
اشعار ذیل نقل میکند.

عبّاس را به سوی آنان برگردانید.

ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما خداوند را

دشنام میدهد و بر او لعن

مشرک است. ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما رسول خدا را لعن و سبّ میکند؟ گفتند: سبحان الله! کسی که رسول خدا را لعن کند کافر است.

ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما علیّ بن ابی طالب را لعن و سبّ میکند؟

گفتند: آری، این امری است که قابل وقوع است و واقع شده است.

ابن عبّاس گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که میفرمود: هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر کس مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است، و هر کس خدا را دشنام دهد خداوند او را بر بینی خود به آتش خواهد افکند.

گفتگوی ابن عبّاس با جلودارش درباره رفتار

و هویت دشمنان اهل بیت علیهم السّلام

سپس از آن جماعت روی گردانیده به حرکت افتاد و در آن حال به جلودار خود گفت: از آنها چه شنیدی در مقابل گفتار من؟ جلودار گفت: آنها چیزی نگفتند. ابن عبّاس گفت: در هنگامی که من این حدیث را برای آنان می‌خواندم چهره آنها را چگونه

جلودار گفت:

«چنان از گفتار تو پریشان شدند که مانند نگاه کردن آهوها و بزهای کوهی به ساطورهای قصّابان، با چشمهای سرخ و منقلب بسوی تو نگاه میکردند.»

ابن عبّاس گفت: پدرت فدای تو باد! دیگر بیان کن.

جلودار گفت:

«از شدّت دشمنی و غضب با چشمهای تنگ شده و نگاههای به پائین انداخته شده به سوی تو نگاه میکردند، مانند شخص ذلیلی که به عزیز و مقتدری، بازبونی و بیچارگی نگاه میکند.»

ابن عبّاس گفت: پدرت فدای تو باد! دیگر بیان کن.

جلودار گفت: من دیگر غیر از این چیزی بلد نیستم. ابن عبّاس گفت:

ولی در نزد من این جمله است:

«زنده‌های این جماعت، عار و ننگ برای

مردگان خود هستند، و مردگانشان موجب رسوائی
و بی‌آبرویی زندگانشان میباشند.»^۱

**امّت و صحابه، روز اوّل رحلت پیامبر مزد آن
حضرت را دادند!**

باری، با تمام این سفارشات که از جانب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به عمل آمد، امّت
و صحابه در روز اوّل رحلت آن حضرت مزد آن
حضرت را که اجر رسالت بود دادند.^۲ جنازه رسول
خدا هنوز کفن و دفن نشده بود که در سقیفه بنی
ساعده برای ربودن حکومت و ریاست بر مردم، بر
سر هم کوفتند و سپس هجوم به خانه ولایت و
طهارت آوردند.

**جریان سقط شدن حضرت محسن سلام الله
علیه، و علّت نیامدن امیرالمؤمنین علیه السلام**

^۱ غابر: چیز گذشته و چیز باقیمانده، و از اُضداد است.

^۲ «الغدير» ج ۲، ص ۲۹۹؛ ثمّ قال: و أخرجه محبّ الدّین الطّبری فی
«الرّیاض» و الکنجی فی «الکفایة» و شیخ الإسلام الحموی فی «الفرآئد» فی
الباب السّادس و الخمسین و ابن صبّاغ المالکی فی «الفصول».

نظام^۱ میگوید: إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا

السَّلَامُ يَوْمَ الْبَيْعَةِ

حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا. وَ كَانَ يَصِيحُ:

أَحْرِقُوهَا بِمَنْ فِيهَا. وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ

وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.^۲

«در روزی که می خواستند امیرالمؤمنین را

برای بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد،

بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر

فریاد میزد: این خانه را با هر کس که در آن هست

آتش بزنید! در حالی که در خانه غیر از علی و فاطمه

و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

اشاره به برخی از مصائب حضرت زهرا سلام

الله علیها

فاطمه سلام الله علیها با مصائب زیادی مواجه

^۱ در «الفصول المهمة» ص ۱۰۹، این داستان را از کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» تألیف حافظ محمد بن ریف محمد گنجی شافعی نقل کرده است.

^۲ «ملل و نحل» شهرستانی، طبع اوّل - مصر، ج ۱، ص ۷۳

از یک طرف، غصب مقام ولایت و خلافت
اسلام از محور اصلی خود، که با نهایت رنج و الم از
این مقام دفاع می نمود.

ابن قتیبه دینوری میگوید: و خَرَجَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ
وَجْهَهُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
[وَعَالِهِ] وَسَلَّم عَلَى دَابَّةٍ لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ
النُّصْرَةَ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ مَضَتْ
بِيعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، وَلَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَابْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا
قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَيَقُولُ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ:
أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّم فِي
بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنْهُ وَ أَخْرَجُ الْأَنْصَارَ سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ
فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَ لَقَدْ
صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.^۱

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را

سوار بر چارپا می نمود و به

^۱ «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۲

مجالس أنصار می برد و از آنها طلب یاری میکرد.
و آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با
أبوبکر کاری است که واقع شده است. اگر شوهر تو
و پسر عموی تو علی بن ابی طالب قبل از بیعت ما با
أبوبکر به ما رجوع میکرد حتماً ما با او بیعت
می نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری
نمی کردیم.

علی کرّم الله وجهه میفرمود: آیا من چنین
فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده
در خانه اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون
آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه
می فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و
شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند،
کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و
جزا دهنده آنها خواهد بود.»

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی
و غصب فدک و سهمیه آن حضرت از خیر و از
حقوق ذوی القربی، و مناصمات و مجادلاتی که آن
بضعه رسول خدا با أبوبکر و عمر می نمود، دیگر

برای آن مطهره با انضمام کسالت‌های جسمی و سقط جنین، نیرو و قوه‌ای باقی نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امت از او حمایت کند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند.

ولی این امت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز^۱ و به روایت ابن ابی الحدید بیش از هفتاد و دو روز^۲ در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

حضرت زهرا علیها السّلام پاسخ سلام شیخین

را نداد

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود ابوبکر و عمر را نداد، و پس

^۱ «الإمامة و السّیاسة» ج ۱، ص ۱۴

^۲ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴

از آنکه امیرالمؤمنین را واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می‌شود که آن حضرت ابوبکر و عمر را مسلمان نمی‌شناخته است.

ابن قتیبہ میگوید: پس از آنکه علی را به مسجد بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه می‌کرد و صیحه می‌زد، فقال عُمر لأبي بكرٍ رضی الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة فإننا قد أغضبناها. فانطلقا جميعاً فاستأذنا على فاطمة فلم تأذن لهما، فأتيا عليا فكلماه فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها حوَّلت وجهها إلى الحائط، فسَلَّمَا عليها، فلم تَرُدَّ عليهما السلام.^۱

«عمر به ابوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه اذن دخول خواستند، فاطمه اذن نداد. آنها نزد علی آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه

^۱ «الإمامة و السِّياسة» ج ۱، ص ۱۳

مذاکره کردند، امیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و ابوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

مناشده حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر

و عمر

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه ابوبکر مشغول عذرخواهی شد که علت آنکه من تو را از ارث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که می گفت: لَا نُورَثُ، مَا تَرَکْنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ. «ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بجای می ماند صدقه است.»

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

[وَأَلَيْهِ] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِي وَتَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ.

فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا

فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ

أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ

أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي؟ قَالَا: نَعَمْ،

سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلَيْهِ] وَسَلَّمَ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي

وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَ لَئِن لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ ...

وَ اللَّهُ لِأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيَهَا.

«حضرت فاطمه به ابوبکر و عمر فرمود: اگر

من از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما

اعتراف می‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟

گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا

سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که

میفرمود: رضای فاطمه از رضای من است و خشم

فاطمه از خشم من است، کسی که دختر مرا دوست

داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسی که فاطمه

دختر مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی

که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده

است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که این مطلب را میفرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد ... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می‌آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

و سابقاً از «اسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و

حتی به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، اَسْمَاء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علیّ و اَسْمَاء او را غسل دادند.^۱

دفن حضرت فاطمه علیها السّلام در شب و

عدم اِخبار به مردم برای نماز و دفن ایشان

و نیز از «صحيح بخاری» نقل کردیم که فاطمه را علیّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و ابوبکر را خبر نکرد.^۲

و علیّ بن برهان الدّین حلبیّ شافعی میگوید: و قال الواقديّ: وَ ثَبَتَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ دَفَنَهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا لَيْلًا وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ مَعَهُ الْعَبَّاسُ وَ الْفَضْلُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِهَا أَحَدًا.^۳

«واقدي گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که علی کرّم الله وجهه فاطمه رضی الله عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضی الله عنهم، بودند و هیچکس را

^۱ همین کتاب، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

^۲ همین کتاب، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

^۳ «السّيرة الحلبیّة» طبع ۱۳۸۲ هجریّه، ص ۳۹۹

برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

هفت صحابی ای که خلائق به برکت وجود آنها

روزی می خورند

در رجال شیخ حرّ عاملی به نام «رسالة فی معرفة

الصّحابة» از کشتی نقل میکند با إسناد متصل خود از

زراره از ابی جعفر از پدرش از جدش از علی بن

أبی طالب علیهم السّلام که: قَالَ: ضَاقتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةِ

بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ

وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيْفَةُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا

إِمَامُهُمْ. وَ هُمُ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَيَّ فَاطِمَةَ.^۱

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: هفت

نفرند که بواسطه عظمت و جلالت و سعه روح آنها،

زمین برای حمل نمودن آنها تنگی میکند و استعداد

تحمل آنها را ندارد، بواسطه فیض وجود آنهاست که

^۱ «رسالة فی معرفة الصّحابة» ص ۵۴، در أحوال حذيفة الیمان؛ و در «رجال کشتی» نفر هفتم را ذکر ننموده، لذا شیخ حرّهم ذکر نکرده است.

و در «اختصاص» شیخ مفید، ص ۵، با إسناد خود از زراره از ابی جعفر علیه السّلام روایت میکند که: " قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةِ بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيْفَةُ. وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ أَنَا إِمَامُهُمْ. وَ هُمُ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَيَّ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا."

روزی به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید
و باران از آسمان می بارد؛ از ایشان است سلمان و
مقداد و ابوذر و عمّار و حذیفه رحمة الله علیهم و من
إمام آنها هستم. و ایشانند آن کسانی که بر فاطمه نماز
گزاردند.»

گفتار هفتم: خلاصه گفتار در روز جمعه

۳۰ جمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریه قمریه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كتابه الكَرِيمُ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ
مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ
يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا
تَفْعَلُونَ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

(آیات بیست و سوّم تا بیست و ششم، از

سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

سرّ تشدیدهای فراوان در بعضی از احکام

شرعی

در بعضی از احکام شرعی در قرآن مجید تشدیدهای فراوانی به عمل آمده است. با آنکه به ظاهر بعید به نظر میرسید که درباره این حکم این نوع از تشدید مورد لزوم باشد؛ ولی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که به علت عمل نمودن به آن حکم و رشد نمودن ریشه فساد، کم‌کم نتایج سوء و عواقب وخیمی عائد بر مسلمین شد، معلوم شد که آن اصرار و تأکید قرآن مجید درباره آن حکم و توعید به عواقب خطرناک و عذاب دردناک با

أَلْحَانِ تَشْدِيدِ، هَمَّه و هَمَّه بَرَاي جَلُوگِيرِي اَز اَن نَتَائِجِ شُوم بُوْدَه اَسْت. گَرچَه دَر زَمَانِ خُود رَسُوْلِ اَللّٰهِ كِه اَن حَكْمِ اَز جَانِبِ خُدا نَازِلِ شُد و اَن تَشْدِيدِ فَرَاوَانِ دَر اِبْرَامِ اَن بَه عَمَلِ اَمَدِ، بَرَاي مَسْلِمَانَانِ شَائِدِ مُورِدِ تَعَجُّبِ و شَكَّغْتِ بُوْد و اَن اَصْرَارِ فَرَاوَانِ دَر مُورِدِ اَمْرِي حَقِيرِ بِيْجَا بَه نَظَرِ مِيْ اَمَدِ، و لِيْ بَا مَلَا حِظْه اَثَارِي كِه بَعْدًا مَتَرْتَبْ شُد مَعْلُومِ مِيْشُود كِه اَن تَأْكِدَاتِ هَمَّه بَه مَوْقِعِ و بَجَا بُوْدَه اَسْت.

تأکید شخص حکیم بر امر کوچک، نشان

دهنده وجود سرّی بزرگ در آن است

اگر متکلم حکیم درباره امر کوچکی تأکید کند و سپس در تأکید خود مبالغه نماید و بر آن اصرار کند یا با کسی خطاب کند به خطابی که شأن آن مخاطب، خطاب به آن نباشد، معلوم میشود که در این امر کوچک، سرّی بزرگ نهفته شده که از نظر مخاطب و مکلف به آن تکلیف مخفی بوده است. مثلاً اگر به یک نفر عالم پرهیزگار که عمری را در عبادت و زهد و انزوای از دنیا و جمع زخارف آن گذرانیده است، خطاب شود که: ای مرد! در معبر عام در مقابل دیدگان هزاران نفر جمعیت زنا نکن!

یا مثلاً به یک نفر شخص مؤدّب به آداب خطاب بشود که: در میان خیابانها نعره نکش و لخت مادرزاد حرکت مکن! معلوم میشود که در این عالم شوائبی از هواجس نفسانی وجود دارد که أحياناً چنانچه در صدد رفع آن بر نیاید، رفته رفته خدای ناکرده ممکنست به تدریج روزی برای او چنین عملی پیش آمد کند؛ و آن مرد حکیم دانشمند تیزبین در این مرد عالم، آثاری از بروز چنین صحنه‌ای را مشاهده نموده است. و یا در این شخص مؤدّب به آداب حسنه، بروزاتی مشهود گردیده که أحياناً اگر در رفع آن نکوشد ممکن است آن تخم کوچک و غیر مرئی از فقدان عفت و حیا کم‌کم رشد کرده و با تقویت محیط و عوامل خارجی روزی برسد که او در معبر عام بدون لباس و ساتر حرکت کند و عربده کشیدن را نیک بشمارد. لذا باید کلام آن ناصح تیزبین را که حکیم و خبیر است محترم بشمارند و اطاعت کنند تا برای آنان چنان وقایعی پیش آمد نکند.

در قرآن مجید چند مورد است که درباره آنان بسیار تأکید شده و اصرار و ابرام در آن به حدّ بسیار فراوانی وارد شده است که شاید برای مسلمانان آن زمان این اصرار و ابرام و این نحو تشدیدات درباره متخلفین از آن حکم مورد شگفت بوده است. و ما برای نمونه چند مورد را بیان می‌کنیم:

رباخواری موجب تغییر هویت انسانی می‌شود

اول: موضوع معاملات یا قرضهای ربوی است که در قرآن مجید با لسان بسیار عجیبی از وقوع آن نهی به عمل آمده است.

آنجا که میفرماید: **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**^۱. «کسانی که ربا می‌خورند از مکان خود بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان زده باشد.»

یعنی تمام صفات و کمالات انسانی را از دست می‌دهد و انسانیتش واژگون می‌گردد و از زمره انسانها خارج شده، بواسطه این عمل زشت، گوئی

^۱ صدر آیه ۲۷۵، از سوره ۲: البقرة

تغییر ماهیت میدهد و در گروه شیاطین وارد میشود.

و سپس در ذیل آیه میفرماید: **وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ**

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. «کسانی که بعد از

نزول این آیه و حرمت ربا دست به ربا بزنند آنها یاران

آتش بوده و در جهنم بطور دوام زیست خواهند نمود.»

و سپس میفرماید: **يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزِيهِ**

الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.^۱ «خداوند

نتیجه ربا را نابود می‌سازد، (برکت و خیر و رحمت را

از بین میبرد، و علاوه آن زیادی نیز دستخوش هلاک و

نابودی واقع میشود) و اینفاقات و صدقات را اگرچه

بصورت ظاهر موجب نقصان مال است لکن آنها را

موجب زیادی مال و وفور نعمت و نزول خیر و رحمت

قرار میدهد. اشخاصی که ربا می‌خورند آنان

گناهکارند و خداوند ابداً شخص گنهکار و کفران

نعمت کننده را دوست ندارد.»

و سپس میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**

وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ

^۱ آیه ۲۷۶، از سوره ۲: البقرة

تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله.^۱

«ای کسانی که به خداوند ایمان آورده و به اسلام گرویده‌اید، از خدای خود بپرهیزید، و بعد از اینکه این آیه بر شما خوانده شد و حرمت ربا را دریافتید، آن قرضهای ربوی را که داده‌اید از تمام سودهایش صرف نظر کنید و از ربح آن اموال چشم پوشید اگر شما ایمان آورده‌اید. و چنانچه به این فرمان گوش فرادهید پس بدانید که خود را برای جنگ با خدا و رسول خدا آماده کرده‌اید (یعنی خدا و رسول خدا به جنگ با رباخوار بر می‌خیزند و رباخوار با این فعل شنیع خود با خدا و رسول خدا اعلام جنگ داده است).»

حکم اکید قرآن در مورد ربا در زمانی بود که

معاملات ربوی امروزی متداول نبود

حکم حرمت ربا یکی از ملاحم و معجزات

قرآن کریم است

ملاحظه میشود که در این آیات تا چه اندازه

درباره ربا توبیخ به عمل آمده است، با آنکه در زمان

^۱ آیه ۲۷۸ و صدر آیه ۲۷۹، از سوره ۲: البقرة

رسول خدا ربا بصورت بسیار ساده و در بین افرادی خاص متداول بود. هنوز معاملات دقیق ربوی و ربای مرگب و تأسیس بانکها که بر اساس ربا، نظامنامه و آئین نامه تنظیم می‌کنند و ثروت مردم ضعیف را به انواع تبلیغات میبرند در دنیا بوجود نیامده بود، و حتی در آن روز نطفه این قسم از معاملات ربوی در دنیا بسته نشده بود که قرآن چنین حکمی سخت و غیر قابل عفو درباره این حکم بیان فرمود؛ و حَقّاً میتوان این حکم را از ملاحم و معجزات قرآن نام برد که درباره ربا نازل فرموده است.

و این به جهت آن است که ربا مانند آتش هر جا واقع شود اطراف خود را میسوزاند و جای خود را توسعه میدهد و از افراد به اجتماع سرایت میکند، و طبعاً به پیروی از این معاملات ربوی مردم به دو طبقه ضعیف و ثروتمند جدا می‌شوند. یک طبقه دائماً به علّت قرضهای ربوی و عدم توان پرداخت آن از

هستی ساقط میگردند و به همین موازنه دائماً بر ثروت آن دسته از مُترَفین و تجاوزکاران افزوده میشود.

و به دنبال این اختلاف طبقاتی روحیه‌ها خراب میگردد، تخم کینه و حسد و بخل در دلها ریشه میدواند و گذشته از نزاعهای محلی جنگها و نزاعهای بین المللی پیدا میشود که اساس انسانیت را بر باد میدهد و دنیا را خراب و بصورتی زشت و قبیح در می‌آورد.

اگر ریشه ربا را از بین ببرند ابداً این زیانهای جانی و مالی و روحی در طبقه مردم نمی‌ریزد و از افراد به اجتماع سرایت نمی‌کند و دنیا بصورت آتش ظاهری و معنوی بر مردم، چهره مکروه خود را نشان نمی‌دهد.

لحن شدید روایات دالّه بر حرمت ربا

و این معنی از قرآن مجید شاید در آن روز مورد تعجب بود. و نیز روایاتی که از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم الصلوة و السلام درباره ربا با لحن شدید وارد شده که یک درهم ربا خوردن از هفتاد مرتبه زنا کردن با مادر خود در خانه خدا

گناهش بیشتر است، مورد تعجب واقع می‌شد.^۱

چند روایت به نقل از کتاب «العروة الوثقی»

(ت)

^۱ از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی! الربا سَبْعُونَ جُزْءاً أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكَحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. «ای علی! ربا هفتاد مرتبه دارد، کوچکترین مرتبه آن مانند آنست که انسان با مادر خود در بیت الله الحرام زنا کند.»

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که: «الربا سَبْعُونَ بَاباً أَهْوَنُهَا عِنْدَ اللَّهِ كَالَّذِي يَنْكَحُ أُمَّهُ.» «ربا هفتاد باب دارد که پست‌ترین آنها مانند آنست که شخصی با مادر خود نکاح کند.»

و نیز در روایت دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «دِرْهَمٌ رِبَاءٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.» «گناه یک درهم از ربا در نزد خدا از هفتاد مرتبه زنا کردن با محرم در خانه خدا بزرگتر است.» («العروة الوثقی» ج ۲، ص ۲)

ولی امروز که آن نطفه نبسته، کم کم بسته شده و بصورت جنین و طفلی نوزاد در آمده و سپس مراحل دیگری را از عمر خود در دنیای کنونی طی میکند، معلوم میشود که حَقّاً قرآن مجید چه مطلب عالی و ارزنده‌ای را بیان نموده، و گناه ربا حَقّاً از زنای با مادر در خانه خدا افزونتر است. و لذا دیده نمی‌شود که در قرآن مجید گناه بزرگترین عمل زشت مانند زنا و شرب خمر و قمار و ظلم و حتی کشتن انسان بی گناه، به اندازه گناه ربا، عظیم و بزرگ شمرده شده باشد.

تأکید شدید قرآن کریم بر عدم مودّت و محبّت با کفّار

دوم^۱ از مواردی که درباره آن در قرآن مجید تأکیدات بسیار به عمل آمده است مودّت و محبّت نمودن به کفّار است، خواه مشرکین و خواه یهود و نصاری. و در این باره تشدید به اندازه‌ای زیاد است که

^۱ این مورد و نیز مورد اوّل، تفصیل و شرح مطلبی است که حضرت علامه طباطبائی (مدظله) در تفسیر «المیزان» ج ۲، ص ۴۳۳، و در ج ۵، ص ۳۷۱ به طور اختصار ذکر فرموده‌اند.

شخصی را که با آنان رابطه موَدّت و دوستی برقرار کند
از زمره مؤمنین به کلی خارج میکند.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللَّهَ.^۱

خداوند خطاب به پیغمبر میفرماید: «ای
پیغمبر! گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت
دارند، نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا
بنمایند.»

و نیز میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ
يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ.^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، طائفه یهود و
نصاری را دوست خود

^۱ صدر آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة

^۲ آیه ۵۱، از سوره ۵: المائدة

مگیرید، آنها خود با خود دوست هستند. و هر کدام از شما که آنها را دوست خود بگیرد، از آنها خواهد بود. خداوند مردم ستمگر را که به اختیار خود راه انحراف را طی کند، هدایت نخواهد نمود.»

و نیز میفرماید: **وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ**

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ^۱.

«و اگر مسلمانان، ایمان به خدا و رسول خدا

و قرآن نازل از جانب خدا به پیغمبرش داشته باشند،

با یهود و نصاری طرح دوستی نخواهند ریخت، لکن

بسیاری از ایشان (آنها که با آنان محبت و مودت

می کنند) از جاده مستقیم منحرفند.»

منطق اسلام، دوستی و ارتباط قلبی با کفار را

غلط میداند

ملاحظه میشود که در این آیات، افرادی را که

با مشرکین و یهود و نصاری روابط دوستی و

صمیمیت برقرار می کنند، از زمره مؤمنین خارج

میکند، و گویا مثل آنکه اسلام با مودت با آنان جمع

^۱ آیه ۸۱، از سوره ۵: المائدة

نمی‌شود؛ و این نه از جهت آنست که قرآن
نمی‌خواهد خیری به آنها برسد، بلکه از آن جهت
است که مودّت و محبّت رفته رفته موجب آشنائی و
انس می‌گردد و این مؤانست و مجالست کم‌کم
موجب تأثیر افکار و روحیات آنان در شخص
مسلمان میشود.

دوستی با هر چیزی موجب شکل گرفتن

روحیات انسان براساس آن چیز می‌شود

و معلوم است که ریشه اسلام و ایمان همان
عقیده پاک به خدا و ایمان راسخ به رسول خدا و روز
معاد و احکام و دستورات الهی است. و چون
مسلمانی به علّت نزدیکی با آنان در عقیده پاک و
ایمان او تزلزلی حاصل شود، از نقطه نظر معنی
مسلمان نخواهد بود، گرچه به صورت ظاهر به آداب
اسلامی مؤدّب باشد. و رفته رفته بواسطه محبّت و به
دنباله افکار آنان، از اعمال و روش و سنت و آئین
آنها در امور زندگی و اجتماعی پیروی میشود تا به
جائی که در

مسلمانِ قویّ الإراده، مجاهد فی سبیل الله،
مسلمانِ نمازگزار و مُنْفِقِ در راه خدا، این صفات
کم کم ضعیف میشود و بجای آنها ضعف و فتور و
سستی در جمیع امور، باده گساری و قمار و انواع
فحشاء و منکرات جای آنها می نشیند.

آری، در آن روز که قرآن مجید با این لحن
تشدید آمیز مسلمین را از مؤانست و مودّت با کفار
بر حذر میداشت، شاید برای بسیاری از مردم مفسد
مودّت با آنان روشن نبود و این گونه تشدیدها را
حمل بر مبالغه می نمودند؛ ولی امروز که سنن و
آداب آنها در کشورها رواج یافته و به علّت مرادده و
رفت و آمدهای دوستانه و تعلّم از مکتبِ آنان، هر
روز سوغاتی جدید از رذائل اخلاقی هدیه می آورند،
مطلب برای عموم واضح گردیده است که چگونه
یک اجتماع قویّ متین، نمازگزار، صاحب اراده و
اختیار، کم کم به علّت همین مودّت به ضعف و
زبونی دچار میشود، تمام کمالات روحی خود را از
دست داده و به مرحله هلاکت سقوط میکند.

رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم،
امری حقیقی و عاری از تصنّع و محافظه کاری

سوّم: همین مسأله مورد بحث یعنی موّدت به

ذوی القربی است. باید دانست که موضوع رسالت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله يك امر معنوی

و حقیقی، و عاری از شوائب تصنع و محافظه کاری،

و خارج از قراردادها و سنن مجعوله اجتماعی بوده

است.

رسالت یعنی برانگیخته شدن آن حضرت بر

اساس وحی الهی و اتصال قلب آن حضرت به عوالم

عالیه و اکتساب فیض قلبی از انوار قدسیه، و معرفت

بر خدا و أسماء و صفات خدا، و معرفت بر نفس و

طرق کمال نفس، و اطلاع بر وساوس شیطان و

راههای اغوای او از دریچه نفس اماره، و بالأخره

اطلاع بر اسرار آفرینش و اسرار مخفیه انسان از نقطه

نظر باطن و ادراکات قلبی به توسط جبرائیل امین.

گرچه به تبع این انوار ملکوتی، عالم مُلک نیز

روشن میگردد و هزاران

هزار حکم اجتماعی برای تکمیل نفوس بشر به میان می‌آید، ولی تمام اینها به تبع آن سرّ الهی و در شعاع آن کانون معرفت قرار می‌گیرد.

البته معلومست که این امر پس از رسول خدا فقط و فقط در اهل بیت بوده است و هیچکس غیر از آنها از معانی مخفیه و بواطن امور و اسرار قرآن مجید و راه تکمیل نفوس بشریه به عالم توحید و تأویلات کتاب آسمانی آگاه نبوده است، یا آنکه اگر برای بعضی آگاهی حاصل شده بوده، فی الجمله و در حدودی خاص بوده است.

ولی در وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه افضل السّلام به نحو اعلی و اکمل بود. آن حضرت به منزله نفس رسول خدا بود و در ادراکات و معارف و اتّصال به عوالم غیبی، تالیّ تلو آن حضرت و اوّلین شاگرد آن مکتب بوده است؛ و روی این زمینه حقیقت نبوّت و سرّ ولایت و جان و خلاصه اسرار بوده است.

أحادیثی که شیعه و سنّی مستفیضاً یا متواتراً از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله روایت میکنند که آن حضرت میفرماید: علی نفس من است،

علی بمنزله من است، من و علی هر دو از یک نور
آفریده شده‌ایم، من و علی هر دو از یک درخت خلق
شده‌ایم، علی برادر من است، و امثال این تعبیرات،
همه حاکی از این معناست.

نبوت برای استکمال نفوس بشری است و فقط

ولایت اهل بیت توان ادامه این راه را دارد

داستان نبوت رسول الله و نزول قرآن و احکام

اسلام و عظمت مسلمین در عصر رسول الله، مبنی بر

یک سیستم اجتماعی نیست که فقط از دریچه ظاهر

بدون توجه به معنی و باطن امر، مورد بحث و گفتگو

واقع شود، بلکه فقط متکی بر اتصال به عوالم غیب

و صفای باطن و ادراک علوم قلبیه بر اساس طهارت

و وصول به مقام عبودیت محضه بوده است.

و پس از رحلت رسول الله وقتی این معنی

دوام پیدا میکند که شخصی مانند امیرالمؤمنین به

دنباله رسالت آن حضرت زمام امور را بدست بگیرد

و

جامعه بشریت را در همان خطّه‌ای که پیغمبر سیر میداده است سیر بدهد؛ و الاّ اگر دیگری که در این افق از طهارت قدم نگذارده است بخواهد زمامداری کند، او مردم را در راه رسول الله سیر نخواهد داد، بلکه در حدود ادراکات خود در راهی که خودش طیّ نموده و به نظر خود پسندیده آمده است سیر میدهد؛ و این راه با راه رسول الله بطور مسلّم اختلاف زاویه بسیاری خواهد داشت.

ارتباط قلبی با اهل بیت نزدیک ترین راه سعادت است

و آیه مبارکه قرآن: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا**

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى دلالت بر این معنی دارد. این آیه میخواهد از راه مودّت به ذوی القربی، بشر را در راه امیرالمؤمنین و صدیقه کبری و حسنین علیهم السّلام وارد کند. این آیه میخواهد مردم را با حقائق اسلام آشنا بنماید و بر سرّ نبوّت مطّلع سازد. این آیه میخواهد از اصل رسالت نتیجه حاصل شود و اسلام ظاهری را که به شهادت شهادتین در بین مردم صورت گرفته، به درجه کمال بر اساس معرفت امام و وصول به درجه توحید برساند. این آیه میخواهد

راه تمام مردم را منحصر به اهل بیت رحمت کند و آنان را از این منهل سیراب گرداند. این آیه میخواهد مردم را در این صراط که نزدیکترین راه است بسوی سعادت مطلقه و کوتاهترین مسیر است به هدف اصلی، رهبری نماید.

و حقاً چقدر این معنی بزرگ و پرارج است که مزد رسالت شمرده شده است. هیچ حکمی در قرآن مجید به اندازه این حکم، دارای این درجه از اعتبار نیست.

مسلمانی که بدون مودّت ائمه طاهرین علیهم

السلام باشد رابطه‌اش با نبوّت قطع می‌گردد

اگر مسلمانی به هریک از گناهان دست زند باز اصل و ریشه اسلام او باقیست، و روابط قلبیه او با نبوّت گسیخته و یکباره گسسته نشده است، ولی مسلمانی که بدون مودّت ائمه طاهرین باشد و در راه و طریق آنها وارد نشود و از مزایای روحی و اخلاقی آنان بر اساس ولایت آنها استفاده نکند، رابطه‌اش با نبوّت مقطوع می‌گردد؛ چنین کسی اسلامش بلاعقب و نابسامان خواهد بود.

چنین افرادی در زمان رسول الله بواسطه نورانیت و حرارت معنوی آن حضرت تا اندازه‌ای خود را در پرتو آن نور قرار داده و به آن منبع حرارت نزدیک کرده‌اند، ولی بعداً در محیط تاریک و سرد، فسرده شده و به حالت قهقری به جاهلیت دوران گذشته رجوع نموده‌اند.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ
عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ
الشَّاكِرِينَ^۱

«و نیست محمد مگر فرستاده خدا که قبل از او نیز فرستادگانی آمده و رفته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به همان افکار دوران جاهلیت رجوع می‌کنید؟ کسی که به دو پاشنه پای خود از عقب به قهقری واژگون گردد به خود صدمه وارد آورده است و به خدا ضرری نرسانیده است، و خداوند سپاسگزاران را (که به جلو حرکت کنند و در راه و روش رسول الله سیر کنند) جزای نیک خواهد داد.»

^۱ آیه ۱۴۴، از سوره ۲: آءال عمران

سرّ تأکید زیاد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

بر مودّت اهل بیت علیهم السّلام

این آیه راجع به کسانی است که پس از رحلت رسول خدا به دنبال افکار نفسانی خود رفته و ندای «کفانا کتابُ الله» را در داده و خود را نیازمند به خاندان علم و طهارت ندیدند و به دنباله مسیر نبوّت در طریق ولایت قدمی نگذاردند، و لذا در همان افکار جاهلی خود باقیمانده و در همان جا دفن شده‌اند.

باری، شاید نتیجه مودّت به اهل بیت که تا این درجه مورد اهمّیت قرار گرفته و مزد و پاداش نبوّت و زحمات طاقت فرسای نبیّ اکرم واقع شده است، در زمان خود رسول الله واضح نبوده، و چه بسا بسیاری در شگفت بوده‌اند که مودّت به اهل بیت چه حکمتی را در بردارد که در مقابل زحمات رسول الله قرار

گرفته است. و چه بسا در بسیاری از نوشتجات
اهل تسنن نیز ملاحظه میشود که آنها هنوز هم در این
شگفت باقی بوده و نتوانسته‌اند مطلب را حل کنند.
ولی پیغمبر اکرم که پدر معنوی امت است با
وجوب مودت ذوی القربی خواسته است امت را در
راه صفا و محبت قرار دهد؛ چون با نور الهی که
فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱ «ما پرده
را از جلوی چشم تو برداشتیم و دیدگان تو امروز
بسیار تیزبین شده است» حقائق امور و طهارت ائمه
طاهرین بر آن حضرت مکشوف بوده و با چشم دل
تمام آنان را در راه و روش خود مشاهده می‌نموده
است.

کلام محی الدین بن العربی در تفسیر آیه

مودت

در تفسیر منسوب به محیی الدین ابن العربی

در ذیل آیه مودت میگوید:

ثمره و نتیجه مودت راجع به خود مردم است؛

^۱ قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق

چون مودّت سبب نجات است، به علّت آنکه مودّت با اهل بیت موجب نزدیکی و تناسب با آنان در افق روحانیت است که بالتّیجه مستلزم با اجتماع آنان در حشر خواهد بود، کما آنکه پیغمبر اکرم علیه الصّلوٰة و السّلام فرموده است: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

«انسان با محبوب خود معیت و همبستگی

دارد.»

کسی که روحش نورانی باشد امکان ندارد اهل

بیت را دوست نداشته باشد

بنابراین نتیجه مودّت با اهل بیت چون راجع

به خود امّت است، در حقیقت اجری برای پیغمبر

نخواهد بود. و ممکن نیست کسی که روح او تاریک

و ظلمانی بوده و از مرتبه اهل بیت دور باشد آنها را

واقعاً دوست داشته باشد، کما آنکه ممکن نیست که

کسی روح او نورانی باشد و خدا را به حقّ المعرفه

شناخته و دوست داشته و به مقام توحید نائل آمده

باشد، ولیکن ائمّه اهل بیت را دوست نداشته باشد.

و سرّ این مطلب آنست که آنها اهل بیت نبوت

و معدن ولایت و فتوت

هستند، آنها در عنایت اوّلیه حضرت باری تعالی، محبوب ذات اقدس او شده‌اند و در محلّ اعلی و حرم قدس به دست حضرت ذوالجلال تربیت یافته‌اند، پس دوست ندارد آنها را مگر کسی که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد، و خدا و رسول خدا نیز او را دوست داشته باشند.

و اگر به فرض ائمه اهل بیت در بدایت امر که همان عالم مشیت الهی است محبوب ذات احدیت نبوده باشند، هیچگاه رسول خدا آنها را دوست نمی‌داشت؛ چون محبّت رسول خدا عین محبّت خداست در عالم تفصیل و کثرت، بعد از آنکه عین محبّت خداست در عالم جمع و وحدت.

سپس می‌گوید: مراد از قُربی در آیه شریفه همان چهار نفری هستند که در حدیث نبوی ذکر شده است. چون از آن حضرت سؤال نمودند: یا رسول الله! اَقْرَبای شما که مودّت آنان بر ما واجب شده چه کسانی‌اند؟ فرمود: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَبْنَاؤُهُمَا. «علی و فاطمه و حسنین و پسران آن دو.» -

انتهی کلام محیی الدین.^۱

روحیه رأفت و بزرگواری در موالیان ائمه، و

روحیه خشونت در مخالفان آنها مشهود است

و شاید روی همین زمینه محبت و خلوص و

ارتباط معنوی با ارواح ائمه طاهرین باشد که در

شیعیان و موالیان آنها رأفت و عطوفت و سماحت

بیشتر است، و در مخالفین آنها خشونت و قساوت

بیشتر.

ابن ابی‌الحدید میگوید: و قد بقیَ هذا الخلقُ

متوارثًا مُتَنَاقِلًا فی مُحَبِّیهِ و أَوْلِیَائِهِ إِلَى الْآنَ، کَمَا بَقِيَ الْجَفَاءُ

و الْحُشُونَةُ و الْوَعُورَةُ فی الْجَانِبِ الْأُخْر. و مَنْ لَهُ أَدْنَى

مَعْرِفَةٍ بِأَخْلَاقِ النَّاسِ و عَوَائِدِهِمْ یَعْرِفُ ذَلِكَ.^۲

«و این خلق کریم در بین محبّان و دوستان

امیرالمؤمنین تا بحال به نحو

^۱ «تفسیر محیی الدین» ج ۲، ص ۴۳۲

^۲ «شرح نهج البلاغه» طبع مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱، ص ۲۶

توارث انتقال یافته است، همچنانکه جفاء و خشونت و سنگین دلی در طرف دیگر به نحو توارث منتقل شده است. و کسی که کوچکترین معرفتی به اخلاق مردم و نتیجه برخورد آنان با یکدیگر در ابراز صفات روحی داشته باشد، این مطلب را خوب دریافت می‌نماید.»

توصیه امام صادق علیه السلام به دعوت

جوانان اهل سنت به ولایت ائمه علیهم السلام

بر همین اساس است که حضرت صادق علیه السلام توصیه می‌کنند که جوانان اهل سنت را به ولایت ما دعوت کنید؛ چون روح آنها هنوز به شقاوت سخت نشده و بیشتر مائل به حرکت بسوی خیر خواهند بود.

گفتار حضرت امام صادق علیه السلام درباره

تفسیر آیه مودت

از محمد بن یعقوب کلینی با اسناد متصل خود از اسمعیل بن عبد الخالق روایت شده است که میگوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ

الْأَحْوَالِ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ: أَتَيْتَ الْبَصْرَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ!
فَقَالَ: كَيْفَ رَأَيْتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ
دُخُولِهِمْ فِيهِ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَقَلِيلٌ وَ قَدْ فَعَلُوا وَ إِنَّ
ذَلِكَ لَقَلِيلٌ! فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ
خَيْرٍ.

ثُمَّ قَالَ: مَا يَقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: **قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ
فِدَاكَ! إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: لِأَقْرَبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ. فَقَالَ: كَذَبُوا، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيْنَا خَاصَّةً؛ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ،
فِي عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ، أَصْحَابِ الْكِسَاءِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^١

«من در حضور حضرت امام جعفر صادق
عليه السلام بودم كه آن حضرت با ابوجعفر أحول
تكلّم مي نمود و من مي شنيدم. آن حضرت به أبو
جعفر فرمود: آيا به بصره رفتي؟ عرض كرد: آري!
حضرت فرمود: سرعت

^١ تفسير «برهان» طبع سنگي، ج ٢، ص ٩٧٠؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص

مردم بصره را در رجوع به ولایت اهل بیت چگونه یافتی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که این دسته از مردم در بصره بسیار کم هستند؛ جمعی در ولایت اهل بیت داخل شده‌اند ولی بسیار کمند. حضرت فرمود: ای ابوجعفر! جوانان را به این امر دعوت کن، چون سرعت آنها در پیمودن راه خیر بیشتر است.

سپس فرمود: اهل بصره درباره آیه مودّة فی القربی چه میگویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! آنها میگویند: مراد از فی القربی اقربای رسول الله است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، این آیه فقط درباره ما نازل شده است؛ این آیه درباره اهل بیت، درباره علیّ و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب کساء علیهم السّلام وارد شده است.»

**گفتار حضرت امام رضا علیه السّلام درباره آیه
اصطفاء و آیه مودّت**

و نیز ابن بابویه قمی با اسناد متصل خود از ریّان بن الصّلت روایت میکند که: چون مأمون حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام را به مرو

آورد و در مجلس مأمون جماعت کثیری از علماءِ عراق مجتمع بودند، حضرت رضا علیه السّلام آیاتِ اصطفاء را قرائت کردند، تا آنکه آیه ششم از مورد کلام خود را آیه مودّت فی القربی قرار داده و پس از شرح و تفصیلی فرمودند:

وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
مَوَدَّةَ قَرَابَتِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يُجْعَلَ أَجْرُهُ فِيهِمْ لِيُودُّوهُ
فِي قَرَابَتِهِ لِمَعْرِفَةِ فَضْلِهِمُ الَّذِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ،
فَإِنَّ الْمَوَدَّةَ إِنَّمَا تَكُونُ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَةِ الْفَضْلِ.

فَلَمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ ذَلِكَ ثَقُلَ لِثِقَلِ وَجُوبِ الطَّاعَةِ
فَأَخَذَ بِهَا قَوْمٌ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الْوَفَاءِ وَ عَانَدَ أَهْلُ
الشُّقَاقِ وَ النِّفَاقِ وَ أَحْدُوا فِي ذَلِكَ فَصَرَفُوهُ عَنْ حَدِّهِ
الَّذِي قَدْ حَدَّهُ اللَّهُ، فَقَالُوا: الْقَرَابَةُ هُمُ الْعَرَبُ كُلُّهَا وَ أَهْلُ
دَعْوَتِهِ.

فَعَلَى أَيِّ الْحَالَيْنِ كَانَ، فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَوَدَّةَ هِيَ
لِلْقَرَابَةِ فَأَقْرَبُهُمْ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ أَوْلَاهُمْ
بِالْمَوَدَّةِ؛ كُلَّمَا قَرَبْتَ الْقَرَابَةَ كَانَتْ

الْمَوَدَّةُ عَلَى قَدْرِهَا. وَ مَا أَنْصَفُوا نَبِيَّ اللَّهِ فِي حَيَاتِهِ
 وَ رَأْفَتِهِ وَ مَا مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ بِمَا تَعَجَزُ الْأَلْسُنُ عَنْ
 وَصْفِ الشُّكْرِ عَلَيْهِ أَنْ يُوَدُّوهُ فِي قَرَابَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَنْ
 يَجْعَلُوهُمْ فِيهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْعَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ حِفْظًا لِرَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ حُبًّا لَهُمْ.^۱

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «و اما در
 باره محمد صلی الله علیه و آله وسلم، خداوند
 عزوجل محبت و مودت اهل بیتش را بر امتش واجب
 نمود، و خداوند به رسول خود امر نمود که اجر خود
 را در مودت امت به اهل بیتش قرار دهد، تا آنکه امت
 بواسطه شناختن اهل بیت، آنها را دوست داشته و
 دائماً به نسبت مستقیم معرفت به آنها درجه حب و
 دوستی بالا رود؛ چون مودت طبعاً به مقدار معرفت
 فضل و درجه آنها خواهد بود.

همینکه خداوند مودت اهل بیت را در قرآن
 مجید واجب شمرد، بر گروهی این معنی سنگین
 آمد، چون اطاعت از اهل بیت برای آنان سنگین بود.

^۱ تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ۴، ص

جماعتی از صحابه این امر را پذیرفتند، این جماعت کسانی بودند که عهد خدا را در وفای به آن نشکستند و وفادار بودند. ولی اهل نفاق و دشمنی، ولایت ائمه را نپذیرفتند و آنرا از مجرای خود منحرف نمودند و از آن حدی که خدا معین نموده بود برگردانیدند و گفتند که: مقصود از قُربی تمام قریش و جماعت عرب است، و مراد تمام افرادی هستند که مسلمان شده و دعوت آن حضرت را پذیرفته‌اند؛ تمام آنها ذوی القربای حضرت رسول الله هستند.»

پس حضرت رضا میفرماید: «اگر به فرض این معنی هم صحیح باشد، لکن چون میدانیم که مودّت تابع قرابت است، بنابراین نزدیکترین افراد به رسول خدا سزاوارتر به مودّت خواهد بود، و هر چه قرابت بیشتر باشد به همان

میزان باید مودّت بیشتر باشد. لکن آنها با رسول خدا از در انصاف نیامدند و حقّ پیغمبر را درباره ذرّیه‌اش بجای نیاوردند؛ آن حقّی که خدای بر امت رسول الله منتّ گذارده و به عنوان مزد رسالت از آنها خواسته است، آن حقّی که زبانها از ادای شکرانه او عاجز است.

آنان این حق را ادا نکردند، در حالیکه سزاوار بود بعد از این خطابِ الهی اهل بیت رسول خدا را همچون چشمان خود حفظ نموده، آنان را از هر گزندی محفوظ بدارند، به جهت حفظ مقام رسول خدا و به جهت محبّت به رسول خدا.»

عجیب است که هنوز بعضی از اهل تسنّن از آن مرام خود دست بر نمی‌دارند، و برای منحرف نمودن امت رسول خدا از اهل بیت عصمت بسیار پافشاری می‌کنند.

تفسیر سید قطب آیه مودّت را به مودّت عام

نسبت به طائفه قریش

سید قطب میگوید: معنی آیه شریفه این است

که: من از شما هیچ مزدی طلب نمی‌کنم الا آنکه

مودّت من به اُقربای خودم که قریش هستند مرا وادار
به تبلیغ نموده است؛ چون تمام قبائل قریش با رسول
الله علاقه خویشاوندی داشتند.

و سپس میگوید: این معنی در بسیاری از
تعبیرات قرآنی در محلهای خود برای من ظهور
میکند.

سپس میگوید: در اینجا نیز از «صحیح
بخاری» روایتی وارد است که:

طاووس از ابن عبّاس روایت میکند که: چون
از او از تفسیر آیه: **إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** سؤال کردند،
سعید بن جبیر پاسخ داد که: مراد از نزدیکان آل
محمدند.

ابن عبّاس در جواب سعید گفت که: عجله
نمودی در بیان معنی آیه، چون هیچ طائفه‌ای از
قریش نیست مگر آنکه با پیغمبر رابطه خویشاوندی
دارند؛ لکن مراد از آیه این نیست، بلکه مراد از آیه
آنست که من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر

آنکه رعایت قرابتی که بین من و شماست
بنماید.

و بنابراین معنی چنین میشود که: به جهت
مراعات حقّ قرابت، مرا آزار نرسانید و حرف مرا
گوش کنید و در مقابل هدایت من نرمی پیش گیرید؛
این فقط مزد من است، من مزد دیگری نمی خواهم.
سپس میگوید: تأویل ابن عبّاس گرچه از
تفسیر ابن جبیر به حقیقت نزدیکتر است ولیکن من
همیشه آن معنائی را که خود نمودم به واقع نزدیکتر
می یابم.^۱

ردّ بر تفسیر سید قطب

ولیکن این کلام اصلاً صحیح نیست، زیرا:
اولاً: سابقاً ذکر کردیم که این معنی خلاف
ظاهر است و به هیچ عنوان نمی توان بدون دلیل و
قرینه قطعی‌ای آن را پذیرفت.

ثانیاً: عجیب است که با این همه روایات
مستفیضه که از اهل تسنّن در کتابهای خود راجع به
مودّت اهل بیت چه در مقام تفسیر آیه و چه در غیر

^۱ «فی ظلال القرآن» ج ۷، سورة الشّوری، ص ۳۱

آن نقل کردیم، ایشان فقط این روایت را انتخاب
نموده و ذکر می‌کنند که مراد از فی القربی جمیع
طوائف قریش‌اند نه خصوص اهل بیت.

و ثالثاً: این روایت ابن عبّاس معارض با
روایات دیگری است که از او نقل شده و در آنها جداً
ذوی القربی را منحصر به ائمه اهل بیت شمرده است.
و ما در طیّ بحثهای سابق از کتب و روایات اهل
سنت روایاتی را از ابن عبّاس در این زمینه نقل
کردیم.^۱

مرحوم سید شرف الدین میگوید: کسی که
این قول را به ابن عبّاس نسبت داده و به روایت
صحیح بخاری در ذیل تفسیر آیه مودّت اعتماد کرده،

^۱ همین کتاب، ص ۸۵ و ص ۸۷

اشتباه کرده است. چون بخاری این حدیث را از محمد بن بشر و محمد بن جعفر روایت کرده و هر دوی آنها به اجماع امامیه از روایات ضعیفند، کما آنکه یحیی بن معین در کتاب «میزان الاعتدال» بر ضعف محمد بن بشر بلکه بر کذب او تصریح کرده است. چگونه ابن عباس چنین کلامی گفته، با آنکه احادیث بسیاری از طرق صحیح در تفسیر قربی به علی و فاطمه و فرزندان آن دو وارد شده و نیز حسنه را به مودت آنان تفسیر نموده‌اند؟^۱

به هر حال باید دانست که مظلومیت اهل بیت تا چه درجه‌ای است که بعد از هزار و سیصد سال که تفسیری نوشته میشود، باز بر همان مسلک بوده و حاضر نمی‌شوند قدمی در راه ولایت جلو گذارند.

اشعاری که آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیها السلام را از افتخارات خلیفه شمرده است

عجیب‌تر آنکه شاعری^۲ شعر می‌گوید و با

^۱ «الفصول المهمة» ص ۲۲۴

^۲ شاعر النیل: حافظ ابراهیم.

کمال وقاحت داستان آتش زدن عمر در خانه صدیقه
کبری را از افتخارات او می‌شمرد، و دیگران نیز از او
تمجید می‌کنند و دیوان او را تجدید طبع می‌نمایند.
میگوید:

«گفتاری که عمر به علی گفت، چه شنونده
بزرگواری و چه گوینده عظیمی داشت. آنجا که
گفت: خانه‌ات را آتش میزنم و ابداً به تو ترحم و
شفقت نمی‌کنم! خانه را آتش می‌زنم اگر بیعت
ننمائی، خانه را با دختر مصطفی که در خانه هست

همه را آتش می‌زنم! این کلام بزرگی است که
غیر از ابوحفص عُمَر کسی دیگر جرأت بر زبان
آوردنش را در مقابل سوار دلاور و محافظ قبیله
عدنان نداشت.»

ببینید چگونه بر آثار سلف خود و پیشوای
خود عُمَر فخر میکند؛ آتش زدن خانه ولایت را که
محلّ نزول وحی و مسکن سرّ رسول خدا و بضعه
مصطفی بوده است، دلیل بر بزرگواری او میگیرد.
درست میگوید ابن ابی‌الحدید که آن
خشونت و و عورت مخالفان امیرالمؤمنین در تابعین
آنها مشهود است.

توجیه عروه بن زبیر فعل برادر خود را در جمع

آوری هیزم برای آتش زدن بنی‌هاشم

جائی که عروه بن زبیر أفعال شنیع برادر خود
عبدالله بن زبیر و جمع نمودن هیزم را برای آتش زدن
جماعت بنی‌هاشم توجیه کند و آنرا مانند آتش زدن
عمر خانه فاطمه را نیک بشمارد، از شاعر نیل چه
توقّعی باید داشت؟

محصور نمودن عبد الله بن زبیر محمد بن حنیّه

و بنی هاشم را در شعب

مسعودی در «مُروج الذهب»^۱ نقل میکند و نیز

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة»^۲ از او حکایت

میکند که: چون جماعت بنی هاشم از بیعت با عبدالله

بن زبیر امتناع نمودند، عبدالله بن زبیر، محمد بن

حنفیه و عبدالله ابن عباس را در جمله هفده نفری از

بنی هاشم که از آن جمله آنها حسن مثنیٰ فرزند امام

حسن مجتبیٰ علیه السّلام بود، در شعب مکه که

معروف به شعب عارم بود محصور کرد.

این شعب بسیار تنگ بود و جای فرار

نداشت. سپس دستور داد آنقدر هیزم در دهانه شعب

گرد آوردند که هر آینه اگر یک شراره کوچکی از

آتش به آن هیزمها میرسید فوراً تمام آن افراد را

می سوزانید و به سرعت هلاک می نمود.

و از طرف دیگر فرزند محمد بن حنفیه را که

حسن نام داشت در زندان

^۱ «مُروج الذهب» ج ۳، ص ۸۵ و ۸۶

^۲ «شرح نهج البلاغة» طبع مؤسسه اسماعیلیان ج ۲۰، ص ۱۲۳ و ص ۱۴۶

عَارِمِ که بسیار وحشت‌زا و تاریک بود محبوس
نموده و اراده کشتن او را داشت.^۱

و اعلان نموده بود که تا روز جمعه نگذشته
است همه باید با من بیعت کنند، و الاّ یا همه را گردن
میزنم و یا همه را به آتش میسوزانم. اتفاقاً قبل از
اینکه روز جمعه برسد آهنگ سوزاندن آنها را نمود،
در اینحال ابن مسور بن مخرمه زهری او را سوگند
داد که تا روز جمعه صبر کند.

أبو عبد الله جدلی با لشکرش، محمد بن حنفیه

و بنی هاشم را نجات داد

چون روز جمعه فرا رسید محمد بن حنفیه
آبی برای غسل طلب کرد و غسل نمود و سپس
حنوط کرد و لباس سفید پوشیده آماده کشته شدن و
سوخته شدن با جمعیت بنی هاشم بود و هیچ
تردیدی نداشت که در امروز باید همه جان بسپارند،
که ناگاه أبو عبدالله جدلی با چهار هزار نفر لشکر از
جانب مختار بن ابو عبیده ثقفی از کوفه به مکه برای

^۱ «مروج الذهب» ج ۳، ص ۸۵

حمایت محمد بن حنفیه و جماعت بنی هاشم وارد شدند.

چون به ذات عرق رسیدند رئیس آنها ابو عبدالله جدلی گفت: این لشکر بسیار انبوه است و اگر چنین وارد مکه شوند خوف دارم از اینکه زودتر خبرش به عبدالله بن زبیر برسد و قبل از اینکه ما برای نجات بنی هاشم به شعب عارم برسیم سرعت کند و همه را آتش زند. لذا لشکر را در ذات عرق وقوف داد و خود را با هشتصد نفر سوار فوراً به مکه رسانید. و عبدالله بن زبیر از این لشکر هیچ اطلاعی حاصل ننموده بود که ناگهان علمهای فراوانی را با سپاهیان بر بالای سر خود دید. سواران یکسره به شعب عارم رفته محمد بن حنفیه و تمام جماعت بنی هاشم را خلاص کردند.

در «شرح نهج البلاغه» وارد است که مسعودی میگوید: عروة بن زبیر از کار برادر خود عبدالله بن زبیر در حصر بنی هاشم در شعب و جمع نمودن هیزم

برای آتش زدن آنها اعتذار می‌جست و می‌گفت
که: برادر من برای آنکه مسلمانان اختلاف نکنند و
کلمه آنان متشتت و متفرق نگردد و همه را در طاعت
و بیعت خود داخل کند، دست به چنین کاری زد؛
اقدام به اینکار برای وحدت کلمه مسلمین بود،
همچنانکه عمر بن الخطاب وقتی که بنی هاشم از
بیعت با ابوبکر امتناع کردند هیزم حاضر کرد تا آنکه
خانه را بر آنها آتش زند.^۱

گفتگوی حضرت زهرا سلام الله علیها و عمر

در پشت درب خانه

از ابن عبد ربّه و ابوالفداء نقل شده است که:
وقتی که یاران امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در
خانه فاطمه برای یاری آن حضرت اجتماع کردند، بَعَثَ
إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ
فَاطِمَةَ، وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا فِقَاتِلَهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبْسٍ مِنْ نَارٍ
عَلَى أَنْ يَضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُمْ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: يَا بْنَ
الْخَطَّابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ! أَوْ تَدْخُلُوا فِي

^۱ «شرح نهج البلاغة» ج ۲۰، ص ۱۴۷

«أبوبكر عمر بن خطّاب را فرستاد تا آنکه آن جماعت را با امیرالمؤمنین از خانه فاطمه برای بیعت خارج کند، و به او گفت: اگر آنها از بیرون آمدن خودداری نمودند با آنان جنگ کن! عمر با شعله فروزانی از آتش که در دست داشت، به خانه فاطمه روی آورد برای آنکه خانه را بر سر آنان آتش زند. فاطمه با او برخورد نموده گفت: ای پسر خطّاب! آمده ای خانه ما را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد که: آری آمده‌ام خانه تو را آتش بزنم! مگر اینکه شما هم مانند سائر مردم با ابوبکر بیعت کنید.»

و از «کنز العمال» نقل شده است که عمر به فاطمه گفت: و ما أحدٌ أحبُّ إلى أبيك منك، و ما ذلك بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمْرُهُمْ

^۱ «عبدالله بن سبا» طبع مصر، ص ۶۸

أَنْ يَحْرِقُوا عَلَيْكَ الْبَابَ.^۱

«عمر به فاطمه گفت: با آنکه هیچ کس

محبوبتر از تو در نزد رسول خدا نبود، لیکن این

محبت رسول خدا به تو مرا جلوگیری نمی کند از

آنکه در خانه را بر تو آتش زنم، چون این جماعت

بعنوان تحصن به خانه تو پناهنده شده اند.»

اعتراف ابن ابی الحدید نسبت به خشم

حضرت زهرا علیها السلام بر آن دو نفر

عجیب است از ابن ابی الحدید که پس از

آنکه بعض از این جریانات را نقل میکند و سپس

اعتراف میکند که فاطمه در حال خشم و غضب از

أبوبکر و عمر از دنیا رفت، میگوید: در نزد من گناه

عمر و أبوبکر از گناهان صغیره بود.

او میگوید: وَالصَّحِيحُ عِنْدِي أَنَّهَا مَاتَتْ وَ هِيَ

وَاجِدَةٌ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا يَصَلِّيَا

عَلَيْهَا، وَ ذَلِكَ عِنْدَ أَصْحَابِنَا مِنَ الْأُمُورِ الْمَغْفُورَةِ لَهَا وَ

كَانَ الْأَوْلَىٰ بِهَا إِكْرَامَهَا وَ احْتِرَامَ مَنْزِلِهَا.

^۱ همان مصدر

تا آنکه میگوید: وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمَغْفِرَةِ و العَفْو، فَإِنَّ

هَذَا لَوْ ثَبَتَ أَنَّهُ خَطَّأٌ لَمْ يَكُنْ كَبِيرَةً بَلْ كَانَ مِنْ بَابِ

الصَّغَائِرِ الَّتِي لَا تَقْتَضِي التَّبَرُّيَّ وَلَا تُوجِبُ زَوَالَ التَّوَلَّى.^۱

«در نزد من به صحّت پیوسته است که فاطمه

با غم و غصّه و خشم نسبت به ابوبکر و عمر جان

سپرد، و وصیت نمود که آن دو نفر بر او نماز

نگذارند. ولی در نزد اصحاب ما اهل تسنن کارهای

ابوبکر و عمر مورد آمرزش است؛ گرچه بهتر بود که

آنها فاطمه را إکرام می نمودند و احترام بیت و خانه

او را نگاه میداشتند. و خدا صاحب آمرزش و

مغفرت است. پس اگر فرضاً ثابت شود که کارهای

ابوبکر و عمر خطا بوده، لکن گناه کبیره نبوده است؛

بلکه گناه صغیره

^۱ «شرح نهج البلاغة» ج ۶، ص ۵۰

بوده است که ایجاب تبری نسبت به آنان نمی کند

و موجب زوال تولی و دوستی آنان نمی گردد.»

ارتکاب جرائمی به مقدار یک هزارم آزار و

اذیت‌هایی که نسبت به حضرت زهرا سلام الله

علیها روا داشتند گناه کبیره است

ما نفهمیدیم بنابراین گناه کبیره یعنی چه؟! با

این همه روایات متواتری که خود آنها در فضل

فاطمه و حبّ فاطمه، از رسول خدا روایت کرده‌اند

و خود شهادت داده‌اند که غضب فاطمه موجب آتش

و دخول در جهنّم است، خانه دختر رسول خدا و

بضعه مصطفی که حریم امن و امان است را در

حالیکه امیرالمؤمنین و جماعت بنی هاشم و اصحاب

بزرگوار رسول خدا مانند سلمان و مقداد و ابوذرّ و

عمّار یاسر و حذیفه بن الیمان و عبّاس بن

عبدالمطلب و غیر آنها در آنجا به عنوان حریم و

پناهگاه متحصّن شده‌اند، آتش زنند و درب خانه را

باز نموده در خانه بریزند و متحصّنین را با وضع

اسف باری در میان انظار مردم مدینه در کوچه‌ها و

شوارع به مسجد برند، و فاطمه جنین خود را سقط

کند و با ولوله و صیحه با جماعتی از نساء بنی هاشم
و غیر آنها به مسجد برود و از متحصنین و شوهرش
علی بن ابی طالب وصی رسول خدا دفاع کند و
صدایش در مسجد به گریه طولانی بلند شود؛ اینها
گناه کبیره نیست؟! و موجب زوال دوستی با شیخین
و موجب تبرّی و تنفّر از آنان نخواهد شد؟! اگر اینها
گناه صغیره است پس گناه کبیره یعنی چه؟!!

آنها از آزار و اذیت چیزی فرو گذار نکردند تا ما
آن درجه از اذیت را گناه کبیره بدانیم؛ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.^۱ و حال آنکه اهانت به کفش
پای آن طاهره مطهره گناه کبیره است، و ارتکاب
جرائمی به مقدار يك هزارم از جرائم آنها موجب خلود
در آتش و موجب تبرّی و زوال تولّی خواهد بود.

گفتار هشتم: خلاصه گفتار در روز جمعه

^۱ ذیل آیه ۲۲۷، از سوره ۲۶: الشّعراء؛ [«و آنان که ظلم نمودند به زودی
خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت خواهند نمود.»]

٧ جُمادى الثّانية ١٣٩١ هجرية قمرية

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كتابه الكَرِيمِ:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ
مَنْ يَتَّزِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ
يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا
تَفْعَلُونَ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

(آیات بیست و سوم تا بیست و ششم، از

سوره شوری: چهل و دومین سوره از قرآن کریم)

شأن نزول آیه مودّت به نقل از کتاب «قرب

الإسناد»

در کتاب «قرب الإسناد» عبدالله بن جعفر

جمیری با إسناد خود از حضرت جعفر بن محمد از

پدرانش علیهم السّلام حدیث میکند که:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَأٰلِهِ: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ،**

قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ

اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ قَدْ فَرَضَ لِي عَلَيْكُمْ فَرَضًا فَهَلْ أَنْتُمْ

مُؤَدُّوهُ؟ قَالَ: فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَاَنْصَرَفَ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ

الْغَدِ

قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَامَ عَنْهُمْ.

ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ أَحَدٌ،

فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ وَ لَا مَطْعَمٍ

وَ لَا مَشْرَبٍ. قَالُوا: فَأَلْقِهِ إِذَا! قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

أَنْزَلَ عَلَيَّ: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي**

الْقُرْبَى. قَالُوا: أَمَا هَذِهِ فَنَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَوَاللَّهِ مَا وَفَى بِهَا

إِلَّا سَبْعَةَ نَفَرٍ:

سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ

الْكَنْدِيُّ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، وَ مَوْلى لِرَسُولِ

اللَّهِ يُقَالُ لَهُ الثَّبِيتُ، وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ.^۱

«چون آیه مودت نازل شد حضرت رسول الله

ایستادند و گفتند: ای مردم! خداوند برای من چیزی

را بر شما واجب کرده است، آیا شما آنرا ادا می کنید؟

هیچکس پاسخ آن حضرت را نداد و حضرت

برگشتند. چون فردا شد حضرت عین مطلب دیروز

^۱ تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۲؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ۴، ص

۸۲۰؛ و تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۲

را به مردم اظهار کردند و برگشتند.

و چون روز سوّم آمد حضرت باز مطلب دو روز پیشین را تکرار کردند، هیچکس جواب آن حضرت را نداد؛ پس حضرت فرمودند: ای مردم! چیزی را که خدا از شما خواسته است طلا و نقره و خوراکی و آشامیدنی نیست. گفتند: بنابراین برای ما بیان کن! حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر من نازل فرموده است که: بگو من از شما در مقابل رسالت خود مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با اهل بیت من مودّت کنید. گفتند: بلی این امر خدا را اجرا خواهیم کرد.

جز هفت نفر یاران خاصّ رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم، دیگران به آیه مودّت عمل

نکردند

سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

سوگند به خدای که به این پیمان وفا ننمودند، مگر

هفت نفر: سلمان، ابوذر، عمّار، مقداد بن أسود

کندی،

جابر بن عبدالله أنصاری، و غلامی از رسول خدا
که او را «ثبیت» می گفتند، و زید بن أرقم.

و نیز از کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد
برقی با إسناد خود از عبدالله بن عجلان روایت است
که او میگوید: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَى**، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ وَ
لَا تَحِلُّ لَهُمْ^۱.

«از معنی آیه مودت از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام پرسش کردم، در جواب گفتند: مراد
از این آیه فقط ائمه اهل بیت هستند، آن کسانی که
صدقه نمی خورند و خداوند بر آنان صدقه را حرام
فرموده است.»

**حسن و قبح أفعال براساس تناسب آن با
سعادت انسان سنجیده می شود**

سپس خداوند میفرماید: **وَ مَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً**

^۱ تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۲

نَزِدُّ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.^۱ مراد از اقرار

همان اکتساب است و مراد از حسنه فعلی است که در نزد خدا مورد پسند بوده و بر آن ثواب میدهد. و معلومست که حُسن فعل عبارت از تناسب آن فعل با سعادت انسان و هدف غائی او، و در مقابل، سوء فعل عبارت است از عدم تناسب آن فعل با کمال انسان و ضدیت آن فعل با وصول به مقصد.

و به همین مناسبت در اخبار ائمه علیهم السلام حسنه به ولایت تفسیر شده است؛ چون معنی ولایت، هر قول و فعل و خُلق و علم و شهود و حالی است که در راه مقصود و رسیدن به کمال مطلوب که همان مقام توحید و فنای

^۱ [«هر کس کار نیکوئی انجام دهد و حسنه‌ای کسب نماید، برای او در آن عمل نیکش می‌افزایم. همانا خداوند آمرزنده و پاداش دهنده است.»]

عبد از جمیع مراتب نفس و بقای او به بقای حقّ است واقع گردد. و بنابراین چون ولایت ائمه طاهرین موجب حصول این معنی است، یعنی سیر از ذروه بهیمیت به اوج انسانیت و وصول به افق توحید و ادراک معارف الهیه، لذا محبت و مودّت و تسلیم محض در برابر فرمان آنها را به ولایت که همان ولایت خداست فعلاً و قولاً و اعتقاداً تفسیر کرده‌اند.

معنای حسنه و سیئه

و لذا میتوان روی این معنی، حسن و قبح یا حسنه و سیئه یا شقاوت و سعادت را اندازه‌گیری کرد. حسنه عبارت است از هر فعلی که انسان را به مقصود نزدیک کند، و سیئه عبارت است از هر قول یا فعل یا شهود یا حالی که انسان را از مقصد واقعی و مطلوب حقیقی دور گرداند.

و سابقاً بیان کردیم که حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در خطبه‌ای که در مسجد کوفه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ایراد کردند، فرمودند: مراد از اقراراف حسنه مودّت

ما اهل بیت است.

و نیز از زمخشری و فخر رازی نقل کردیم که آنها گفته‌اند: چون این آیه بلافاصله بعد از آیه مودّت آمده است، بنابراین حسنه بطور اعلی و اکمل شامل مودّت اهل بیت خواهد شد.^۱

مراد از اقتراف حسنه مودّت اهل بیت است

و مراد از ازدیاد حُسن، ترقّی و تعالی در راه ولایت و تقویت ایمان و کشف حجب ظلمانی و نورانی است که هر چه مودّت بیشتر گردد، بالملازمه اثرش که همان انشراح صدر و سعه وجود و ادراک معارف است بیشتر خواهد شد. و حصول این آثار شخص را در مرحله عالی‌تری از محبّت و مودّت وارد میکند؛ چون محبّت تابع معرفت است. و این محبّت عالی‌تر در شخص، ایجاد آثار شدیدتری می‌نماید؛ سینه او را گشاده‌تر، قلب او را روشن‌تر نموده، از هستی

^۱ همین کتاب، ص ۱۵۶

خود بیشتر خارج نموده و به هستی حق بیشتر متحقق میکند. و پیدایش این آثار در انسان موجب پدید آمدن محبت زیادتری از درجات محبت‌های سابقه میگردد.

تلازم معرفت و محبت با یکدیگر و تقویت هر یک دیگری را

و بطور کلی هر درجه از محبت در انسان ایجاد اثری خاص نموده، و هر مرتبه از حصول این آثار در انسان محبت زیادتری ایجاد میکند. و دائماً محبت و معرفت روی یکدیگر اثر نموده محبت و ادراک معارف و حقائق هر یک مؤید و مقوی دیگری خواهند بود. این موجب تکامل آن و آن موجب زیادتی این خواهد شد، تا اینکه انسان را از تمام مراتب خودپسندی و هوای نفس و استکبار و شخصیت طلبی و اتکاء به نفس و سایر صفات محدوده مقیده خارج کرده، به خدا دوستی و خدا پرستی و اتکاء به خدا و فنای از جمیع مراتب هستی و اندکاک در حق و جلوات و صفات و اسماء حسنی او وارد میکند. و این درجه کامل از ولایت

است که حصول آن مترتب بر حصول درجات و مراتب مادون آن خواهد بود.

حصول کمال جز با ارتباط قلبی با ارواح طاهر

معصومین علیهم السّلام ممکن نیست

و خلاصه آنکه حصول کمالات نفسانی متوقف بر طیّ راه محبّت و فنای در محبوب است. و این به پیروی از نفوس مطهّره و طاهره و اتّصال روحی با ارواح آنان حاصل خواهد شد؛ و همین است سرّ لزوم ولایت اهل بیت طاهرین.

روایت امّ سلمه در جمع شدن اهل بیت با

رسول خدا صلوات الله علیهم در زیر کساء

رَوَى الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ لِفَاطِمَةَ

عَلَيْهَا السَّلَامُ: أَتَيْتَنِي بِزَوْجِكَ وَابْنِكَ! فَأَتَتْ بِهِمْ فَأَلْقَى

عَلَيْهِمْ كِسَاءً ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَأَيِّ عَالٍ

مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى عَالِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ

حَمِيدٌ مُجِيدٌ. قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ

بَيْنَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ وَقَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.^۱ «ثعلبی در تفسیر

خود از امّ سلمه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

روایت میکند که: آن حضرت به فاطمه علیها

سلام الله فرمودند: شوهرت و دو پسرت را بیاور!

فاطمه آنها را حاضر کرد، پس حضرت به روی آنان

کسائی انداختند و سپس دستهای خود را به آسمان

بلند نموده گفتند: بار پروردگارا این جماعت آل

محمدند، پس دروذهای خود و برکات خود را بر آل

محمد بفرست، زیرا که تو ستوده و بزرگواری.

امّ سلمه میگوید: من کساء را برداشتم که خود

را از زمره اهل بیت و داخل آنها نموده باشم، حضرت

کساء را کشیدند و گفتند: تو در راه خیر هستی (ولی

جای تو اینجا نیست).»

در ادامه آیات میفرماید: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى

اللَّهِ كَذْبًا فِإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتَمُ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ

وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.^۲

^۱ تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۳

^۲ «آیا میگویند به خدا افتراء بسته است؟! اگر خداوند بخواهد بر قلب تو مَهر میزند و وحی را منقطع میسازد. خداوند باطل را محو و نابود میکند و حق را به وسیله کلمات خود ثابت و پابرجا میدارد؛ او به اسرار دلها

متخلف از دستور مودت اهل بیت متخلف از

رسالت پیامبر است

نزول آیه مودت که در حقیقت ارجاع امت به اهل بیت رسالت بود، آن هم با آن تعبیر بسیار قوی که اجر رسالت قرار داده شده و متخلف از آن ناقض عهد رسول خدا و امتناع کننده از ادای مزد آن حضرت بشمار آمده، برای بسیاری از منافقین و سنگین دلان ناگوار بود.

آن افرادی که از آراء شخصیه و أهواء نفسیه تنازل نمی نمودند و از ابراز سلیقه و رأی در مقابل رسول خدا و فرمان خدا خودداری نمی کردند و در بسیاری از امور متوقع بودند که رسول خدا از رأی آنان پیروی کند و از سلیقه و روش آنان تبعیت بنماید، هیچگاه نمی توانستند خود را حاضر کنند که بعد از رحلت آن حضرت مطیع و منقاد جانشین آن حضرت گردند و آراء و افکار خود را مُندک در

رأى و امر آن وصی و خلیفه بنمایند و تسلیم وی گردند، و در امور خود بدو مراجعه کنند و او را حامی خود و حلال مشاکل قرار داده، از هر گزند و رنجی بدو پناه برند.

نسبت افتراء بر خدا به پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم، توسط بعضی از منافقین

اعتراض منافقین امت به دستور مودت اهل

بیت علیهم السلام

بنابراین بدنبال نزول آیه مودت گفتند که:

محمد به خدا افترا بسته و از نزد خود وجوب مودت اهل بیتش را بر ما تحمیل می نماید.

در «کافی» از حضرت ابی جعفر علیه السلام

در ضمن تفسیر آیه: **وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً**، روایت

است که آن حضرت میفرماید:

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ عِنْدَ ذَلِكَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَمَا

يَكْفِي مُحَمَّدًا أَنْ يَكُونَ قَهْرَنَا عِشْرِينَ سَنَةً حَتَّى يَرِيدَ أَنْ

يَحْمِلَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَى رِقَابِنَا. وَ لَئِنْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ أَوْ مَاتَ

لَنْزِعَنَّهَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ لَأَنْعِيْدُهَا فِيهِمْ أَبَدًا.^۱

«منافقین گفتند که: آیا برای محمد کافی نبود

که مدّت بیست سال خود او بر ما حکومت کرد و ما

را مقهور اراده و تسلیم او امر خود نمود، تا آنکه حالا

می خواهد اهل بیت خود را برگردنهای ما سوار کند

و ما را مطیع و مُنقاد آنها گرداند. اگر محمد کشته

شود یا بمیرد، ما ولایت را از اهل بیت او بیرون

می آوریم و ابدأً به آن خاندان دیگر نخواهیم سپرد.»

در اینحال خداوند پیغمبرش را از سرّ درونی

و نجوای مخفیانه آنها مطلع کرد که آنها میگویند:

محمد به خدا افترای دروغ بسته است. ای محمد!

این آیه از طرف خدا نازل شده است که بر مردم

تلاوت کنی و فضائل و مناقب اهل بیت را بیان کنی

و مردم را به محبّت و مودّت آنان دعوت کنی. این از

طرف تو نیست، این بدست تو نیست. اگر خدا

می خواست مُهر بر قلب تو میزد تا آنکه دیگر وحی

بر تو نازل نشود و انوار ملکوتی را مشاهده ننمائی و

از درون، اتّصال به عالم غیب و کلام جبرائیل امین

^۱ «تفسیر برهان» ج ۲، ص ۹۷۰

پیدا ننمائی. اگر خدا می خواست قلب تو را از ادراک

حقائق

و زبان تو را از فضائل اهل بیت می‌بست و راه
وحی را به روی تو مسدود می‌نمود تا دیگر از لزوم
محبت و مودت آنها دم نزنی، لکن خدا چنین
خواسته است.

اما بدان که خداوند باطل را محو و نابود
میکند، و جَولان آنرا تبدیل به سکون، و حرارت آن
را تبدیل به سردی و فسردگی می‌نماید، و حق را
تثبیت می‌نماید و او را زنده و بادوام و مؤثر قرار
میدهد. دشمنان اهل بیت را از بین می‌برد. و کلمات
الهی را که وجود مقدس و ذوات مطهره معصومینند
إلی الأبد زنده و با ارزش و با اثر قرار میدهد.^۱

روایت امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «فَإِنْ

يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ»

در «کافی» از حضرت باقر علیه السلام روایت
می‌کند که آن حضرت فرمودند: يقول: لَوْ شِئْتُ
حَبَسْتُ عَنْكَ الْوَحْيَ فَلَمْ تَكَلِّمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ
لَا بِمَوَدَّتِهِمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَطْلَ وَ يَجُوعُ

^۱ تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ۴، ص

الْحَقُّ بِكَلِمَتِهِ» يَقُولُ: يَحِقُّ لِأَهْلِ بَيْتِكَ الْوَلَايَةَ. ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ يَقُولُ:

بِمَا أَلْقَوْهُ فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَ

الظُّلْمِ بَعْدَكَ.^۱

«خداوند به پیغمبر خطاب فرمود: اگر

می‌خواستم وحی را از تو بر میداشتم تا دیگر در

فضیلت اهل بیت سخن نگوئی و از مودت آنها دم

نزنی، و خدا میفرماید که: خدا باطل را محو و نابود

میکند و حق را به کلمات خود ثابت و پابرجا میدارد؛

یعنی برای اهل بیت تو ولایت را تثبیت میکند. و

میفرماید: خداوند به رازهای نهفته و اسرار دلها

دانااست؛ یعنی به آنچه دشمنان اهل بیت از کینه و

حسد در سینه‌های خود مخفی نموده و ستم‌هایی که

بعد از تو به اهل بیت طاهرین تو وارد می‌آورند علیم

و آگاه است.»

روایت امام باقر علیه السلام درباره شأن نزول

آیه مودت

^۱ تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۴

و قمی نیز در تفسیر خود از حضرت باقر علیه

السّلام حدیث میکند که: أنصار مدینه خدمت رسول

خدا مشرف شدند و گفتند که: ما مسلمانان را مأوی

دادیم و نصرت نمودیم، حال مقداری از اموال ما را قبول بنما و در حوادثی که برای شما پیش آمد میکند خرج کن. خداوند آیه مودّت را نازل نمود:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ یعنی عَلَى النَّبُوءَةِ، ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ أَي فِي أَهْلِ بَيْتِهِ.

سپس حضرت باقر فرمودند: آیا هیچ

ندیده‌ای که شخصی رفیقی دارد و آن رفیق در دل خود نسبت به اهل خانه این شخص نیت سوئی دارد و لذا دل آن شخص در تشویش است. خداوند عزوجل خواسته است که در نفس رسول خود صلی الله علیه و آله هیچ ناراحتی از طرف امتش نسبت به اهل بیت نباشد، بنابراین مودّت ذوی القربی را واجب نموده است. بنابراین اگر امت به این آیه عمل کنند به حکم واجبی عمل نموده‌اند و اگر ترک کنند حکم واجبی را ترک نموده‌اند.

چون پیغمبر آیه مودّت را بر صحابه قرائت

کردند، از نزد رسول خدا برخاستند و بعضی به یکدیگر می‌گفتند که: ما اموال خود را به آن حضرت عرضه داشتیم قبول نکرد و گفت که: باید بعد از من

برای دفاع از اهل بیت من کارزار کنید، و جمعی گفتند: ایجاب مودّت از ناحیه خدا نیست، بلکه رسول خدا از پیش خود گفته و به خدا نسبت داده است، و انکار کردند.

خداوند ولایت اهل بیت علیهم السّلام را در

دل موالیان آنها تثبیت میکند

و سپس آیه: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى** نازل شد، و

خداوند وعده داد که: **يَمْحُ اللَّهُ الْبُطْلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ**

بِكَلِمَتِهِ يَعْنِي بِالْأَيْمَةِ وَ الْقَائِمِ مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ.^۱ «خداوند باطل را هلاک می‌سازد و حق را در

دل موالیان و شیعیان به کلمات خود که ائمه طاهرین و

حضرت قائم آل محمد علیهم السّلام اند تثبیت میکند و

برقرار میدارد.» و در روایتی که ابن بابویه از حضرت

رضا علیه السّلام در مجلس مأمون

روایت امام رضا علیه السّلام درباره اعتراض

منافقین به آیه مودّت

نقل میکند که حضرت آیات اصطفاء را که دوازده

^۱ تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۴؛ و تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۲

فقره است قرائت کردند، در آنجا حضرت روایتی را از آباء خود از حضرت سید الشهداء علیهم السلام روایت میکند که: مهاجرین و أنصار خدمت رسول الله آمدند و عرضه داشتند: هَذِهِ أَمْوَالُنَا وَ دِمَاؤُنَا فَاحْكَمْ فِيهَا مَا جُورًا، أَعْطِ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ حَرْجٍ. گفتند: «این اموال ما و این جانهای ما همه متعلق به توست. به هر کس که می خواهی از این اموال ببخش، و خونهای ما را به هر راه که می خواهی بریز.» در این حال آیه مودت نازل شد.

چون صحابه از خدمتش برخاستند، منافقین گفتند: عَلَّتْ أَنْكَهَ پيغمبر اموال ما را نپذیرفت برای آن بود که اهل بیت خود را بر ما مسلط گرداند و ما را بر مودت و اطاعت آنها تحریض و ترغیب کند، این حکم را او از جانب خدا نیاورده بلکه خود به دروغ به خدا نسبت داده است؛ آیه نازل شد: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.** پیغمبر آنها را طلب فرمود و این آیه افتراء را بر آنها قرائت فرمود.

فَبِكُورًا وَ اشْتَدَّ بُكَاءُهُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ

يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.^۱ «همه گریه کردند و گریه آنها شدید

شد. در این حال خداوند این آیه را فرستاد که:

پروردگار، آن خدائی است که توبه را از بندگان خود

قبول میکند و از گناهان در میگذرد. و به هر کار که

دست زنید او دانا و آگاه است.»

کسانی که حکم مودّت اهل بیت را قبول کنند،

دعایشان مستجاب و حاجاتشان برآورده

می شود

و در تفسیر «صافی» نیز این روایت را از

«عیون أخبار الرضا» از سید الشهداء علیه السلام

روایت کرده است.^۲ و سپس خداوند در ادامه آیات

میفرماید: **وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ**

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.^۳

یعنی خداوند مژده داد که آن کسانی که این

حکم را قبول نموده و مودّت اهل بیت را به جان

^۱ تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۱

^۲ تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۵

^۳ [«و خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، می پذیرد

و قبول می نماید، و از فضل و رحمت خود بر ایشان می افزاید، و برای کافران

عذابی سخت و دردناک خواهد بود.»]

پذیرفته‌اند، آنهایی هستند که ایمان واقعی به خدا آورده و با عمل صالح و پیروی از دستورات خدا و تبعیت از مقام ولایتِ اهل بیت دائماً خداوند از فضل و رحمتش به آنها إفاضه نموده و بیشتر از استحقاق آنها آنان را از جام محبت و ولایت اهل بیت سرشار نموده است. خداوند آنها را قبول درگاه خود فرموده و به ندای آنان و ایمان آنان پاسخ مثبت داده، دعای آنها را مستجاب و حوائج آنها را بر می آورد. لکن آنها که روی حق را می پوشانند و با وجود این تصریحات حاضر بر تبعیت نیستند، عذاب آنها بسیار سخت و دردناک خواهد بود.

در «مجمع البیان» ذیل این آیه شریفه از ابن عباس نقل میکند که: پیغمبر به دنبال آن جماعت فرستاد و به آنها بشارت داد، و قال: **وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا.** «و فرمود: خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند پاسخ مثبت می‌دهد.» و هُمُ الَّذِينَ سَلَّمُوا لِقَوْلِهِ.^۱ «و ایشان آن افرادی هستند که تسلیم او شده‌اند و گفتار او را

^۱ «مجمع البیان» ج ۵، ص ۲۹

و نیز در «مجمع البیان» از حضرت رسول الله

روایت است که آن حضرت درباره گفتار خداوند: وَ

يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، فرمودند: الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ

النَّارُ مِمَّنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا.^۱ «مراد شفاعت کردن

کسانی است که به

این مؤمنین إحسان نموده باشند، گرچه آتش

برای آنان حتم و واجب باشد.»

آیه مودّت و سه آیه بعد آن درباره اهل بیت

عليهم السّلام نازل شده است

روایاتی که از ائمه اهل بیت وارد شده صریح

است در آنکه این چهار آیه یعنی آیه مودّت و سه آیه

بعد درباره اهل بیت نازل شده است. و ما بعضی از

آنها را در تفسیر این آیات مبارکات از حضرت رسول

اکرم و أمير المؤمنين و حضرت امام حسن و امام

حسین و حضرت سجّاد و امام محمّد باقر و امام

جعفر صادق و حضرت علی بن موسی الرضا عليهم

^۱ همان مصدر، ص ۳۰

صلوات الله و سلامه أجمعين در طیّ بحثهای متوالی بیان کردیم.

و علاوه از ائمه اهل سنت مانند «تفسیر ثعلبی» و «بغوی» و «کشاف» و «فخر رازی» و «محبی الدین بن عربی»، و از کتب دیگری مانند «الصواعق المحرقة» که از طبرانی و بزار نقل نموده بود، و مانند «مستدرک» حاکم و «مسند» احمد حنبل و «صحیح» بخاری و مسلم، روایات زیادی در تفسیر آیه مبارکه مودّت نقل نمودیم؛ بطوریکه بطور قطع و یقین معلوم شد که مراد از قربی، آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین هستند که حضرت اُحدیت به عنوان شریف ترین فرضیه بر امت آن حضرت، یعنی به عنوان أداء اجر رسالت، مودّت آنان را فرض و واجب نموده است.

مودّت اهل بیت علیهم السلام بر اساس طهارت

تمام مراتب وجودی و سعه روحی آنهاست

و این منزل عالی و مقام سامی که خداوند به آنها عنایت فرموده است صرفاً بر اساس طهارت تمام مراتب وجودی آنها و سعه روح و اسرار الهی است

که در آنها به ودیعت نهاده شده، و روی این زمینه خلفاء حضرت ختمی مرتبت قرار گرفته‌اند. آنان خلفای خدا در روی زمین، و اولیای او در بسط و قبض، و حجج بالغه و امناء رسول اکرم و سفراء وحی در امر و نهی او هستند که بر اساس این معنی، دوستدار آنان دوستدار خدا و مبغض آنان نیز مبغض خدا خواهد بود.

أشعار فرزدق در محبت اهل بیت علیهم السّلام

فرزدق شاعر گوید:

«آنان از گروهی هستند که محبت به آنها دین و بغض به آنان کفر است، و نزدیکی و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونیت از آفات و بلاهای زمینی و آسمانی است. هر گاه از اهل تقوی و طهارت سخنی به میان آید آنان علمداران و پیشوایان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند؟ در جواب، آنان را معرفی نموده و نشان میدهند.»

تلاش معاندین برای پوشاندن فضائل اهل بیت

عليهم السّلام

ولیکن معاندین اهل بیت تا آنجا که توانسته‌اند خواسته‌اند نور آنها را خاموش و فضائل آنان را مستور دارند. و با هر حربه و بیانی روایات وارده از رسول خدا راجع به مناقب آنان را تحریف، و آیات قرآنی که درباره آنان نازل شده است را بر خلاف آن تأویل و تفسیر بنمایند.

غافل از آنکه: إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ^۱ و دیگر آنکه: وَ

اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ^۲ و دیگر آنکه: يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ

اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^۳.

«خداوند به امر خود میرسد و عقب

نمی ماند». «و خداوند بر امر خود غالب می آید و

شکست نمی خورد». «آنها میخواهند با زبانهای خود

و دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند، لکن

خداوند نور خود را به همه جا خواهد

^۱ «الفصول المهمة» ص ۲۲۰

^۲ قسمتی از آیه ۳، از سوره ۶۵: الطلاق

^۳ قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۱۲: یوسف

رسانید و به سر حدّ کمال و تمام خواهد برد،
گرچه بر کافران ناگوار و ناپسند باشد.»
مثلاً ملاحظه نمودید که بعضی آیه را این قسم
معنی کرده بودند که:

ای پیغمبر! بگو من از شما مزد رسالت
نمی‌خواهم مگر آنکه روی عنوان خویشاوندی که
من با شما دارم مراعات مودّت و صله مرا بنمائید.
جواب إشکالات مخالفین نسبت به آیه مودّت،

با توجه به روایات وارده

و ما پیش از آنکه در روایات وارده در این
موضوع بحث کنیم پاسخ آن را بیان کردیم، لکن فعلاً
که روایات وارده در تفسیر آیه مبارکه را از طریق
شیعه و سنی مفصلاً ذکر نمودیم پاسخ آن بسیار
روشن تر خواهد بود؛ زیرا:

اولاً: گفته میشود که: آیه مودّت در مدینه نازل
شده است، همانطور که از «تفسیر ثعلبی» و «بغوی» و
غیر آنها نقل کردیم، و مشرکین قریش که أرحام رسول
الله بودند در مدینه نبودند، تا آنکه پیغمبر بفرمایند: حال
که ایمان نمی‌آوردید مراعات قرابت و خویشی را نموده،

مرا آزار نرسانید و به من مهربانی کنید.

و ثانیاً: سبب نزول این آیه، همانطور که سابقاً

ذکر شد، آن بود که أنصار اموال خود را به رسول خدا عرضه داشتند، یا بر بنی‌هاشم مفاخرت می‌نمودند و خداوند این آیه را فرستاد که: رسول خدا محتاج به اموال شما نیست، شما با ذوی القربای آن حضرت مودّت کنید؛ بنابراین خطاب به أنصار یا أنصار و مهاجرین بوده است؛ نه به کفار قریش.

خطاب آیه مودّت به مهاجرین و انصار از

مسلمین است نه به کفار

و ثالثاً: اصولاً خطاب به مشرکین قریش غلط

است، زیرا قبیح است از شخص حکیم که از کسی که برای او کاری نکرده است مزد طلب نماید. و طلب کردن مزد رسالت از مشرکینی که ایمان نیاورده‌اند بلکه در انکار و تکذیب پیغمبر حدّ اعلی و مبالغه را اعمال نموده‌اند صحیح نیست. مزد خواستن نسبت به کسانی صحیح است که ایمان آورده و از مزایای اسلام و ایمان به آن حضرت

بهره‌مند شده باشند، آنگاه به آنها گفته میشود که:

مزد بدهید، و مزد مودّت به ذوی القربی است.

و رابعاً: این گفتار، مخالف با نصوص کثیری

است که درباره شأن نزول این آیه وارد شده است که

درباره حضرت علیّ بن ابی طالب و حضرت فاطمه و

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم

السّلام میباشد. و ما در طیّ بحثهای سابق این نصوص

را ذکر کردیم.

عکرمه مردی حدیث‌ساز و کذاب و دشمن

اهل بیت علیهم السّلام بود

و خامساً: این قول، گفتار عکرمه است که

گروهی از عمّال بنی امیه و حدیث‌سازان آنها از دشمنان

اهل بیت، از او پیروی کرده‌اند. در دشمنی و عداوت

عکرمه و مُقاتِل بن سلیمان نسبت به اهل بیت و بغض

و عداوت آنها به امیرالمؤمنین، برای هیچ کس جای

تردید نیست؛ زیرا عکرمه از خوارج و از طائفه حروریه

و أباضیه است که به مصر مسافرت کرد و از آنجا به

بلاد مغرب رفت و آنها را به عداوت امیرالمؤمنین

دعوت کرد. جماعت خوارج که در مغرب زمین نشو و
نما یافتند همه از تبلیغات سوء عکرمه بوده است. علاوه
مردی کذاب و حدیث ساز و تارك صلوة و مائل به غنا
بوده است. أحادیثی را از پیش خود ساخته و به عبدالله
بن عباس و به عبدالله بن مسعود نسبت داده است که
بر همین اساس علی بن عبدالله بن عباس و علی بن
عبدالله بن مسعود، به علّت دروغهائی که به پدران آنها
نسبت داده است، او را تنبیه و تعزیر نمودند.

و همچنین بسیاری دیگر از فضائح او و
فضائح مقاتل را مرحوم سید شرف الدین از کتاب
«میزان الاعتدال» ذهبی نقل کرده است.^۱

و اما خبری که در «صحیح بخاری» وارد است
و این قول را به ابن عباس نسبت داده است، آن خبر
از طریق محمد بن بشار از محمد بن جعفر وارد شده

^۱ «الفصول المهمة» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۱

است، و تمام جماعت امامیه بر ضعف این دو نفر راوی اتّفاق دارند، بلکه همانطور که در «میزان الاعتدال» وارد شده است یحیی بن معین بر ضعف محمّد ابن بشّار تصریح نموده و فلّاس او را دروغگو شمرده است.

به هر حال از ابن عبّاس در تفسیر آیه مودّت، غیر از تفسیر به ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا حدیث صحیحی نقل نشده، و آنچه با اسناد صحیح از او رسیده است ذوی القربی را به علیّ بن ابی طالب و فاطمه و دو فرزند آنها تفسیر نموده، و حسنه را در آیه شریفه به مودّت آنان تفسیر کرده است.^۱

دو اعتراض دیگر نسبت به آیه مودّت؛ اعتراض

اوّل و پاسخ آن

بعضی از اهل تسنّن راجع به آیه مودّت دو اعتراض دیگر کرده‌اند:

اوّل آنکه: اگر مراد از قربی اهل بیت رسول الله باشد، باید بگوید: **إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَىٰ**، یا آنکه بگوید: **إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَىٰ**؛ یعنی مودّت ذوی القربای من یا مودّت

^۱ «الفصول المهمّة» ص ۲۲۴

متعلقه به ذوی القربای من. ولیکن در آیه، **إِلَّا الْمَوَدَّةَ**

فِي الْقُرْبَى وارد شده است؛ یعنی مودّت درباره نزدیکی و خویشاوندی.

پاسخ این اشکال را ما در اوائل بحث داده و از زمخشری در «کشاف» که استاد بلاغت است نقل کردیم که لفظ «فی» به معنی ظرفیت است،^۱ و از نقطه نظر بلاغت و ادبیت حاوی معنائی شامخ است که ابداً لفظ لام اختصاص یا اضافه مودّت به قربی آن معنی را نمی‌رساند.

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى میرساند که آن نفوس قدسیه ظروف برای محبّت هستند و آنها موضع و موقع محبّت و مودّت باید بوده باشند، و امت باید محبّت خود را در آنها متمکّن نمایند و آنها را مکان و محلّ محبّت خود گیرند. و الحقّ زمخشری در اینجا نکته دقیق و بسیار لطیفی را بیان کرده است که
تضلع و

^۱ همین کتاب، ص ۹۶

قدرت او را در علم بلاغت میرساند.

اعتراض دوّم: آیه مودّت شامل حسین علیهما

السّلام نمی‌شود؛ و پاسخ آن

اعتراض دوّم آنکه: این آیه در سوره شوری

است و سوره شوری در مکه معظمه نازل شده است و

حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در

مدینه منوره متولّد شده‌اند؛ و ممکن نیست که مقصود از

این آیه مودّت آنها باشند.^۱

پاسخ آنکه: این آیه و سه آیه بعد از این آیه

قطعاً در مدینه نازل شده است. اخبار متظافره‌ای را

که سابقاً از طریق اهل بیت نقل نمودیم و نیز از

«مجمع البیان» از ابن عبّاس و قتاده و از أبو حمزه

ثمّالی و از تفسیر ثعلبی و بغوی مفصّلاً ذکر کردیم،

بطور یقین و قطع میرساند که در مدینه نازل شده

است.

بالأخصّ آن اخبار کثیره با طرق مختلفه که

شان نزول این آیه را تشرّف أنصار به حضور رسول

الله و عرضه نمودن اموال خود را بدان حضرت بیان

^۱ «الفصول المهمّة» ص ۲۲۶

میکند، شاهد و گواه صادق است بر مدنی بودن این آیه؛ برای آنکه مخاطبین به این آیه أنصار، یا أنصار و مهاجرین بوده‌اند، و در مکه معظمه قبل از هجرت از أنصار کسی نبوده است.

قرار گرفتن آیه مودت در سوره شوری که

مکی است منافاتی با مدنی بودن آیه ندارد

و منافات ندارد که سوره شوری در مکه نازل شده باشد، ولی این چهار آیه که در مدینه نازل شده است در بین آیات سوره شوری قرار گرفته باشد؛ چون ترتیب جمع‌آوری و تدوین قرآن مجید مسلماً بر ترتیب نزول آیات نیست، و در این مسأله بین شیعه و سنی خلافی نیست. چه بسیار از سوره‌های مکی که در آنها آیاتی که در مدینه نازل شده است قرار دارد و چه بسیار از سوره‌های مدنی که در آنها آیات مکی موجود است.

اغلب سوره‌های اواخر قرآن مجید مکی است و اغلب سوره‌های اوائل قرآن مدنی است. بنابراین اگر بنا بود جمع و ترتیب قرآن به ترتیب نزول باشد،

باید سوره‌های آخر قرآن در اوّل قرار داده شود و سوره علق که اوّلین سوره‌ای است که بر رسول الله نازل شده در اوّل قرآن قرار گیرد، و سوره براءت که بنا بر نقل بخاری از سلیمان بن حرب از شعبه، و بنا به روایت مسلم از بنّادار از غُنْدَر از شعبه، آخرین سوره نازل بر رسول خدا بوده است، در آخر قرآن قرار گیرد؛ یا آنکه سوره مائده که به روایت اهل بیت آخرین سوره نازل بر رسول اکرم است در آخر قرآن قرار گیرد.

و اگر کسی بخواهد حقیقت این موضوع را دریابد، به بحث در اوائل سور از تفسیرهای «مجمع البیان» و «تفسیر طبری» و «رازی» و «کشاف»، یا به اوائل سور از قسمت تفسیر کتاب «إرشاد السّاری فی شرح صحیح البخاری» مراجعه کند تا بداند که در این معنی هیچ جای خلاف و تردیدی بین بزرگان گذشته و متأخرین نیست.

و بناءً علی هذا با ملاحظه آنکه آیات مدنی در بعضی از سوره‌های مکی واقع شده است و بالعکس، و اینکه توصیف سوره‌ها به مکی بودن یا مدنی بودن تابع أغلب آنهاست نه همگی آیات آنها، چه بُعدی

دارد که سوره شوری سوره مکی باشد ولی چهار آیه که در مدینه منوره بر رسول الله راجع به مودت اهل بیت نازل شده است در بین آیات مکیه قرار داده شده باشد.

و بعد از اینگونه وضوح به چه علت معترضین می‌توانند این اخبار متظافره بلکه متواتره‌ای را که درباره تفسیر این آیه به مودت اهل بیت از رسول خدا روایت شده است، رد کنند و به مجرد آنکه سوره شوری مکی است، این آیه را از اهل بیت منصرف گردانند؟ و چه کسی به آنها وحی کرده است که این سوره مانند اغلب سوره‌های مکیه نیست که توصیف به مکی بودن به اعتبار اغلب آیات آن باشد؟

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى.^۱

«اینها افرادی هستند که با وجود آنکه از جانب خدا اتمام حجّت شده و راه هدایت به آنها گوشزد شده است، از خیالات باطله و هواهای نفس

^۱ قسمتی از آیه ۲۳، از سوره ۵۳: النجم

امّاره خود دست بر نمی‌دارند و تنها از آن پیروی می‌کنند.»

علاوه بر این، بر فرض آنکه از تمام این مطالب صرف نظر کنیم و بر فرض آنکه بگوئیم آیه مودّت در مکه نازل شده باشد، چه مانعی دارد که این آیه مبارکه شامل حسنین علیهما السّلام بگردد، گرچه آنها بعداً در مدینه متولّد گردند؛ چون مودّت به ذوی القربی اختصاصی به خصوص آن افرادی که در زمان نزول آیه حیات داشته باشند ندارد، بلکه هر کس دارای این عنوان باشد آیه شامل او میگردد.

مطالب قرآن کلی است و بر همه مصادیق خود

به تدریج منطبق میگردد

بنابراین مصداق آیه مودّت در زمان رسول خدا در مکه، امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بوده‌اند و در مدینه منوره حسنین علیهما السّلام نیز مصداق آیه قرار گرفته و سپس هر یک از ائمه اثنا عشر علیهم السّلام مصداق برای این عنوان قرار می‌گیرند. و کسی که به لسان قرآن آشنا باشد میداند که مطالب قرآن کلی است، و به تدریج هر مصداقی از آن کلی در خارج متحقّق گردد، آن کلی بر او منطبق خواهد

شد. پیغمبر خدا در مکه مکرمه وجوب مودّت ذوی القربی را بر امت از طرف خدا قرائت کرده است، چه ذوی القربای موجود و چه ذوی القربائی که بعداً بوجود بیایند.

مثل آنکه فرمود: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ**

مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.^۱ «خداوند به شما وصیت میکند

درباره اولاد خود که چنانچه از دنیا رفتید هر پسر دو

برابر سهمیه دختر بردارد.» این وصیت اختصاص به

افراد آن زمان نسبت به خصوص پسرها و دخترهای

موجود در وقت نزول آیه ندارد، بلکه تا روز قیامت

شامل هر دسته از افراد نسبت به پسرها و

دخترهایی که بعد از نزول آیه بلکه قرن‌ها بعد متولد

میشوند خواهد شد.

بنابراین چه فرقی است بین این آیه و آیه

مودّت که هر دو به یک منوال و به یک سیاق هر جا

موضوع خود را یافتند بر آن منطبق گردند؟

إِخْبَارِ غَيْبِي رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

^۱ صدر آیه ۱۱، از سوره ۴: النِّسَاء

وسلم بر مکی بودن آیه موذت

و اما روایاتی که از رسول خدا نقل شد که آن حضرت موذت فی القربی را به موذت حسنین علیهما السلام تفسیر نموده‌اند، ممکن است که این بیان رسول خدا بعد از تولد آنها در مدینه بوده است، یا آنکه آن حضرت در مکه قبل از تولد آنها آیه را به موذت آنها تفسیر کرده و از روی علم غیبی که از علائم نبوت آن حضرت بوده است، حضرت اخبار به تولد آنها در مدینه و سپس ایجاب موذت آنان نموده است.

برخی از اخبارات رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم از جریانات بعد از خود

چه بسیار اخباراتی که رسول خدا از علم غیب خود دادند و از جریانات و حوادث بعدی، امت را مطلع نمودند که آنها بعداً مو به مو واقع شد.

مانند آنکه فرمودند: خلفای من دوازده نفرند.

یا آنکه از حادثه جنگ جمل و سگهای حوآب

خبر دادند.

و یا آنکه از قتل عمّار بن یاسر و اینکه او را

گروه ستمگر شهید می‌کند خبر دادند.

یا آنکه خبر دادند از ناکثین و قاسطین و مارقین؛ آن سه دسته‌ای که بعد از رسول خدا بر امیرالمؤمنین خروج کرده، یک دسته پیمان شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند، و یک دسته از حق منحرف شده و به عنوان ستم و بیداد جنگ صفین را بپا داشتند، و یک دسته مانند تیری که از کمان رها شود از دین خارج شده و به عنوان گروه خوارج جنگ نهروان را تشکیل دادند.^۱

یا اخبارات آن حضرت راجع به حقد و حسد و کینه‌های بعضی که با امیرالمؤمنین داشتند و فرمودند بعد از موت من ظاهر خواهد شد.

و اخبار به آنکه اشقی آخرین، علی بن ابی طالب سید الوصیین علیه السلام را با ضرب شمشیر می‌کشد و ضربت بر سرش میزند و محاسن

^۱ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع بیروت، ج ۱، ص ۲۰۱، قوله علیه السلام: سَتُقَاتِلُ بَعْدِي النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ. وَ هَذَا الْخَبْرُ مِنْ دَلَائِلِ نُبُوَّتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ إِخْبَارٌ صَرِيحٌ بِالْغَيْبِ لَا يَحْتَمِلُ التَّمْوِيهَ وَ التَّدْلِيْسَ. - إِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَهُ. [«گفتار آن حضرت - که بر او سلام باد - پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی نمود. و این خبر از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلوات الله علیه است؛ زیرا اخباری صریح از غیب است که در آن احتمال حيله و تدلیس وجود ندارد. - تا آخر آنچه را که ذکر نموده است.»]

سفیدش به خون سرش رنگین میشود.

و اخبار از حال دخترش و جگر گوشه‌اش که بعد از رحلتِ او اولین کسی است که به آن حضرت ملحق میشود.

و اخبار از شدائد و مصائب حضرت امام حسن علیه السّلام و زهر خوردن آن حضرت.

و اخبار از مصائب سید الشهداء علیه السّلام در زمین کربلا و از بلا و قتل و اسارت و عطش که به اهل بیتش میرسد.

و اخبار از حکام جور که بعد از آن حضرت بر مردم حکومت می‌کنند.

و اخبار از قبائح بنی امیه و بنی مروان که مدت هزار ماه بر مردم حکومت می‌کنند.

و اخبار از روی کارآمدن بنی عبّاس و سلطنت آنها، و از فتنه نجد و طلوع قرن شیطان.

و صدها خبر غیبی دیگر که حضرت رسول الله دادند و بعداً مانند صبح

روشن همه آنها یک به یک واقع شد.

بنابراین آن خداوندی که به علم ازلی خود حقائق این امور و این حوادث را بر رسول خود روشن نموده و از آنها پرده برداشته است، در علم او قصور و کوتاهی نبوده از اینکه به تولد حسنین علیهما السلام در مدینه نیز عالم بوده و به رسول خود خبر دهد و مودت آنان را بر امت خود در مکه واجب گردانیده باشد و بواسطه مقام و منزلت آنها این امر خطیر را بر امت فرض و حتم نموده باشد؛ کما آنکه به علت شرف و منزلت رسول الله بود که خدا به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سائر پیمبران و مرسلین خبر ظهور آن حضرت را داده و جلالت قدر و عظمت شأن آن نبی مکرم را به آنها الهام نمود، تا آنکه آنها به این پیامبر عظیم الشأن ایمان آورند و در مقام فضل و شرف او خاضع و خاشع گردند.^۱

اشکالات عامه در أدله ولایت امیرالمؤمنین

علیه السلام ناشی از عناد در برابر حق است

^۱ «الفصول المهمة» ص ۲۲۵ تا ص ۲۲۹

باری، با این اخبار متواتری که راجع به
وجوب مودّت علیّ بن ابی طالب و فاطمه و حسنین
علیهم السّلام رسیده و با اخبار متواتری که راجع به
عترت وارد شده و آنرا یکی از دو ثقل عظیم معرفّی
کرده است، این اشکالات جز انکار حقّ و اصرار بر
جهل و ابراز سوء نیت و خُبث سریرت چیزی
نیست.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ
أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ.^۱

«و اگر با تو در این امر بعد از آنکه از طرف
خدا حقّ واضح و آشکارا شد، محاجّه و مخاصمه
نمودند، پای مباحله را به میان آور و بگو: بیائید تا
بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنهای
خود را و زنهای شما را و نفسهای خود

^۱ آیه ۶۱، از سوره ۳: آل عمران

را و نفسهای شما را و سپس دست به دعا برداریم
و لعنت خدا را بر جماعت دروغگویان قرار دهیم.»

برای کسیکه حاضر به تلقی حق نباشد استدلال

و منطق فائده‌ای ندارد

آری اینجاست که دیگر نوبت مباحله میرسد،
چون منطق و سخن حق و استدلال و بینه برای کسی
مفید و مؤثر است که حاضر برای تلقی و قبول حق
و ادراک واقع باشد، اما برای گروهی که هر چه بر
آنان حق بیشتر روشن گردد بر اصرار خود و انکار
خود بیشتر می‌افزایند، چه سودی خواهد داشت.

کیفیت مباحله ای که امام صادق علیه السلام

دستور داده‌اند

از محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از
ابومسروق روایت است که: او میگوید: خدمت امام
جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مردم
مباحثه می‌کنیم و قول خدا: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** را شاهد می‌آوریم، در
جواب می‌گویند: این آیه راجع به امرای سرایا است.

و برای آنان از قول خدا: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ**

رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ شَاهِد

می آوریم، میگویند: این آیه راجع به مؤمنین است.

برای آنها از قول خدا: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا**

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى شاهد می آوریم، میگویند: این

آیه راجع به اقربای مسلمانان است.

و هر چه در خاطر داریم از قبیل این آیات بیان

می کنیم، برای همه آنها توجیه و تأویلی نموده و آنها

را از خاندان اهل بیت بر میگردانند.

حضرت فرمودند: در این هنگام آنها را به

مباهله دعوت کن. عرض کردم: چه کنم؟

فرمود: **أَصْلِحْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا، وَ أَظُنُّهُ قَالَ: وَ صُمِّ**

وَ اغْتَسِلْ. وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إِلَى الْجَبَّانِ فَشَبِّكَ أَصَابِعَكَ

مِنْ يَدِكَ الْيُمْنَى فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَ ابْدَأْ بِنَفْسِكَ وَ

قُلْ: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، إِنْ كَانَ أَبُو

مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنْ

السَّمَاءِ وَ عَذَابًا أَلِيمًا.

ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ فَقُلْ: وَ إِذَا كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ

حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ وَ
عَذَابًا أَلِيمًا.

قَالَ لِي: فَإِنَّكَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِكَ، فَوَاللَّهِ مَا

وَجَدْتُ خَلْقًا يَجِيبُنِي إِلَيْهِ.^۱

«مدت سه روز نفس خود را اصلاح کن، و

گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: و روزه هم بگیر

و سپس غسل کن. و تو و آن کسی که انکار میکند

بسوی صحرا حرکت کنید و در نقطه‌ای معلوم و

مشخص که هر دوی شما ظاهر باشید قرار گیرید.

در این حال انگشتان دست راست خود را مانند شبکه

از یکدیگر باز کن و در انگشتان باز شده دست

راست او فرو ببر.

سپس با او از در انصاف وارد شو و نفرین را

از خودت شروع کن و بگو: بار پروردگارا! ای کسی

که تو آفریننده و پرورش دهنده آسمانهای هفتگانه و

آفریدگار و پروردگار زمین‌های هفتگانه هستی، بر

^۱ تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۰

آشکارا و پنهان اطلاع داری، بخشاینده به رحمت عامّ خود و بخشاینده به رحمت خاصّ خود میباشی؛ اگر أبو مسروق (که خود آن شخص است) حقّی را انکار میکند و باطلی را ادّعا می‌نماید، از آسمان فوراً صاعقه و آتشی بفرست یا عذابی دردناک که او را فرا گیرد.

و سپس نفرین را بر او قرار داده و بگو: و اگر فلان کس (شخصی که با او برای مباحله به صحرا رفته است) حقّی را انکار میکند و باطلی را ادّعا می‌نماید، فوراً صاعقه و آتشی بفرست یا عذابی دردناک که او را فرا گیرد.

حضرت فرمود: ای أبو مسروق! اگر چنین کاری انجام دهی، در آنجا درنگ تو به طول نمی‌انجامد تا آنکه نتیجه خواهی یافت و دعای خود

را

مستجاب خواهی دید. سوگند به خدا که تا به حال من کسی را نیافتم که جرأت کند و بتواند خود را با من برای چنین مباحله‌ای حاضر کند.»

آری، در بعض اوقات که طرف مقابل حاضر برای هیچ قسم شنیدن سخن حق نیست و به خوبی خود حق را دریافته لکن حاضر برای تسلیم و تبعیت نیست، و می‌خواهد به هر وسیله‌ای که بتواند فرار کند و شانه خود را از تحمّل بار حقّ خالی کند و حرف خود را که بر اساس خیالات باطله، نفس اماره برای او زینت داده است به کرسی بنشانند؛ چاره‌ای جز مباحله نیست.

برخی از منکرین ولایت ائمه علیهم السّلام آیه

مودّت را منسوخ میدانند

عجیب است که از بعضی از منکرین ولایت ائمه طاهرین نقل شده است که گفته‌اند: آیه مودّت منسوخ است به آیه‌ای که در سوره سبأ نازل شده است:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ.^۱

و این گفتار بسیار غریب است؛ چون همه و همه قبول دارند که وجوب مودّت به هر معنائی که گرفته شود تا قیامت باقی است و این از احکام ضروریه اسلام است، و در این حال نسخ چه معنائی دارد؟

عدم تنافی میان آیه: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» و آیه مودّت

علاوه آنکه اصلاً بین این دو آیه تنافی نیست تا آنکه اوّلی منسوخ به آیه دوّم باشد؛ چون آیه مودّت میگوید: بگو من در ازاء رسالت هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر مودّت به ذوی القربی را. و آیه وارده در سوره سبأ میگوید: آن اجری که من از شما خواستم و در سوره شوری به عنوان مزد رسالت، مودّت اهل بیت را بر شما واجب نمودم، منافعش عائد بر شما خواهد بود و سودش به شما خواهد رسید.

چون آنها حجّت‌های بالغه خدا هستند در میان

^۱ صدر آیه ۴۷، از سوره ۳۴: سبأ

شما، و نعمت‌های تامّ و

تمامی هستند که خداوند شما را بدانها متنعم
نموده است. آنها امان خدا در روی زمین هستند و
در حُکم باب حِطَّة در بنی اسرائیل که موجب
مغفرت گناهان بوده است می‌باشند. مثال آنها مثال
کشتی نوح است که سوار بر آن گرفتار غرقه نخواهد
شد. مثل آنها مانند قرآن کریم است که موجب رشد
و ترقی شما خواهد بود.

بنابراین، نتایج مودّت به آنها راجع به خود
شما خواهد بود. بنابراین چگونه آیه دوّم را می‌توان
ناسخ آیه اوّل گرفت؟ آیه دوّم ناظر به آیه اوّل و مثبت
آن است، و مبین آنکه آن اجری که خواستم، نفعش
هم عائد به خود شماست.

و اگر ناسخ بگیریم معنایش این میشود که از
این به بعد من مزد نمی‌خواهم و مودّت به اهل بیت
من ننمائید. و این معنی منافات با مفهوم آیه دوّم دارد
که اجری و مزدی را ثابت قرار داده، لکن او را راجع
به امت می‌نماید.

به هر حال هر کس این دو آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ**

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ**

أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ را در مقابل خود گذارد، ابداً بین مدلول

آن دو تنافی نمی‌بیند، بلکه آیه دوّم را مؤکّد و مشوّق مفهوم آیه اوّل می‌یابد.

معنای آیه مودّت و آیه: «مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ

لَكُمْ» از تفسیر «بیان السّعادة»

و چقدر خوب و لطیف بیان کرده است در تفسیر «بیان السّعادة» در ذیل آیه مودّت، آنجا که میگوید:

الاستِثْنَاءُ مُتَّصِلٌ وَ الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى وَ إِنْ كَانَتْ

نَافِعَةً لَهُمْ وَ تَكْمِيلاً لِنُفُوسِهِمْ وَ لَكِنْ بِاسْتِكْمَالِهِمْ يَنْتَفِعُ

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ لِكُونِهِمْ أَجْزَاءً لَهُ وَ سَعَةً

لِوُجُودِهِ. فَقَوْلُهُ تَعَالَى: **قُلْ مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ**،

إِشَارَةٌ إِلَى كَلَا الْإِنْتِفَاعَيْنِ حَيْثُ جَعَلَهُ أَجْرًا لَهُ مِنْ حَيْثُ

إِنْتِفَاعِهِ بِمَوَدَّتِهِمْ لِاسْتِكْمَالِهِمْ بِهَا وَ سَعَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَءَالِهِ بِاسْتِكْمَالِهِمْ.^۱

«استثناء در آیه مبارکه متصل است؛ چونکه

مودّت به ذوی القربی گرچه فائده‌اش راجع به امت

است و موجب کمال نفوس آنان خواهد شد، لیکن

^۱ تفسیر «بیان السّعادة» ج ۲، ص ۲۰۴

بواسطه کمال آنان، بهره و فائده به حضرت رسول
الله نیز میرسد؛ چون امت اجزاء وجود آن پیغمبر
اکرمند و همه در سعه وجود آن حضرت مجتمعند،
کأنه رسول الله به تنهائی محیط و مسیطر بر تمام افراد
امت بوده و نفعی که به آنها برسد به رسول الله رسیده
است.

بنابراین آیه مبارکه: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ**

لَكُمْ اشاره به هر دو معناست؛ از طرفی اجر و مزد
برای رسول خدا ثابت میکند، چون بهر مند شدن امت
از مودت ذوی القربی نتیجه اش در عالم معنی و سعه
روحی آن حضرت به آن وجود مقدس راجع
میگردد، و از طرفی چون خود امت از این امر بهره
می‌برند و موجب استکمال نفوس آنان میگردد،
بنابراین منافعش عائد به آنان خواهد بود.»

تأویل‌های علماء عامّه در آیه مودت برای

توجیه کارهایی است که خلفاء نسبت به اهل

بیت پیامبر علیهم السّلام روا داشته‌اند

به هر حال معلومست که این درجه از اصرار
بعضی از اهل تسنن برای منصرف نمودن اذهان عامّه
از معنی مودت ذوی القربی، و توجیه و تأویلی که در

آیه شریفه می‌نمایند، فقط برای سر و صورت دادن به بی‌مهری‌هایی است که أسلاف آنها روا داشتند. و با این تکلفات و تعسّفات عجیب می‌خواهند و جوب مودّت به ذوی القربی را انکار کنند، تا انحرافات پیشوایان خود را لأقل تا اندازه‌ای ترمیم نموده و أفعال آنها را حمل بر صحّت و اجتهاد مایند؛ غافل از آنکه و جوب مودّت، گذشته از آیه مودّت و أخبار متواتری که در وقایع مختلفه از رسول الله وارد شده است، از أحكام مسلّمه و ضروریات اسلام است. و این دست و پا زدن‌ها و تمحّلاتی که مرتکب میشوند نمی‌تواند چهره حق را بپوشاند.

حقیقت اسلام، تنها روح پیامبر و أقوال و أفعال

اوست؛ نه سنن برخی از صحابه

و اگر انسان، با انصاف در کارهای صحابه نظر کند و کردار آنها را با کتاب خدا و سنّت رسول خدا بسنجد و خوب را از زشت تشخیص داده بر فکر خود

سرپوش نگذارد، بسیار شایسته‌تر است از آنکه کورکورانه افعال آنها را حمل بر صحت نموده و به مجرد آنکه اسم صحابی رسول خدا بر آنان واقع شده است آنها را معصوم و خالی از گناه بداند.

در صورت اوّل، اسلام حقیقی با چهره واقعی خود بر انسان تجلّی میکند؛ زیرا اسلام تنها روح پیغمبر و اقوال و افعال وی و وحی منزل از جانب خدا بسوی اوست، نه آنکه اسلام عبارت از مجموعه کتاب خدا و سنّت رسول الله به ضمیمه سنن و آداب خلفای بعدی بوده باشد.

تبعیت از آراء و افکار برخی از صحابه هیچ

مزیت و حجّیتی ندارد

ولیکن در صورت دوّم، اسلام حقیقی در زیر افق پندارهای ظلمانی و تاریک مخفی شده، مجموعه‌ای از افکار و آراء جمعی به نام صحابه برنامه زندگی انسان قرار می‌گیرد. و معلومست که تبعیت از این افکار و آراء هیچ مزیتی فی حدّ نفسه از تبعیت افکار و آراء بت پرستان و ستاره پرستان یا گاو پرستان ندارد، زیرا وقتی حاکم در امور مادّی و معنوی انسان از خدا و رسول خدا تجاوز نمود، چه

فرق میکند که صحابه رسول خدا باشند یا رؤسای

مشرکین و بت پرستان؟!

گریستن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِر

مصائب أهل بيت عليهم السلام

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که

فرمود: بَيْنَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذِ التَّفَتَ إِلَىَّ فَبَكَى.

فَقُلْتُ: مَا يَبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ

عَلَى الْقَرْنِ وَ لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا وَ طَعْنِ الْحَسَنِ فِي فَخْذِهِ

وَ السَّمِّ الَّذِي يَسْقَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.^۱

«در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین

نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهى به من کرد و

گریست. عرض کردم: یا رسول الله! موجب گریه

شما

^۱ «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سُرَبی، ج ۱، ص ۳۸۳

چیست؟ فرمود: از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می‌شود، و از سیلی‌ای که به چهره فاطمه می‌خورد، و از زخم و جراحتی که بر ران حسن وارد میشود و از سمّی که او می‌آشامد، و از کشته شدن حسین.»

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن امیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سمّ نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشهداء چیزی بیان نشده است.

ولی در روایتی که از «دلائل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که:

جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام

الله علیها

چون فرستاده ابوبکر از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و گفت که علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می‌ورزد، عمر اصرار نمود که ابوبکر قُنْفُذ - که غلام ابوبکر بوده و از اولاد بنی کعب بن عدی و از طُلُقَای مکه بود - را برای احضار امیرالمؤمنین بفرستد. ابوبکر قُنْفُذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار امیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند،
آن جماعت بازگشتند و فقط قنُفذ درب خانه ایستاد
و مراجعت ننمود. چون عمر از آن جماعت شنید که
أمیرالمؤمنین علیه السّلام اذن دخول نداده‌اند
خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال
شدّت روی آورد و دستور داد مقداری هیزم در خانه
انباشتند، و سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد
بطوریکه أمیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: ای علی!
برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش
می‌زنم!

فاطمه فریاد برآورد: ای عمر! تو را با ما
چکار؟! عمر گفت: نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی
ما باز کنید. و چون دید کسی در خانه را باز نکرد در
خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت در مشتعل او
را از ورود به خانه منع میکرد. عمر با لگد محکم به
در کوفت بطوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار
چسبید. عمر از

روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد بطوریکه
گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر
دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: **وَ اَبْتَاهُ!** و با
صدای بلند گریه کرد.

عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیک
بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن چون
کید محمد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از
خاطرم گذشت، فاطمه را مجدداً به دیوار فشار دادم.
فاطمه ناله کرد: **وَ اَبْتَاهُ! هَكَذَا يَفْعَلُ بِحَبِيَّتِكَ؟ وَ**
اسْتَعَاثَتْ بِفِضَّةِ خَادِمَتِهَا وَ قَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِي بَطْنِي
مِنَ الْحَمَلِ.^۱ «ای پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار
می‌کنند؟ و فِضَّة خادمه خود را صدا کرد و گفت: هر
آینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد.»

علت معاف شدن قنفذ از پرداخت جریمه در

زمان خلافت عمر

و آنچه از «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ظاهر

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰،
ص ۲۹۴، به نقل از جلد دوم کتاب «دلایل الإمامة»

است آنستکه خود قنغد نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

سُلیم میگوید: چون مختار بن اَبی الصَّعق ابیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانت‌های عمّال و حکّام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنغد عدویّ چیزی کم نمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد.

از قنغد هیچ کم نمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجهزار درهم باشد، در صورتی که از ابوهریره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سُلیم میگوید: من أميرالمؤمنین علیّ بن اَبی طالب علیه السّلام را ملاقات

کردم و از علّت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چرا عمر سهمیه قنذ را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمی‌دانم. حضرت فرمود: به علّت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد، قنذ همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود.^۱

أبان از سلیم نیز روایت میکند که او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمّد بن أبی بکر و عمر بن أبی سلّمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عبّاس بن عبدالمطلب از امیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال کرد که: نظریه شما

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳۴

راجع به جریمه نمودن قنفذ چیست؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولی قنفذ را از جریمه کردن عفو نموده است!؟

حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتی بوده که قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روی بازوی او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.^۱

تازیانه زدن عمر زنان را در جریان مرگ زینب

دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می‌آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او

^۱ همان مصدر

را فرو نمی‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را
از طرف بگیرد.

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان
رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر
سر زنان بنی هاشم که سوگواری میکردند تازیانه زد.
رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام
بگیر! گریه کردن بر مرده ناشی از رحمت است و
منافات با رضا ندارد.

مرحوم امینی قدس سرّه از «مسند» احمد حنبل و
«مستدرک» حاکم با إسناد صحیح و «تلخیص
المستدرک» و «مسند» ابوداود طیالسی و «استیعاب»،
نقل میکند از ابن عباس که: قال:

لَمَّا مَاتَتْ زَيْنَبُ^۱ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
[وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ]
وَسَلَّمَ: أَلْحِقُوهَا بِسَلَفِنَا الْخَيْرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. فَبَكَتِ
النِّسَاءُ فَجَعَلَ عُمَرُ يَضْرِبُهُنَّ بِسَوْطِهِ. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ يَدَهُ وَ قَالَ: مَهْلًا يَا عُمَرُ!

^۱ زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در
فوت او به شدت محزون شدند.

دَعُهُنَّ يَبْكِينَ. وَإِيَّاكُنَّ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ. - إِلَى أَنْ قَالَ: وَ
قَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ وَ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ تَبْكِي
فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلَهُ] وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَيْنَ
فَاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَهَا.^۱

ابن عباس میگوید: «چون زینب دختر رسول
خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به
بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن
مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میکردند، پس
عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول
خدا دست او را گرفته و گفتند: ای عمر! آرام بگیر،
بگذار گریه کنند.»

^۱ «الغدیر» ج ۶، ص ۱۵۹

و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن می باشد. (ولی گریه کردن عیب ندارد.) تا آنکه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در کنار پدر گریه میکرد و رسول خدا اشکهای فاطمه را با لباس خود از روی مهربانی و شفقت پاک میکردند.»

**سنگدلی خلیفه در مرگ رقیّه دختر رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و جلوگیری حضرت
از رفتار او**

و از بیهقی در «السّنن الکبری» از ابن عبّاس روایت است که: **أَنَّهُ قَالَ:**

بَكَتِ النِّسَاءُ عَلَى رُقِيَّةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَجَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَنْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ: مَهْ! يَا عُمَرُ!

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِيَّاكِنَّ وَ نَعِيقَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ مَهْمَا يَكُنْ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا يَكُونُ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْيَدِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ.

قَالَ: وَ جَعَلَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي عَلَى

شَفِيرِ قَبْرِ رُقِيَّةَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ]

وَسَلَّمَ يَمْسَحُ الدَّمْعَ عَلَى وَجْهِهَا بِالْيَدِ، أَوْ قَالَ:

بِالثُّوبِ.^۱

«ابن عباس میگوید: چون رقیه^۲ دختر رسول

خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر

مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگواری.

حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار ای

عمر!

^۱ همان مصدر

[و آیه الله سیّد شرف الدین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ۷۶

روایت میکند که: "ما أخرجَهُ الإمامُ أحمدٌ مِنْ حَدِيثِ ابنِ عَبَّاسٍ (فِي صَفْحَةِ

۳۳۵ مِنْ الْجِزَاءِ الْأَوَّلِ مِنْ مُسْنَدِهِ) مِنْ جُمْلَةِ حَدِيثٍ ذُكِرَ فِيهِ مَوْتُ رُقِيَّةَ بِنْتِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ وَسَلَّمَ وَ بُكَاءِ النِّسَاءِ عَلَيْهَا قَالَ: فَجَعَلَ عَمْرٌ

يَضْرِبُهُنَّ بِسَوْطِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ: دَعْنَهُنَّ يَبْكِينَ. وَ قَعَدَ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ وَ فَاطِمَةَ

إِلَى جَنْبِهِ تَبْكِي. قَالَ: فَجَعَلَ النَّبِيُّ يَمْسَحُ عَيْنَ فَاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَهَا" - انتهى.

«امام احمد از ابن عباس در ضمن حدیثی که در آن جریان فوت رقیه دختر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گریه نمودن زنان بر او ذکر شده

است، نقل نموده است که: عمر شروع به زدن زنان با تازیانه خود نمود، پس

نبی اکرم فرمود: زنان را به حال خود واگذار تا گریه نمایند. آنگاه پیامبر بر

لبه قبر نشست و فاطمه در کنار آن حضرت میگریست. راوی گوید: نبی

اکرم از روی رحمت و عطوفت چشم فاطمه را با لباس خویش پاک

میفرمود.» [

^۲ رقیه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفان بود، و بنا به نقل

تواریخ در اثر فشارها و کتک های عثمان از دنیا رحلت نمود.

سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خودداری کنید. آن سوزش که در دل پیدا میشود و آن اشکی که از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروایی که بر زبان جاری میشود و آن سیلی که دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است.

ابن عباس میگوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشکهای او را با دست خود (یا با لباس خود) از روی او پاک میکرد.»

نهی خلیفه از گریه کردن بر سر جنازه

و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره روایت میکند که: أَنَّهُ قَالَ: مَاتَ مَيْتٌ فِي عَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ فَاجْتَمَعَ النِّسَاءُ يَبْكِينَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ يَنْهَاهُنَّ وَ يَطْرُدُهُنَّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ: دَعِهِنَّ يَا عُمَرُ! فَإِنَّ الْعَيْنَ دَامِعَةٌ وَالْقَلْبَ مُصَابٌ وَالْعَهْدَ قَرِيبٌ.^۱

^۱ «الغدیر» ج ۶، ص ۱۶۰

[و آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ۷۶ و ۷۷

«أبو هريره ميگويد: شخصی از آل رسول خدا

از دنيا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گريه ميکردند، عمر برخاست و آنها را از گريه کردن نهي ميکرد و آنها را از جنازه دور مي نمود. حضرت رسول الله فرمودند: اي عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گريه کنند. اشک از ديدهگان بدون اختيار ميريزد و بر دل مصيبت وارد شده است و اين زنها تازه با اين جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوي آنها با او ديري نپائيده است.»

عمر که در مقابل رسول خدای صاحب

شريعت و نبی مرسل إلهی، بدون کسب تکليف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اينطور تجرّی نموده و تازيانه بر سر زنان بنی هاشم و اقوام و أرحام رسول

روایت می کند که:

و أخرج أحمدُ أيضاً من حديثِ أبي هريرةَ (في صفحة ٣٣٣ من الجزء الثاني من مُسنده) حديثاً جاءَ فيه أنه: مرَّ على رسولِ الله جنازةً معها بواك فنهَّهنَّ عمرُ فقالَ لَهُ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَعِهِنَّ فَإِنَّ النَّفْسَ مُصَابَةٌ وَالْعَيْنَ دَامِعَةٌ.

«و نیز أحمد از حدیث أبوهریره روایتی را نقل میکند که در ضمن آن آمده است جنازه ای از برابر پیامبر عبور نمود که زنانی به همراه آن میگریستند، عمر آنان را منع نمود؛ ولی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آنان را به حال خود واگذار! چرا که نفس مصیبت دیده و چشم گریان است.» [

خدا که عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند میزند، تا به حدّی که رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او که از رسول خدا شرم نکرده و دست خود را در چنین موقع خطیری برای زدن زنان داغ‌دیده بدون جرم دراز میکند، و گریه را که طبق کلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شکایت گرفته با نهایت سنگدلی بستگان و ارحام دختران رسول خدا را میزند و زنان را مورد آزار قرار میدهد؛ چه مانع او میشود که بعد از رسول خدا برای رسیدن به مقصود خود و سرکوبی متخلفین از بیعت و برای تسلیم نمودن امیرالمؤمنین علیه السّلام که طبق تواریخ و اخبار از مدتها کینه آن حضرت را در دل می‌پروریده است، در خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام الله علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دستهای او بنوازد و او

را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنکه
جنین خود را سقط کند.

فضیحت کار به درجه‌ای بود که برای
هیچکس مخفی نشد، و آلام و مصائب حضرت
صدیقه و مظلومیت او و جنایات ابوبکر و عمر را
همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان کنند
نشد و کار از کار گذشته بود.

پشیمانی ابوبکر در هنگام مرگ از تعرض به

خانه فاطمه زهرا علیها السلام

ابوبکر در وقت مردن می‌گفت که: ای کاش سه
کاری که انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فَأَمَّا
الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنْي تَرَكَتْهَا فَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ
أَكُن فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا.^۱ و
بعبارت دیگر: فَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ
شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.^۲ و بعبارت دیگر:
وَإِنْ اغْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ.^۳

^۱ «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۰۸

^۲ «الغدیر» ج ۷، ص ۱۷۰

^۳ «المعجم الكبير» طبرانی، طبع دار إحياء التراث العربی - بیروت، ج ۱، ص

یکی دیگر از مواردی که ابوبکر از انجام آن

پشیمان بود (ت)

۶۲؛ و در «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۸ وارد است که: فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَ إِن كَانَ أَعْلَنَ عَلَيَّ الْحَرْبَ. و در «العقد الفريد» طبع ثانی، ج ۴، ص ۲۶۸ وارد است که: فوددتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَ إِن كَانُوا أَغْلَقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبَ.

و یکی از چیزهایی که ابوبکر بر آن اسف می خورد سوزاندن و إحراق فجاءه سلمی است. در «کامل التّواریخ» جزری آورده است که: أیاس بن عبد یاللیل سلمی به نزد ابوبکر آمد و سلاح خواست تا با اهل رده جنگ کند، ابوبکر به او سلاح داد و او را به مأموریتی گماشت. او بر خلاف امر ابوبکر آن سلاح را در جنگ با مسلمین بکار برد. ابوبکر طریفة بن حاجر را فرستاد تا او را گرفته و اسیر کرده و به نزد ابوبکر فرستاد. ابوبکر دستور داد در مصلائی مدینه آتشی بر افروختند و دست و پای او را مانند طفل قنذاقی بستند و او را زنده در آتش انداختند.

ابوبکر در وقت مرگ خود می گفت: من دوست داشتم در وقتی که او را نزد من آوردند، آتش نمی زدم یا او را با شمشیر می کشتم و یا او را رها می نمودم.

«اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم، یکی آنکه ای کاش من در خانه فاطمه را نمی‌گشودم، و به خانه فاطمه برای تجسس نمی‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میکردند.»

ستمها و آزارهایی که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اولین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرف از طرز عمل و رفتار بعدی آنهاست.

أشعار حضرت زهرا سلام الله علیها در رثاء

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

وَكَانَ جَمَالِيَا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از

ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک میگذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات میکرد:

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می شنوی، من با تو راز و نیازهای دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت های کمرشکنی بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد میشد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.

ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا از هر گزند مصون میداشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علیّ پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و

جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

ای پدر مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار،
قُمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من
هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم.
آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو
مونس من خواهد بود و اشکهای چشم من چون
گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری،
کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو
بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول
مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»

یادداشتهای حضرت مؤلف قدس سره در پایان

نسخه خطی کتاب

[مطالب ذیل یادداشت‌هایی است که در

انتهای نسخه خطی کتاب آمده و در طبع حروفی

کتاب به محل‌های مناسب انتقال یافته است:]

در «مناقب» خوارزمی (طبع نجف، فصل ۶،

ص ۳۴ و ۳۵) با سند متصل خود از انس روایت کرده

است که: قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ: حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ

لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.^۱

عین این عبارات را آقا جمال الدین

خونساری در «شرح غرر و درر آمدی» ج ۲، ص

۴۸۱، و أيضاً علامه حلّی در «منهاج الكرامة» خطّ عبد

الرحیم، ص ۴۱ از صاحب الفردوس در کتاب خود

از معاذ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت

نموده است.

^۱ [این روایت همراه با ترجمه آن، در ص ۱۸۳ کتاب در ادامه تعلیقه ۲ آورده

شد.]

لا يخفى أن آية الله السيد شرف الدين العاملي في

كتابه البديع المسمى «الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء

عليها السلام» بحث عن أربع آيات دالة على تفضيلها:

الأول آية المباهلة، الثاني آية التطهير، الثالث آية

المودة، الرابع آيات الأبرار، بحثاً تاماً وافياً جامعاً. و

أورد بحثه حول آية المودة في الفصل الثالث من هذا

الكتاب ص ٢١٨ إلى ص ٢٣٠ من مجموعته التي فيها

كتابه: «الفصول المهمة» و هذا الكتاب من الطبع

الخامس.

فلا بُدَّ عند إخراج كتابنا هذا من المسودة إلى

المبيضة أن يجعل هذا الفصل مَورِداً للمطالعة و استفاد

من مطالبه الثمينة.

و أيضاً جاء باثني عشر حديثاً في هذا الكتاب في

تفضيل الزهراء و لزوم مودتها و محبتها من ص ٢٣٩ إلى

ص ٢٤٥ لا بد من المراجعة إليها و إيراد ما يناسب

منها في كتابنا «المودة»،^١ و على الجملة جميع ما أورده

قدس الله نفسه في «الكلمة الغراء» نافع نقلها و حكايتها

في كتابنا هذا.^٢

روایاتی در «الفصول المهمة» ص ٥ تا ص ٨

درباره مودت و اعتصام به اهل بیت علیهم السلام

وارد است.^٣

و أيضاً روایاتی در ص ٤١ تا ص ٤٤ وارد

است.^٤

و در ص ٤٥ تا ص ٤٧ درباره سقیفه و کیفیت

آن و متخلفین از آن روایاتی است.^٥

و در ص ٢٣٩ تا ص ٢٤١ روایاتی در مقام و

^١ [روایات منتخب از این صفحات در ص ٦٤ تا ص ٦٨، و ص ١٣٨ تا ص ١٤١ در تعلیقه آورده شد.]

^٢ [ترجمه این عبارت در مقدمه کتاب آورده شد.]

^٣ [در ص ٤٧ تا ص ٥٥ در تعلیقه آورده شد.]

^٤ [در ص ٦٠ تا ص ٦٤ در تعلیقه آورده شد.]

^٥ [در ص ١٦٣ تا ص ١٦٧ در تعلیقه آورده شد.]

موقعیت و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها در

«الکلمة الغراء» وارد است.^۱

^۱ [در ص ۶۴ تا ص ۶۶ در تعلیقه آورده شد.]